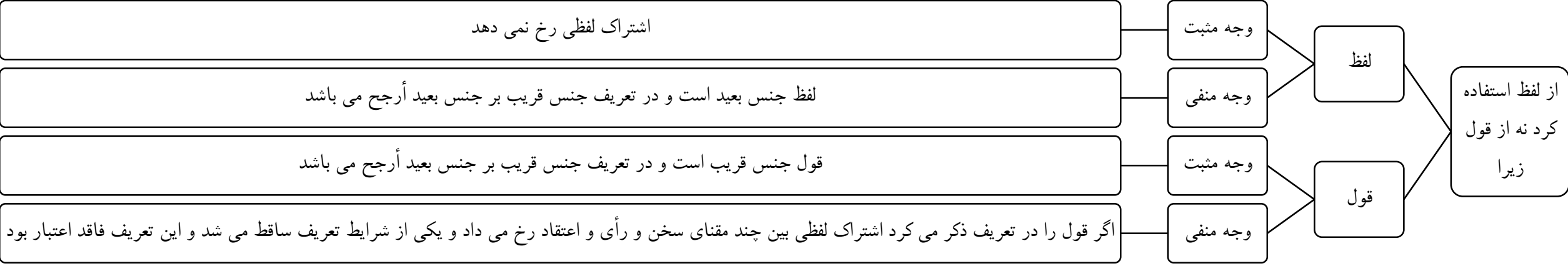
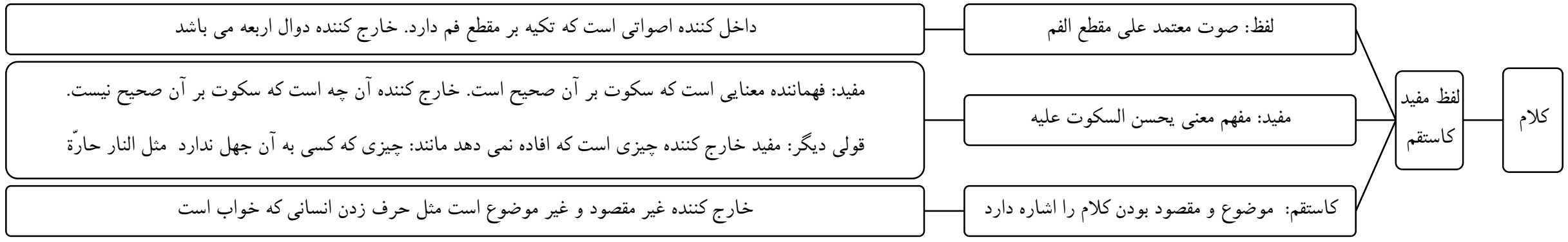
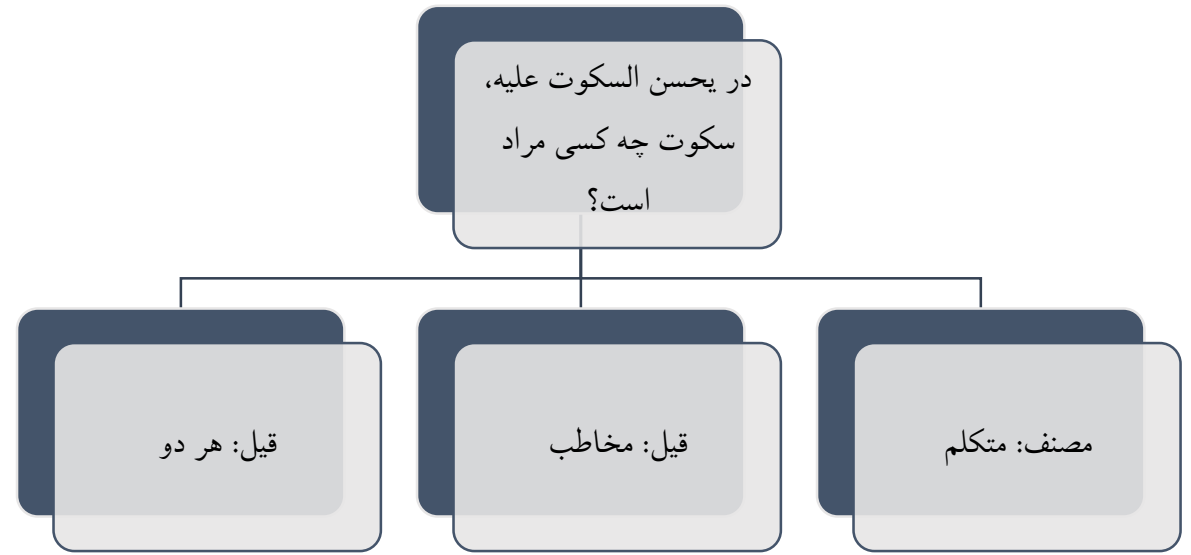


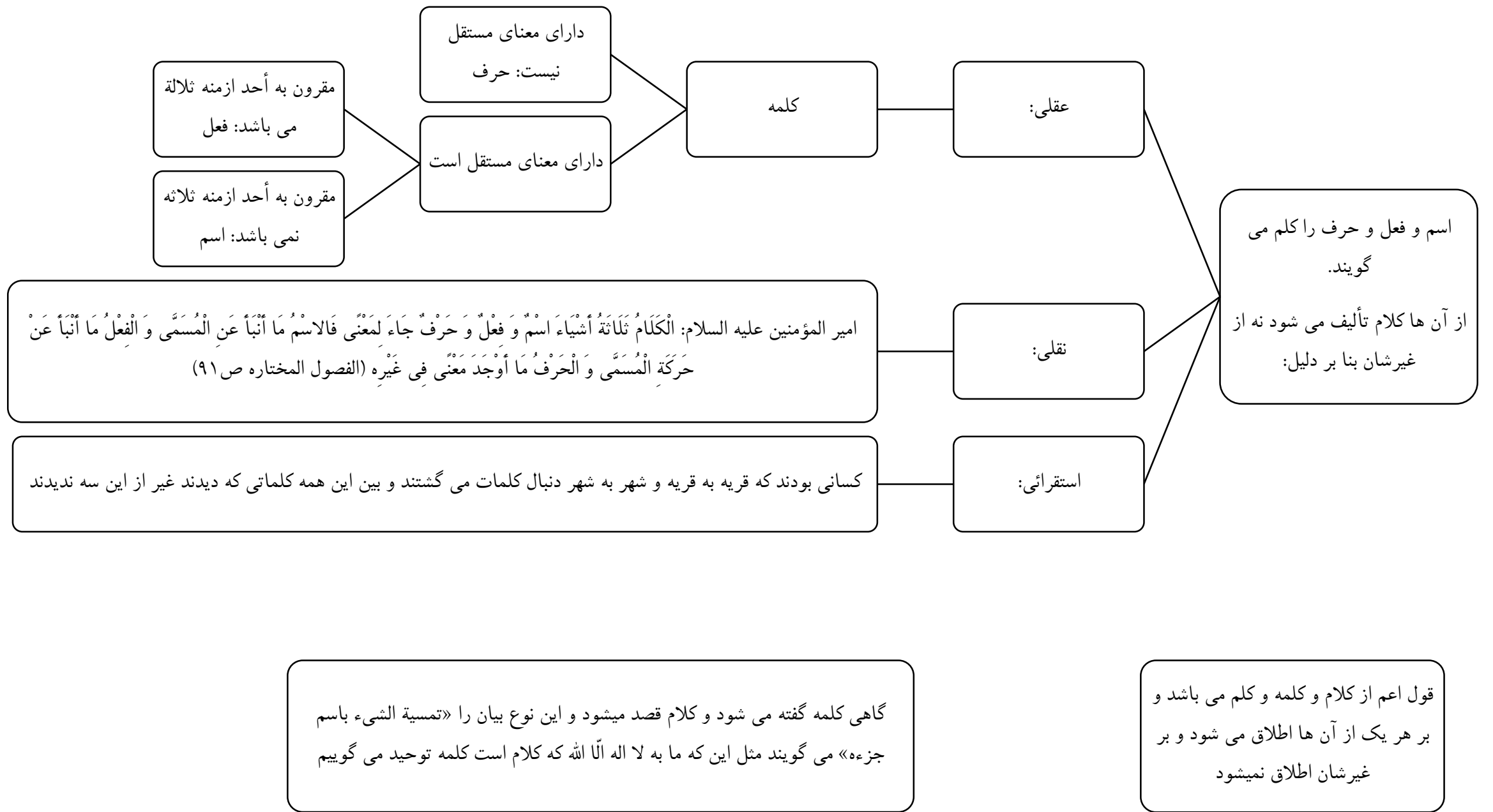
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

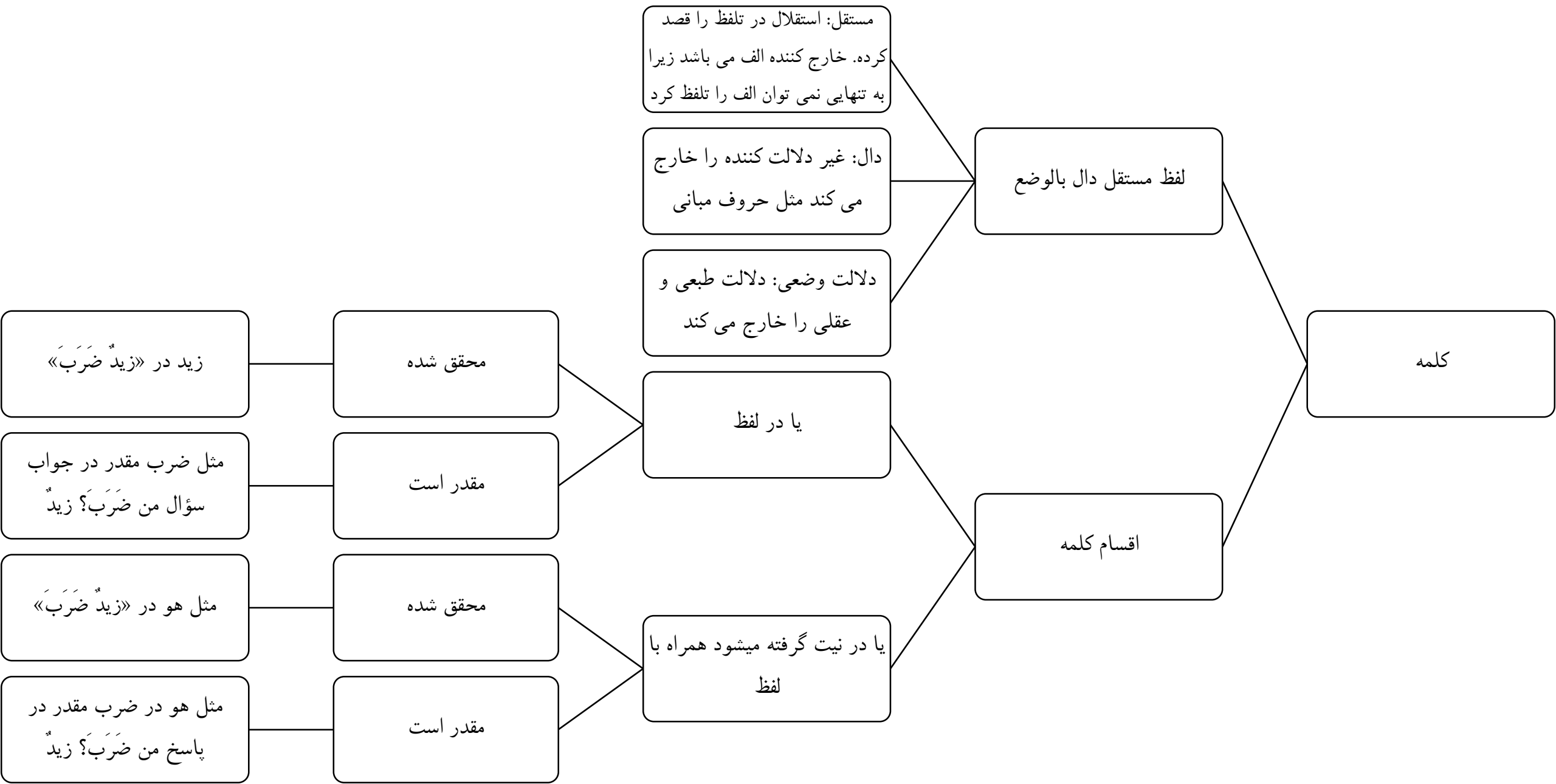
صَلَّى مُحَمَّدًا أَوْلِيًّا



عادت مصنف این است که برای بیان حکمی مثال میزند مثلاً برای مقصود بودن کلام کاستقم را مثال میزند







علامات اسم

تتوین: نونی که در لفظ ثابت است ولی در خط و کتابت ثابت نیست

منادی واقع شدن

ال تعریف یا أم که در قبیلہ طی به جای ال از آن استفاده می کنند

مسند الیه واقع شدن

جر

به وسیله حرف جر

به وسیله اضافه

تمکن

مقابله

عوض

تتکیر

تتوینی که بر غالب الفاظ منصرف ملحق می شود تا دلالت کند بر این که این اسم شبیه به فعل نیست مانند زید

تتوینی که در مقابل نون جمع مذکر سالم می آید مانند مسلمات

تتونی که عوض از

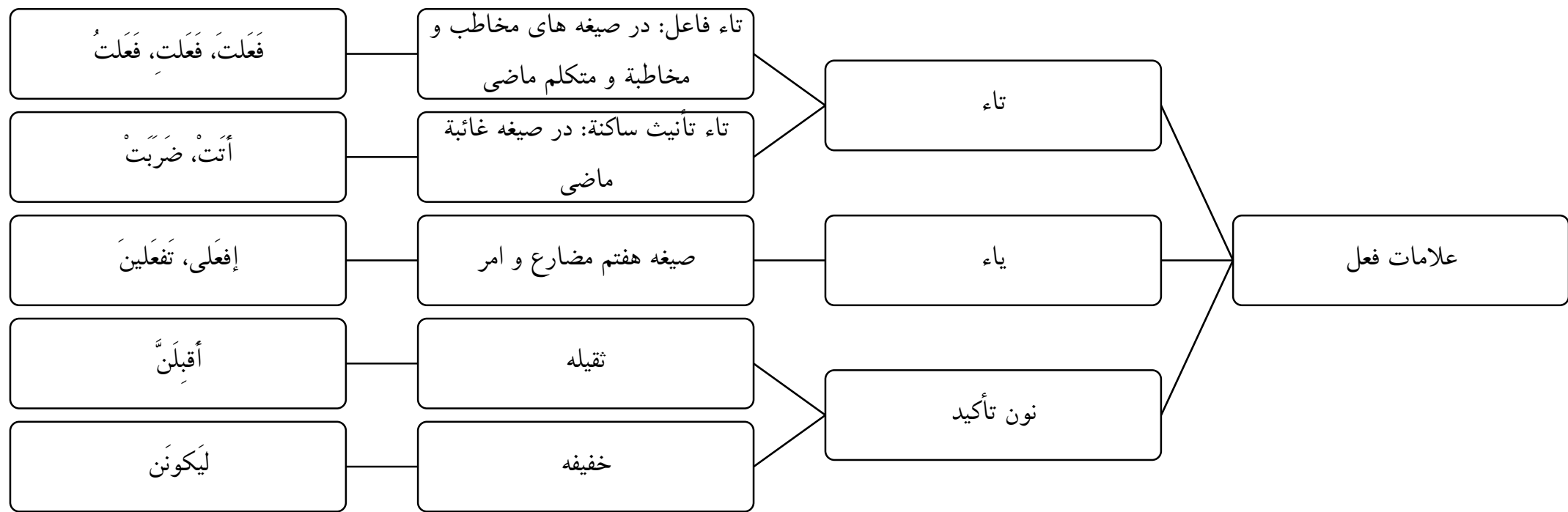
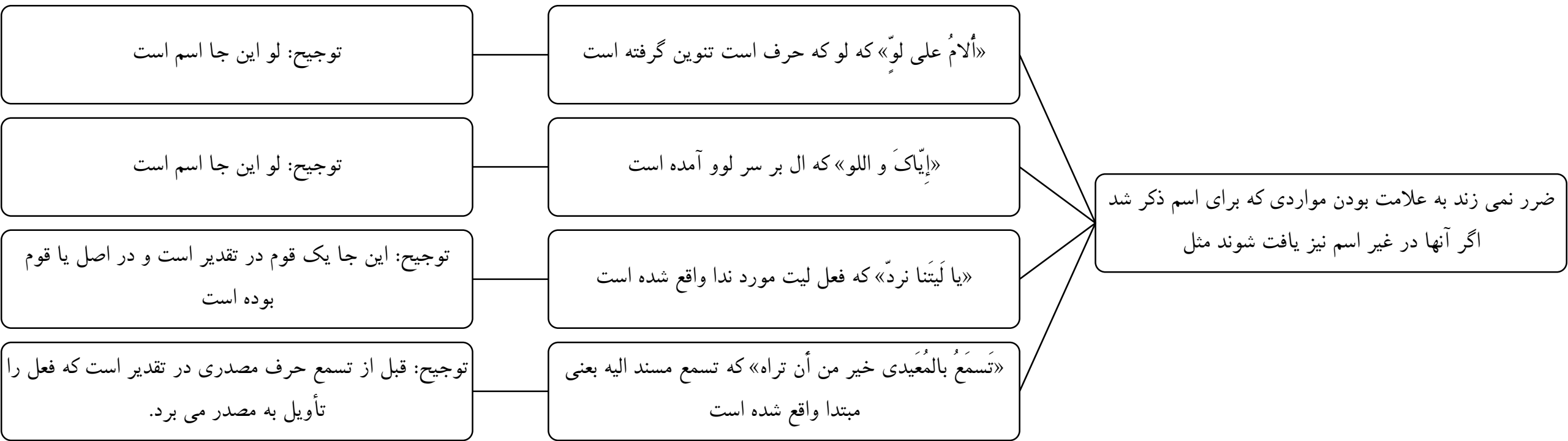
تتوینی که فارق بین معرفه و نکره است که بر بعضی از اسماء مبنی داخل می شود مانند صه

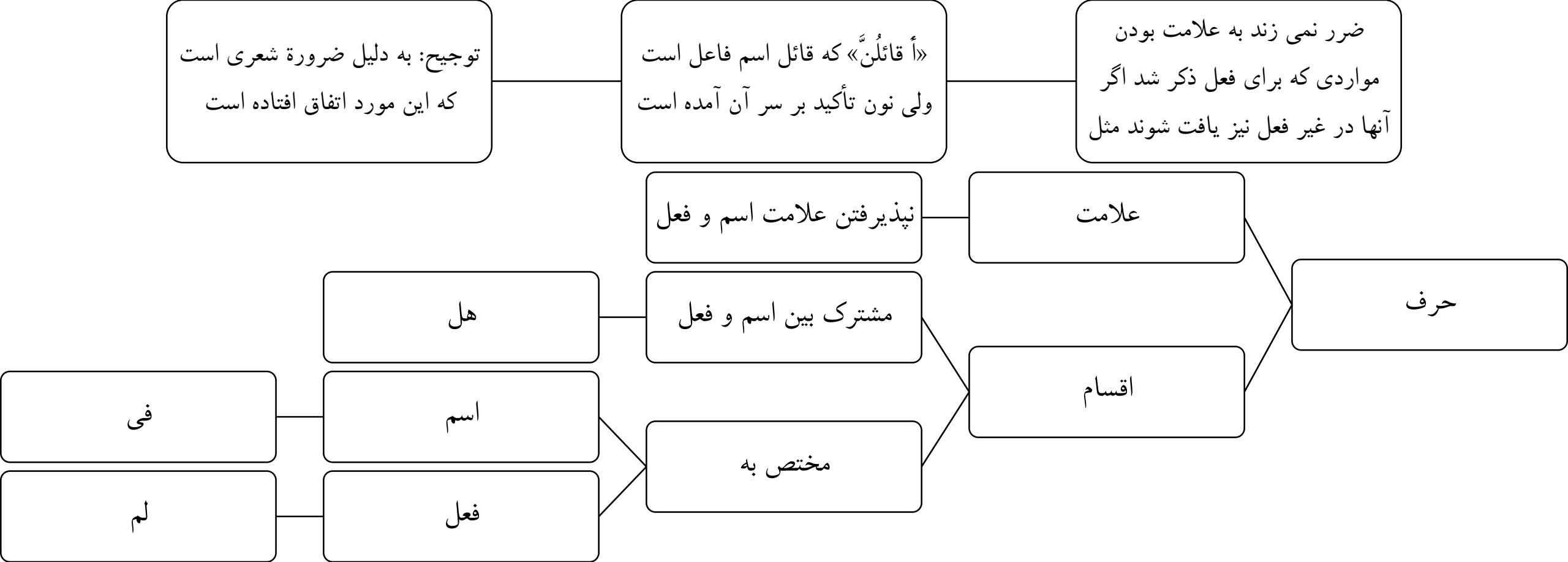
حرف اصلی: مانند جوار که تتوین عوض از یاء آمده است

مضاف الیه جمله: مانند حینئذ که در اصل حین إذ کان کذا بوده است

مضاف الیه مفرد: مانند کل که در اصل کل واحد بوده است

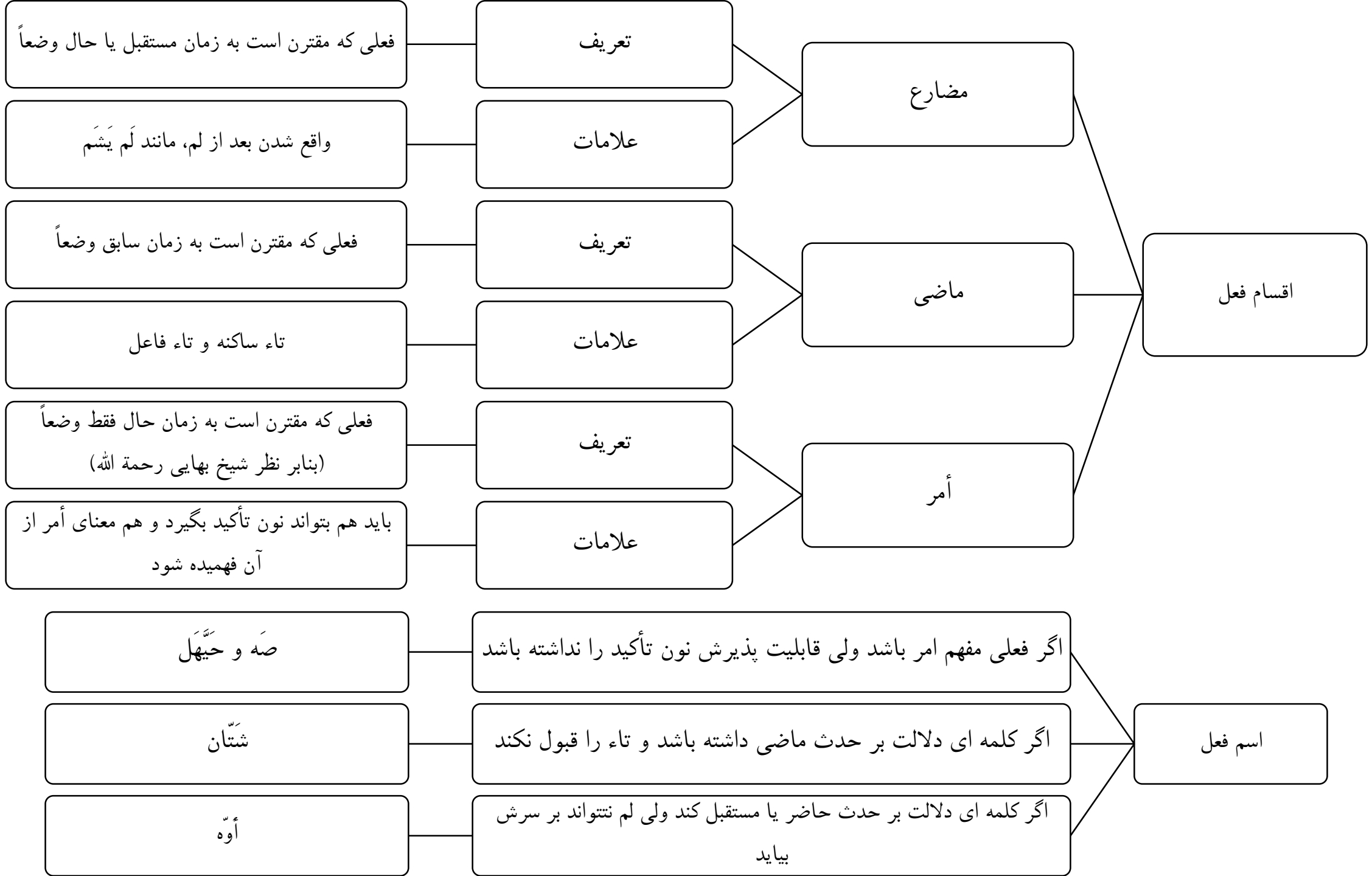
بیان علامات را از اسم شروع کرد زیرا اسم بی نیاز از حرف و فعل است برای مسند و مسند الیه واقع شدن و به دلیل احتیاج آن دو به اسم





نکته

در باب اشتغال خواهد آمد که هل مخصوص به فعل است و این منافاتی ندارد با این جا که گفتیم مشترک بین فعل و اسم است زیرا یکی از ویژگی های هل این است که اگر در جمله ای که فعل باشد هل بیاید، هل فقط بر سر فعل می آید



اقسام فعل

مضارع

تعریف

فعلی که مقترن است به زمان مستقبل یا حال وضعاً

علامات

واقع شدن بعد از لم، مانند لَمْ یَشَم

ماضی

تعریف

فعلی که مقترن است به زمان سابق وضعاً

علامات

تاء ساکنه و تاء فاعل

أمر

تعریف

فعلی که مقترن است به زمان حال فقط وضعاً
(بنا بر نظر شیخ بهایی رحمه الله)

علامات

باید هم بتواند نون تأکید بگیرد و هم معنای امر از آن فهمیده شود

اسم فعل

اگر فعلی مفهوم امر باشد ولی قابلیت پذیرش نون تأکید را نداشته باشد

صَه و حَيْهَل

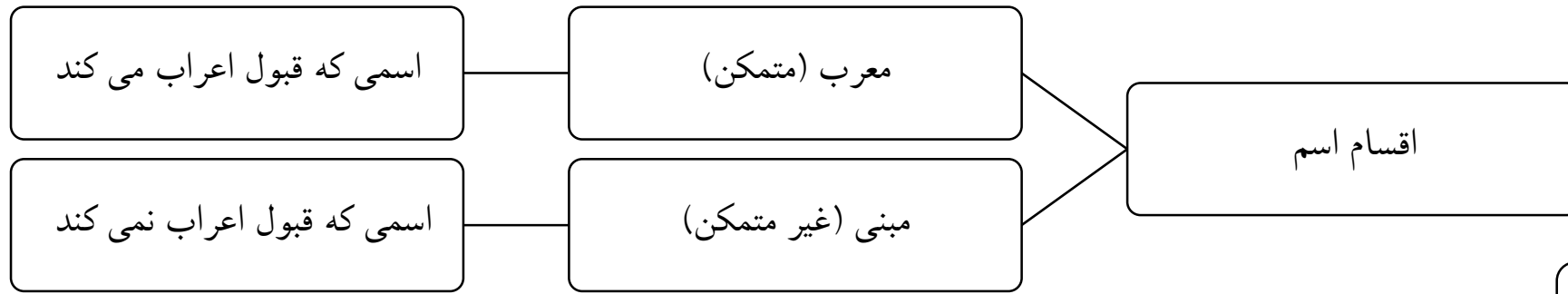
اگر کلمه ای دلالت بر حدث ماضی داشته باشد و تاء را قبول نکند

شَتَان

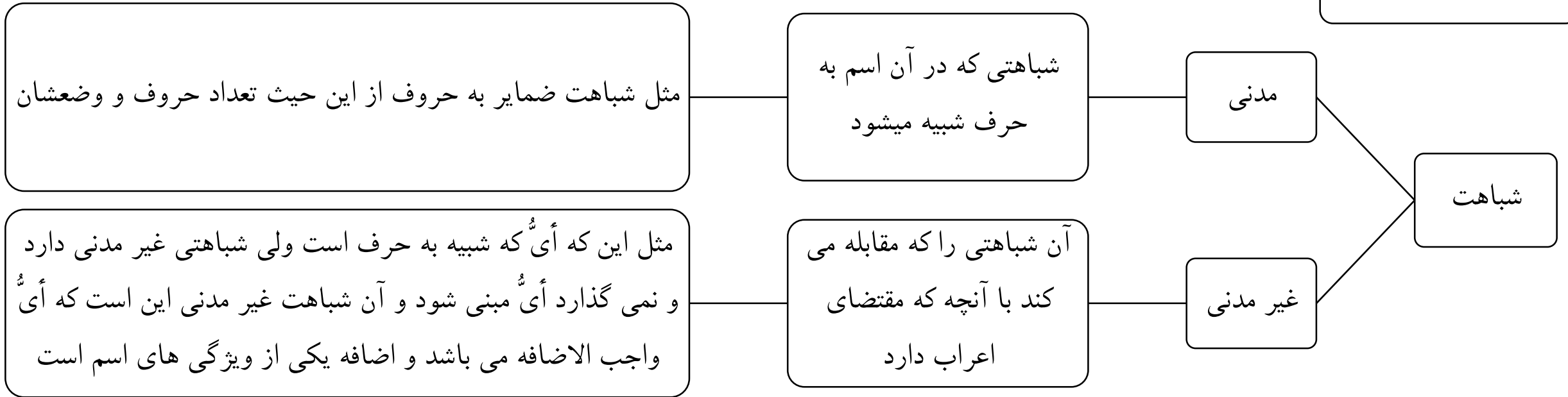
اگر کلمه ای دلالت بر حدث حاضر یا مستقبل کند ولی لم نتواند بر سرش بیاید

اَوَّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



علت بناء اسم مبني شباهت مدني آن به حرف می شود.



مثل شباهت ضمائر به حروف از این حیث تعداد حروف و وضعشان

مثل این که **أی** که شبیه به حرف است ولی شباهتی غیر مدنی دارد و نمی گذارد **أی** مبني شود و آن شباهت غیر مدنی این است که **أی** واجب الاضافه می باشد و اضافه یکی از ویژگی های اسم است

اسم اگر دو شباهت به فعل داشته باشد به فعل غیر منصرف میبود و این به دلیل آن است که فعل آن قدر بی شرف و بعید نیست که اسم با مقداری شبیه شدن به آن از شرافت بیافتد.

یک شباهت به حرف برای اسم کافی است تا اسم مبني شود و این به دلیل بُعد حرف از اسم است



اسماء معرب به دلیل سالم ماندن از شباهت به حرف، معرب می باشند

إِسْم

أَسْمٌ

سِمِ

سَمٌ

سِمِي

سَمِي

استعمالات اسم

بناء فعل أمر

مبني بر سکون

حرف آخر حرف صحيح باشد مثل **إِضْرِبْ**

مبني بر حذف حرف آخر

اگر فعل امر ما معتل باشد مانند **إِرْمِ**

بنائ فعل ماضی

مبني بر فتح

اگر ضمير مرفوع متحرک و و واو جمع به آن متصل نباشد مانند **ضَرَبَ**

مبني بر ضم

اگر واو جمع به او ملحق شود مانند **ضَرَبُوا**

مبني بر سکون

اگر ضمير مرفوع متحرک به آن متصل باشد مانند **ضَرَبْتُ**

فعل مضارع معرب است با دو شرط

از نون تأکید مباشر خالی باشد

از نون جمع مؤنث خالی باشد

بنائی بر کسر و ضم در فعل نیست

بناء بر فتح و سکون هم در اسم و هم در فعل و هم در حرف است

اصل در مبنی، سکون است به دلیل خفت سکون و ثقل مبنی

آنچه از حرف و حرکت و سکون که اقتضای عامل را بیان می کند (یعنی حرف و حرکت و سکونی که به ما عامل را و نوعش را می فهمانند)

تعریف

مشترک بین اسم و فعل است مانند: **إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ وَيَقُومُ وَلِنَ أَهَابَ**

رفع و نصب

مخصوص اسم است مانند: **فِي الدَّارِ**

جر

مخصوص فعل است مانند: **لَمْ يَذْهَبْ**

جزم

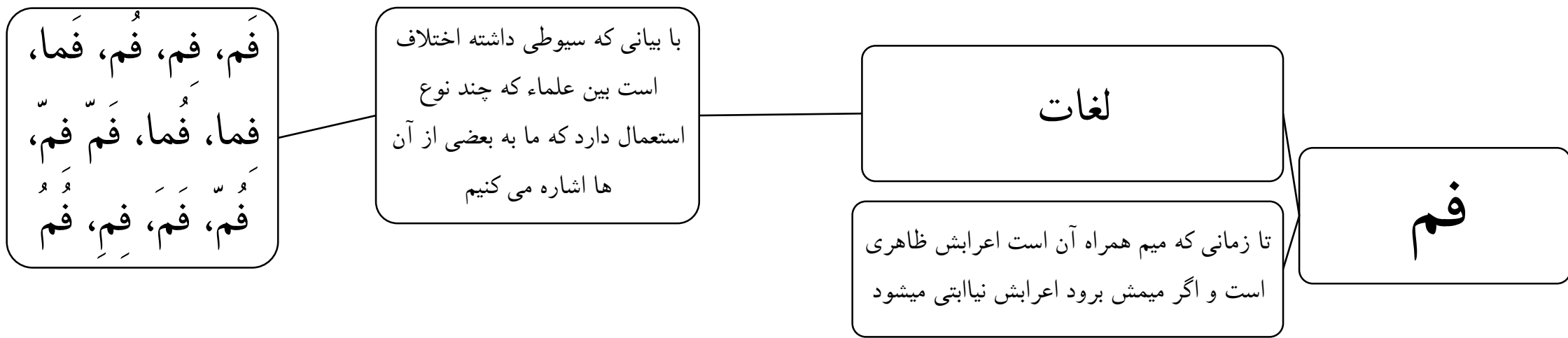
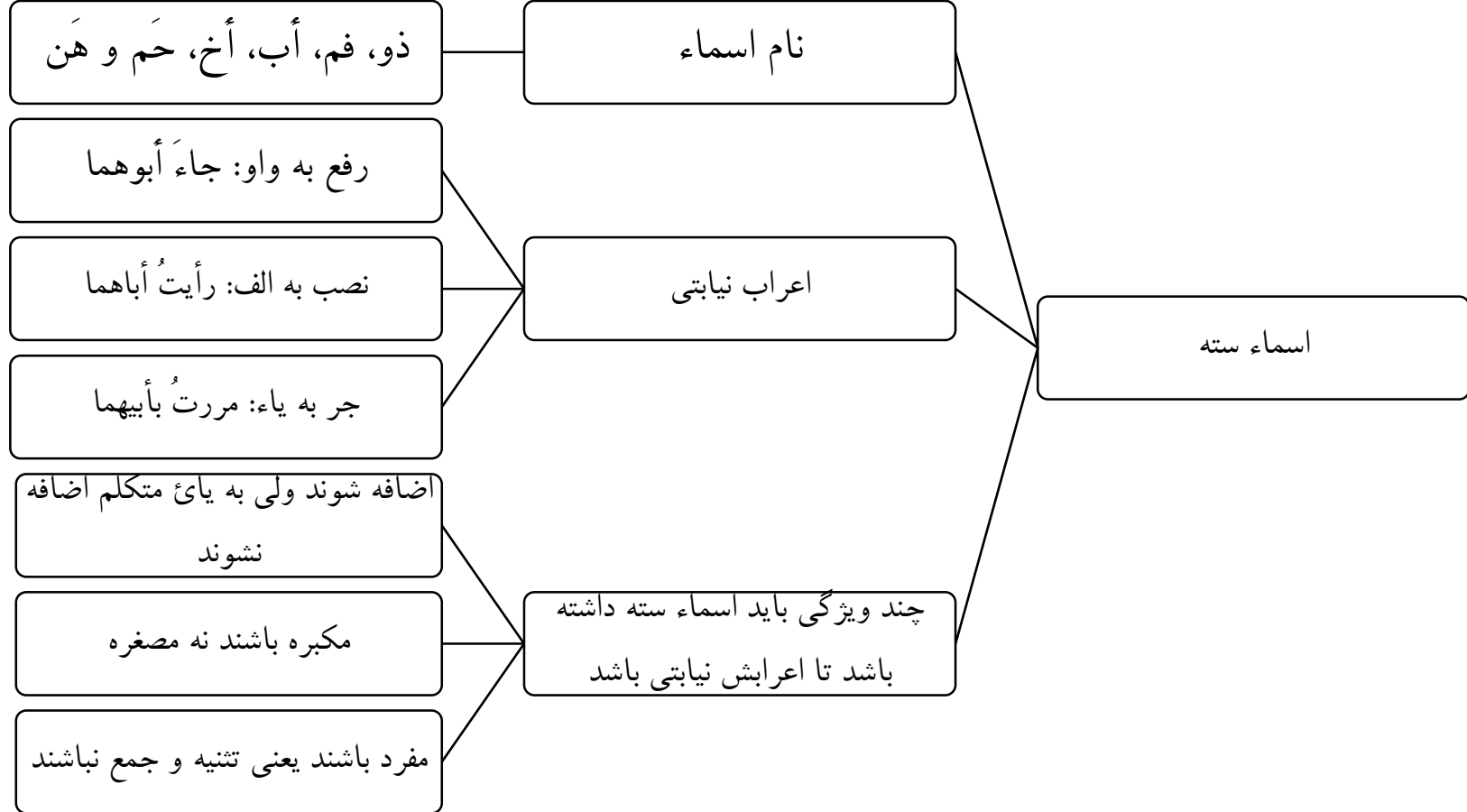
اقسام

اعراب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا



أب و أخ و حم

حم یعنی نزدیکان شوهر

حم باید بر وزن قَرَواً و قَرءاً و خَطأً نباشد یعنی بر وزن فَعَلأً و فَعَلأً و فَعَلأً نباشد

گاهی أب و أخ مشدد می شود آخرشان

در این سه اعراب ظاهری نادر است

مقصود شدن این سه یعنی در هر سه حالت الف آخرش می آید از نقصش مشهور تر است مثل إنَّ أبها و أبأ أبها

اگر بر این اوزان بود اعرابش ظاهری می شود

هَن

گاهی نونش مشدد می شود

دو اعراب می گیرد

هن به معانی آن چه را که ذکرش قبیح است مثل عورت و فحش یا به معنای اسم جنس است هذا هُنک یعنی هذا شیئک یا به معنای فرج است.

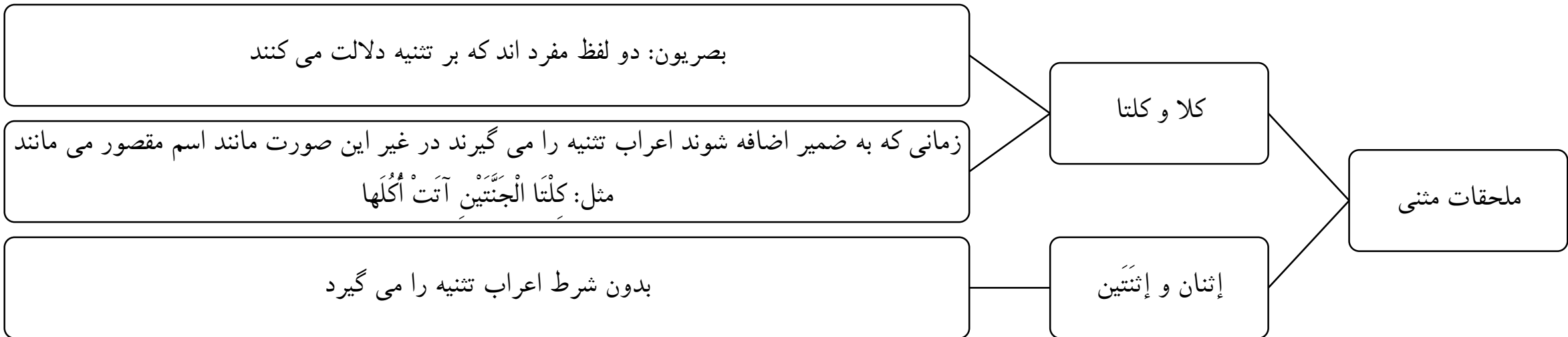
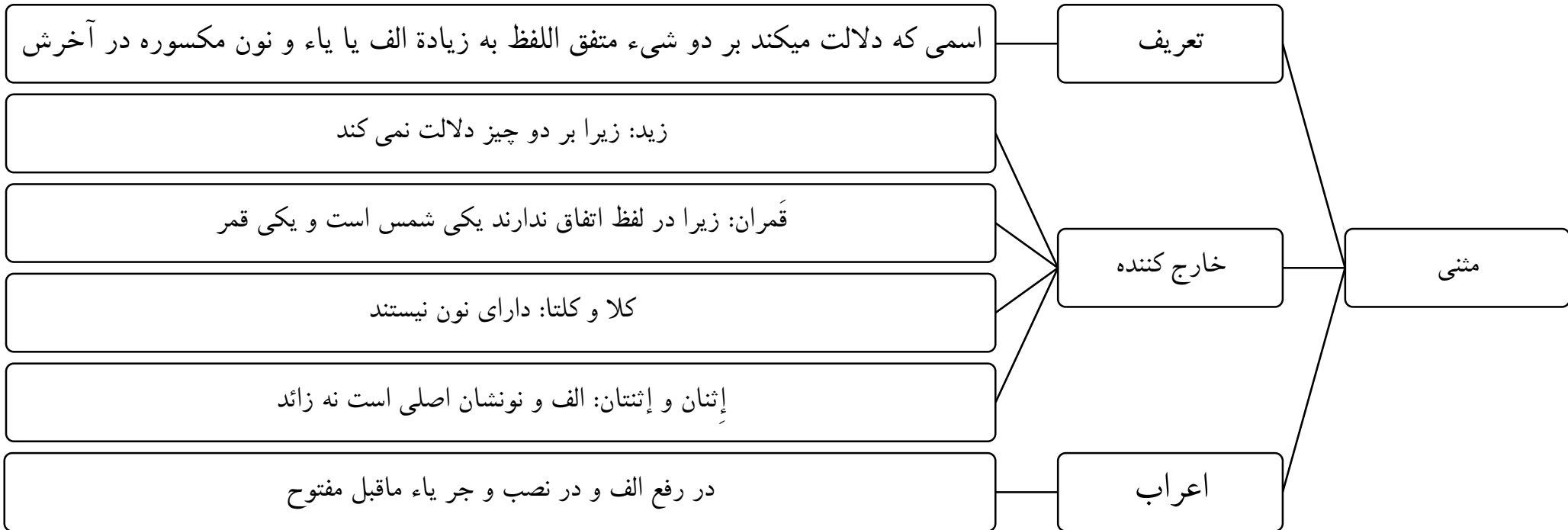
اعراب نیابتی (اتمام)

اعراب ظاهری (نقص)، این نوع اعراب أحسن است از اتمام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

MRTsoft

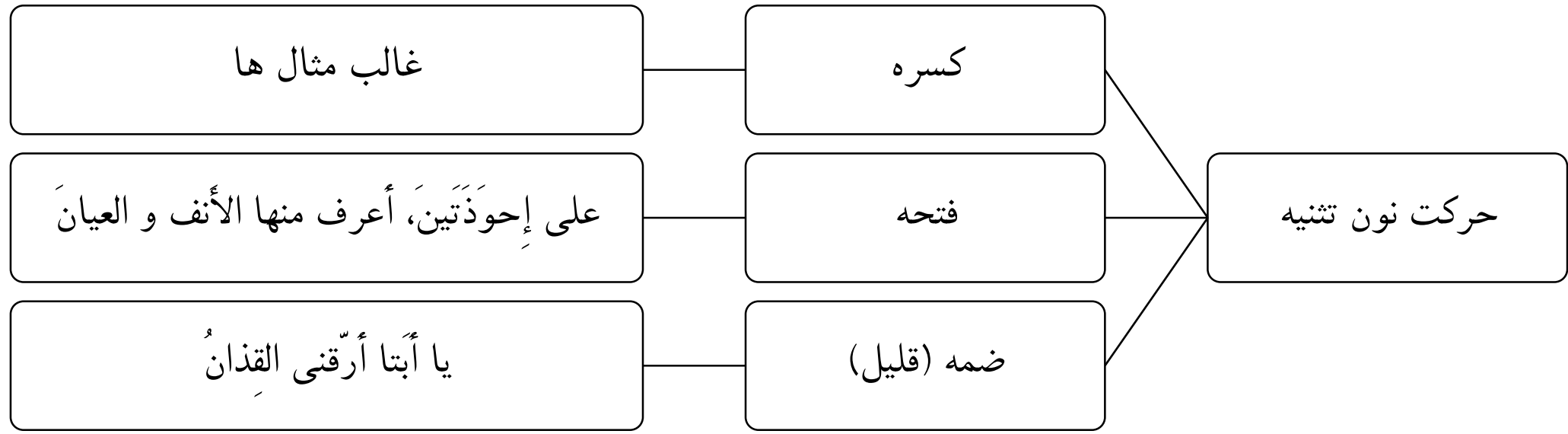
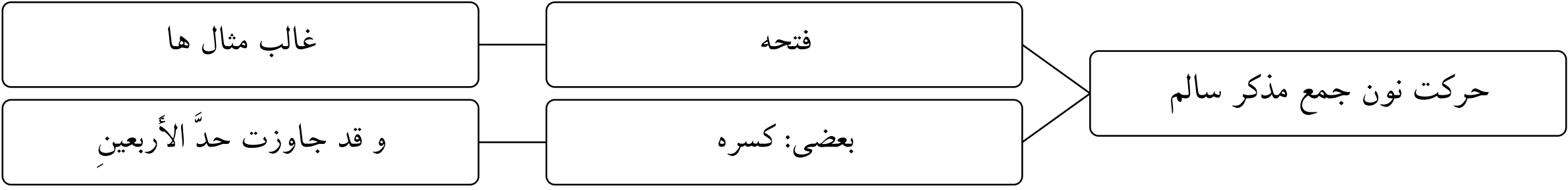
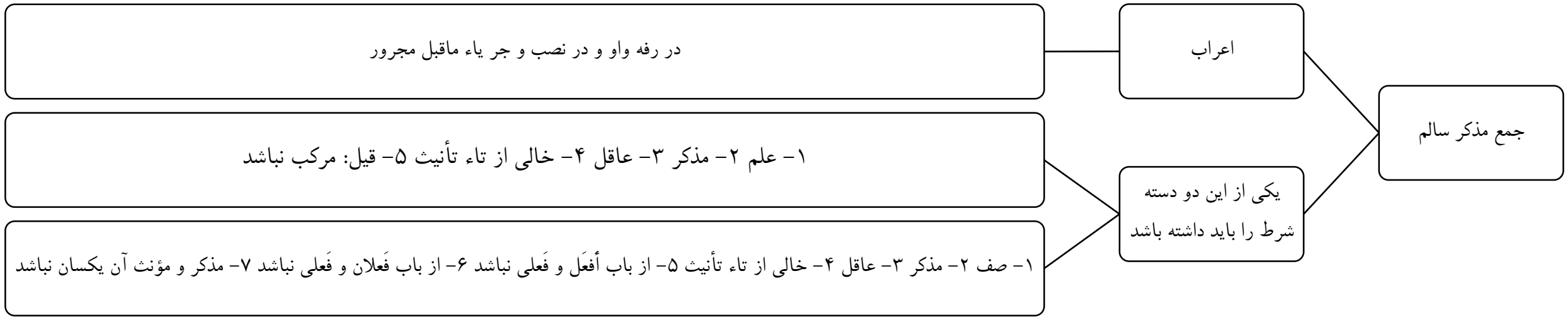
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



اگر اسم مشى علم واقع شد مانند قبل از علمیتش اعراب می گیرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا رَحِيمًا



ملحقات جمع مذکر سالم

عشرون و بابش

بر جمع دلالت نمی کند مثلاً جمع عشر باید
بر سی به بالا دلالت کند ولی عشرون فقط
بر ۲۰ دلالت می کند

أهلون

زیرا أهل نه علم است و نه صفت

اولو (اصحاب) و عالمون

هر دو اسم جمع اند. عالمون بر عاقل دلالت می
کند و عالم بر عاقل و غیر عاقل دلالت میکند و
شمول مفرد از جمع بیشتر است

علیون

اسم مفرد است برای دیوانی که هر چه کهملائکه و
صلحاء جن و انس انجام می دهند در آن نوشته
شده است. اعرابش:

أرضون

جمع مکسر است نه جمع سالم و مفردش مؤنث
می باشد

باب سنون (جمع سنّة)

ویژگی های باب: ۱- ثلاثی باشد ۲- لامش
حذف شود و عوض از آن تاء تأنیث بیاید ۳-
جمع مکسر بسته نشود

اعراب حین: همیشه با یاء و اعراب روی نون

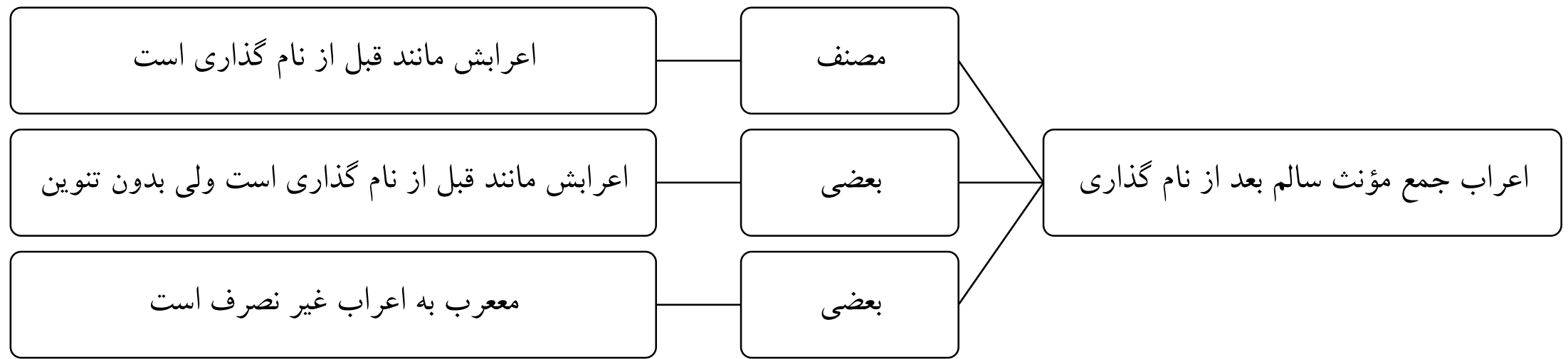
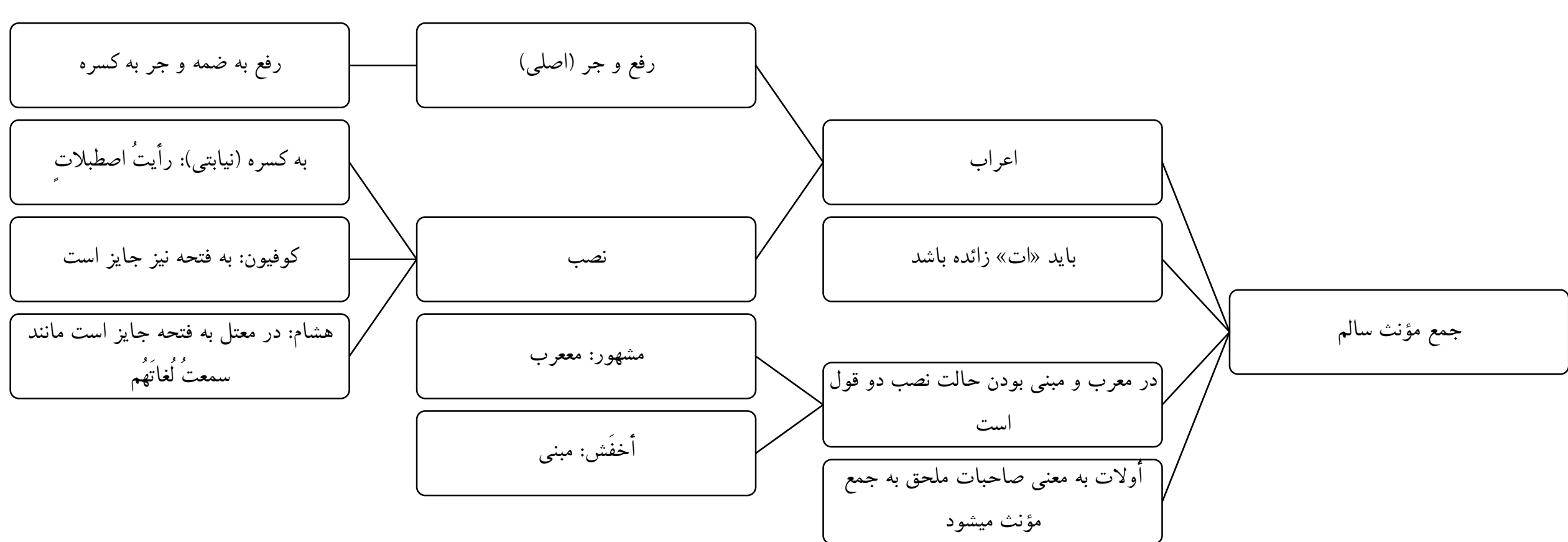
همیشه با واو و اعراب روی نون مثل بالماطرون

در هر سه حالت با واو و اعراب روی نون همیشه
مفتوح باشد مثل بالماطرون

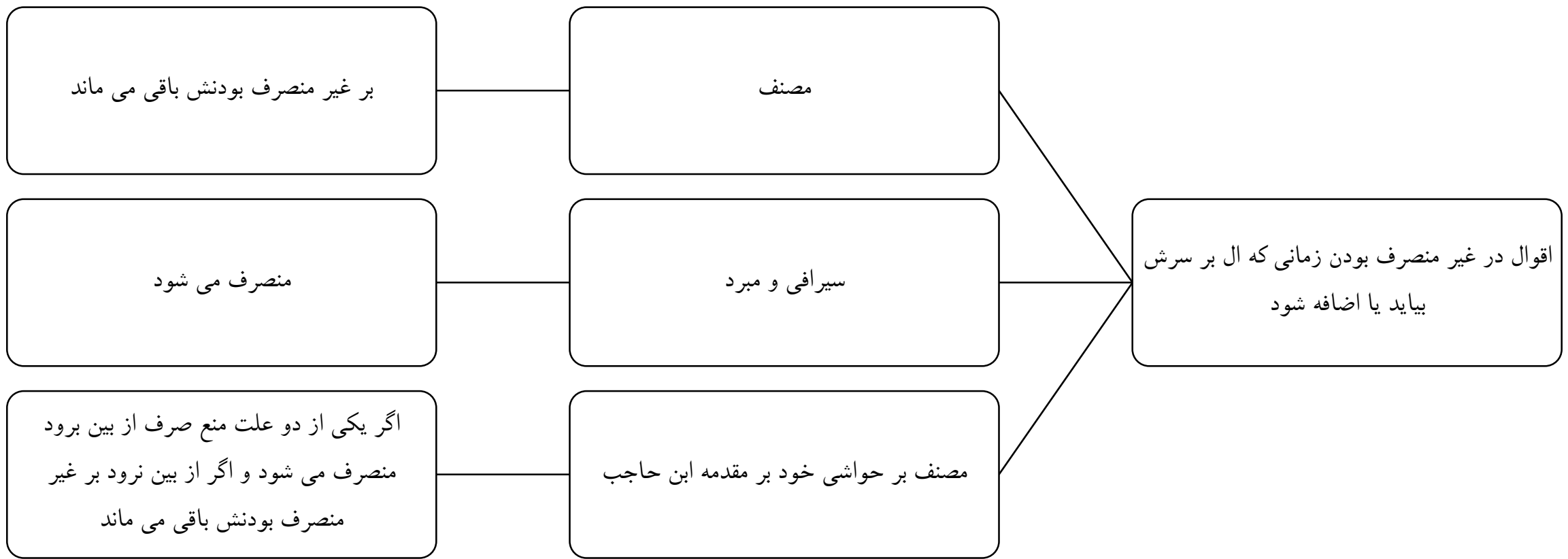
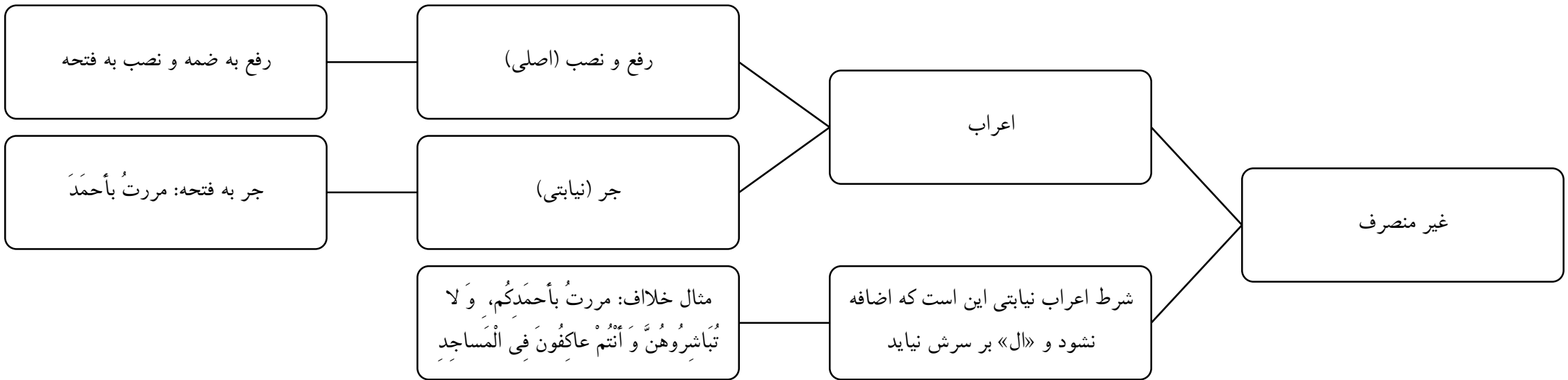
سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ

MRTsoft

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

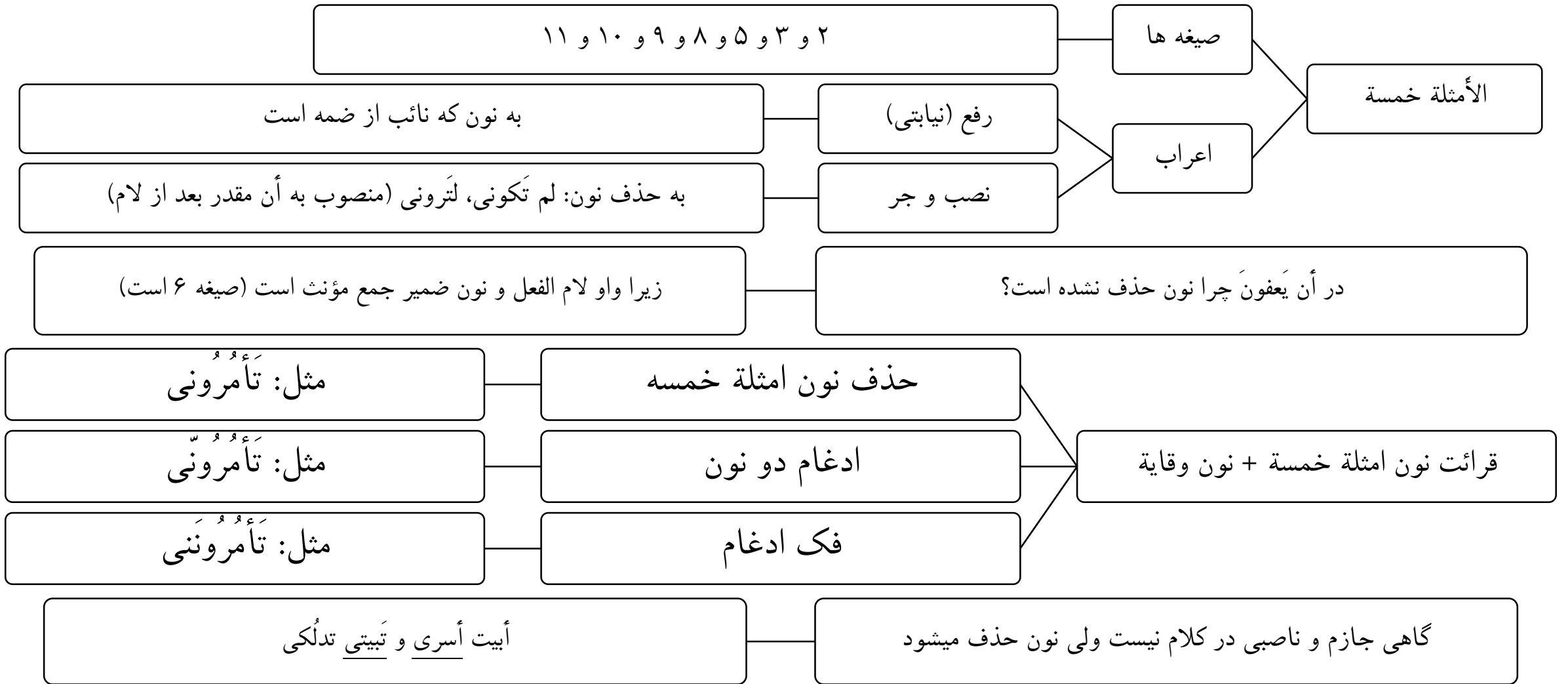


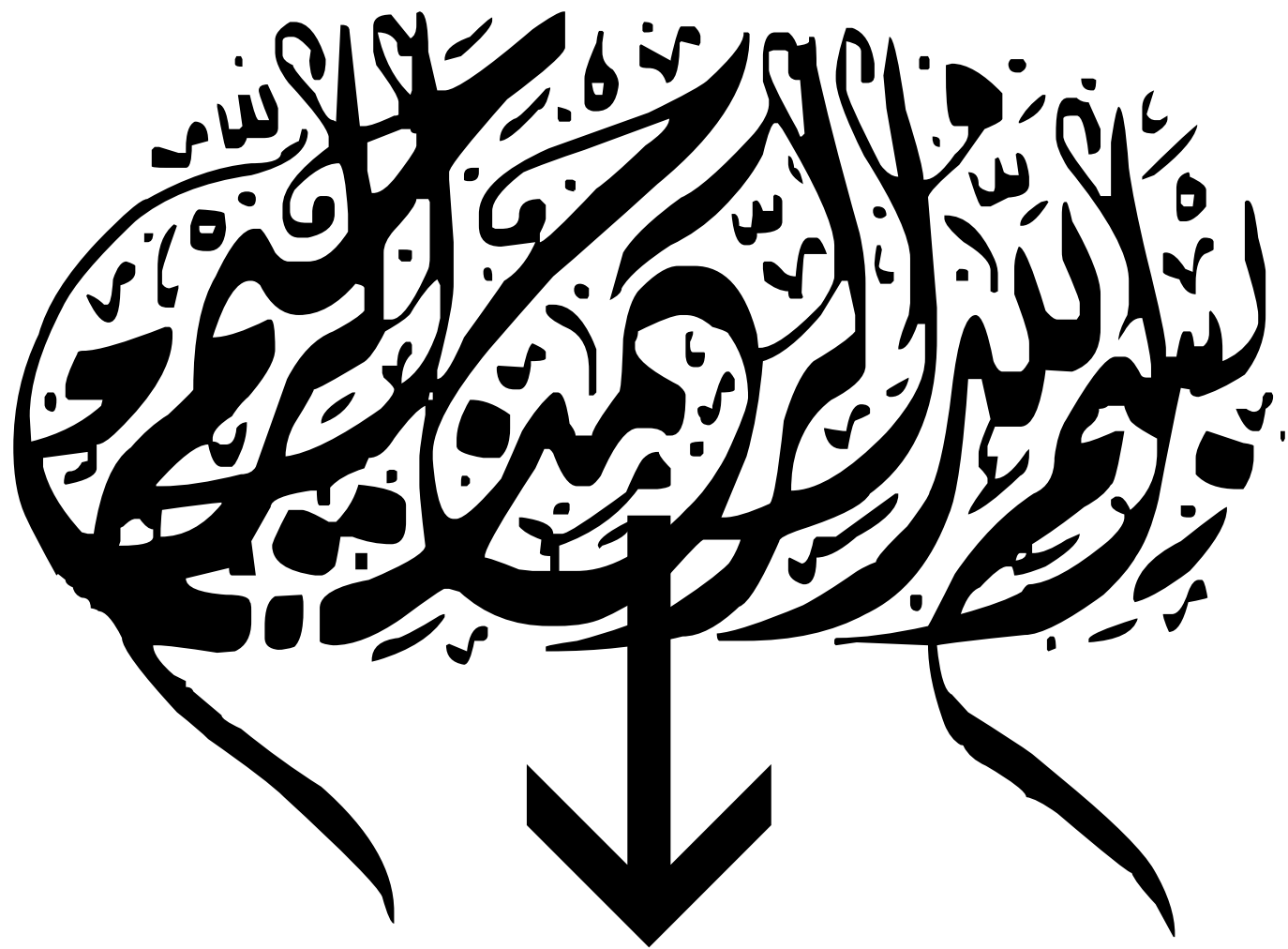
صلى الله عليه وسلم

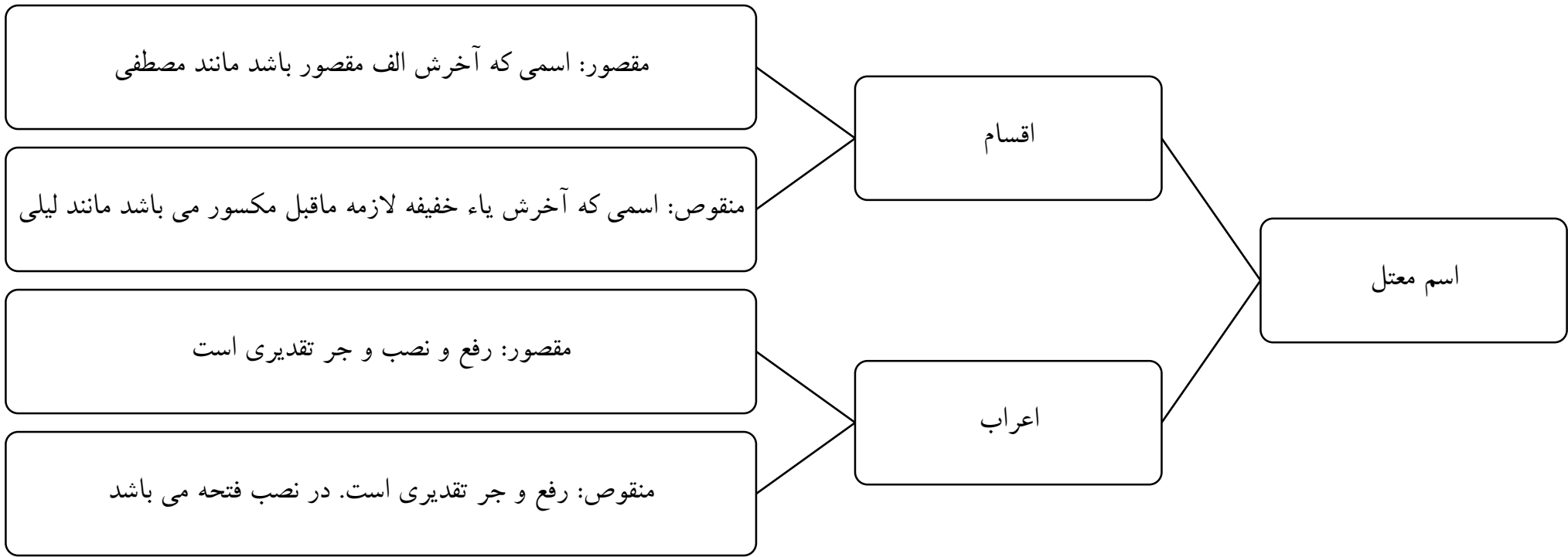


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

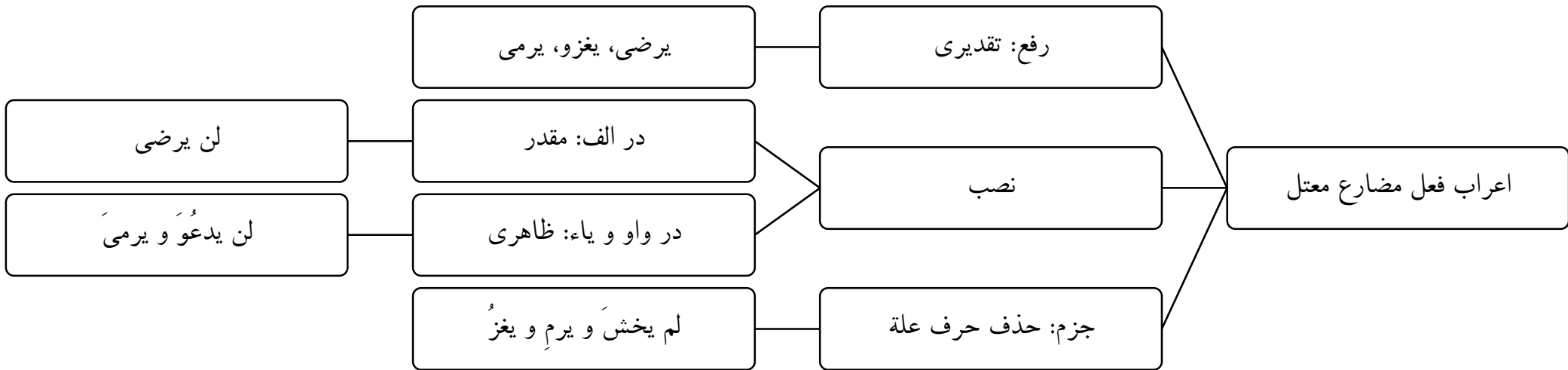
صَلَّى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ







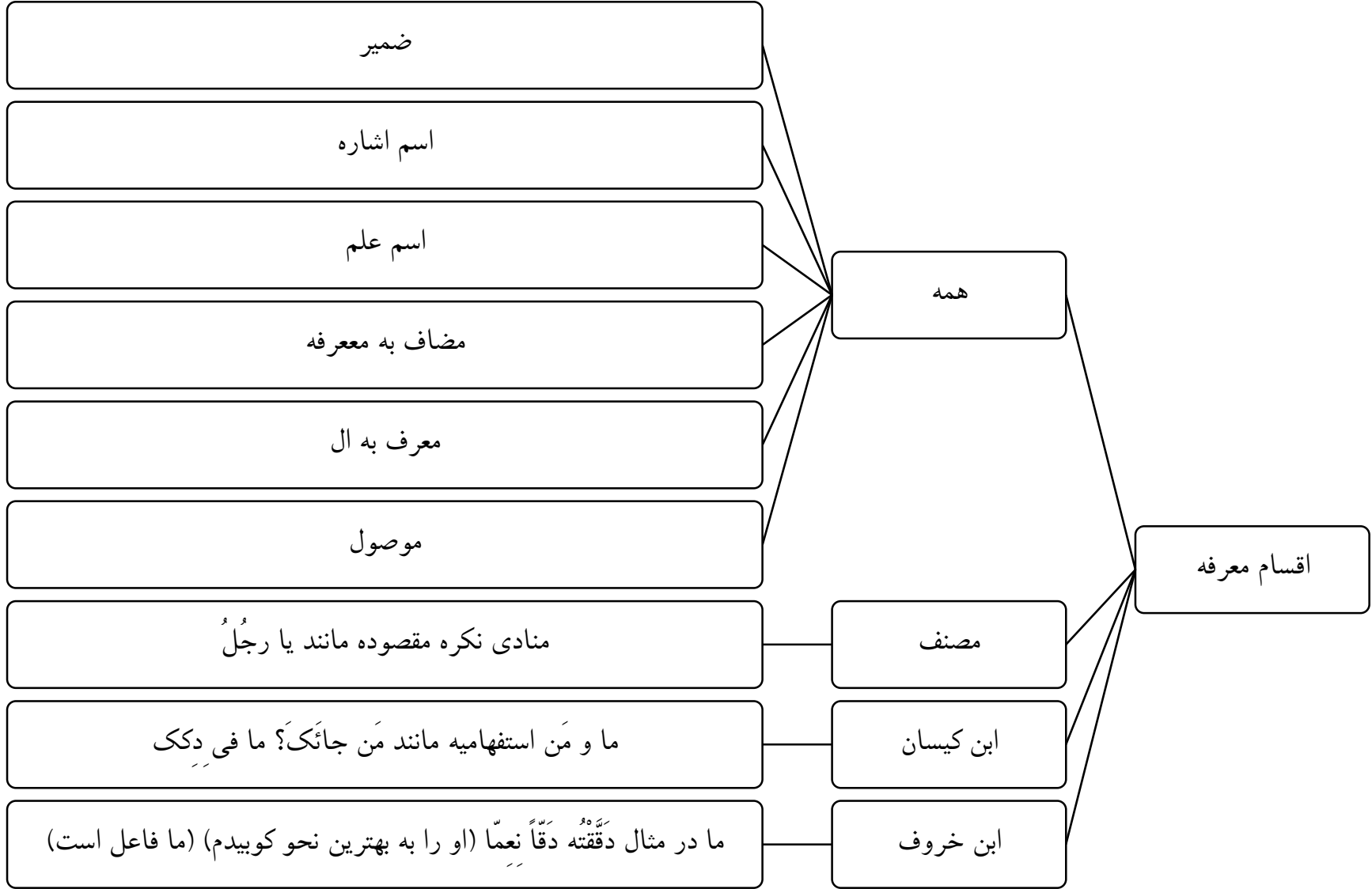
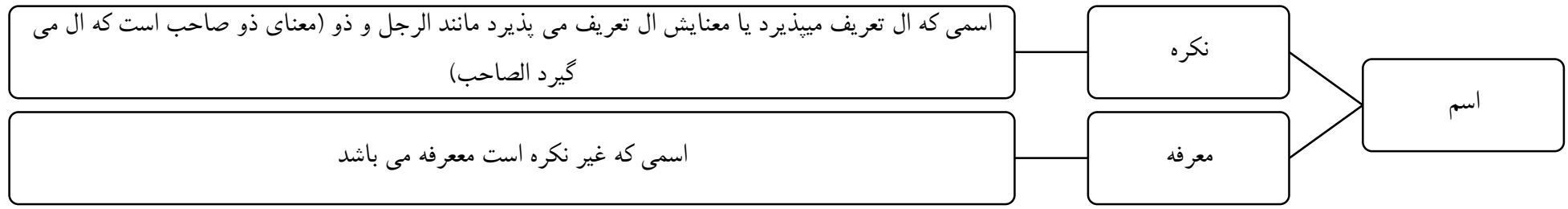
اسم معربی که آخرش واو ماقبل مضموم باشد نداریم مگر در اسماء ستة



سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ

MRTsoft

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ



سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ
MRTsoft

صَلَّى مُحَمَّدٌ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَسَلَّمَ

بصريون ضمير و مضمير می گویند و کوفیون کنایه و مکنی گویند

لفظاً: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا

معناً: اَعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى (هو به عدل بر میگردد که از اعدلوا فهمیده میشود)

حکماً: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

غائب (بر می گردد به اسمی که به یکی از این سه صورت مقدم شده است):

مخاطب

متکلم

اقسام ضمير

پاسخ: اسم اشاره برای اشاره کردن وضع شده و مشارع اليه آن باید حاضر باشد ولی ضمير اين گونه نيست

۱- اگر هر چه آن چه برای حضور وضع شده ضمير باشد اسم اشاره هم افاده ی حضور می کند در نتیجه ضمير است

پاسخ: اسم ظاهر وضع شده برای معنای خود حال چه حاضر باشد و چه غائب

۲- آنچه که برای غائب وضع شده ضمير است در نتیجه اسم ظاهر هم که برای غائب وضع شده ضمير است

اشكال

اقسام ضمیر

متصل

دارای دو علامت است: ۱- استقلال در تلفظ ندارد ۲- بعد از الاء واقع نمی شود

سه لفظ از ضمائر که در حال نصب و جر یکسانند یاء متکلم و هاء و کاف خطاب

ضمیر نا در رفع و نصب و جر یکسان است مانند إعرف بنا فإِنَّا نِلْنَا الْمِنِحَ

۵ لفظ از ضمائر مختص به رفع اند تاء فاعل و الف تنبیه و واو جمع و یاء مخاطبة و نون جمع مؤنث

سه لفظ مشترک میان غائب و مخاطبند الف و واو و نون جمع مؤنث

منفصل

ابوحیان: گاهی ضمیر مرفوع به جای منصوب و مجرور به کار میرود مانند أَنَا كَأَنْتَ

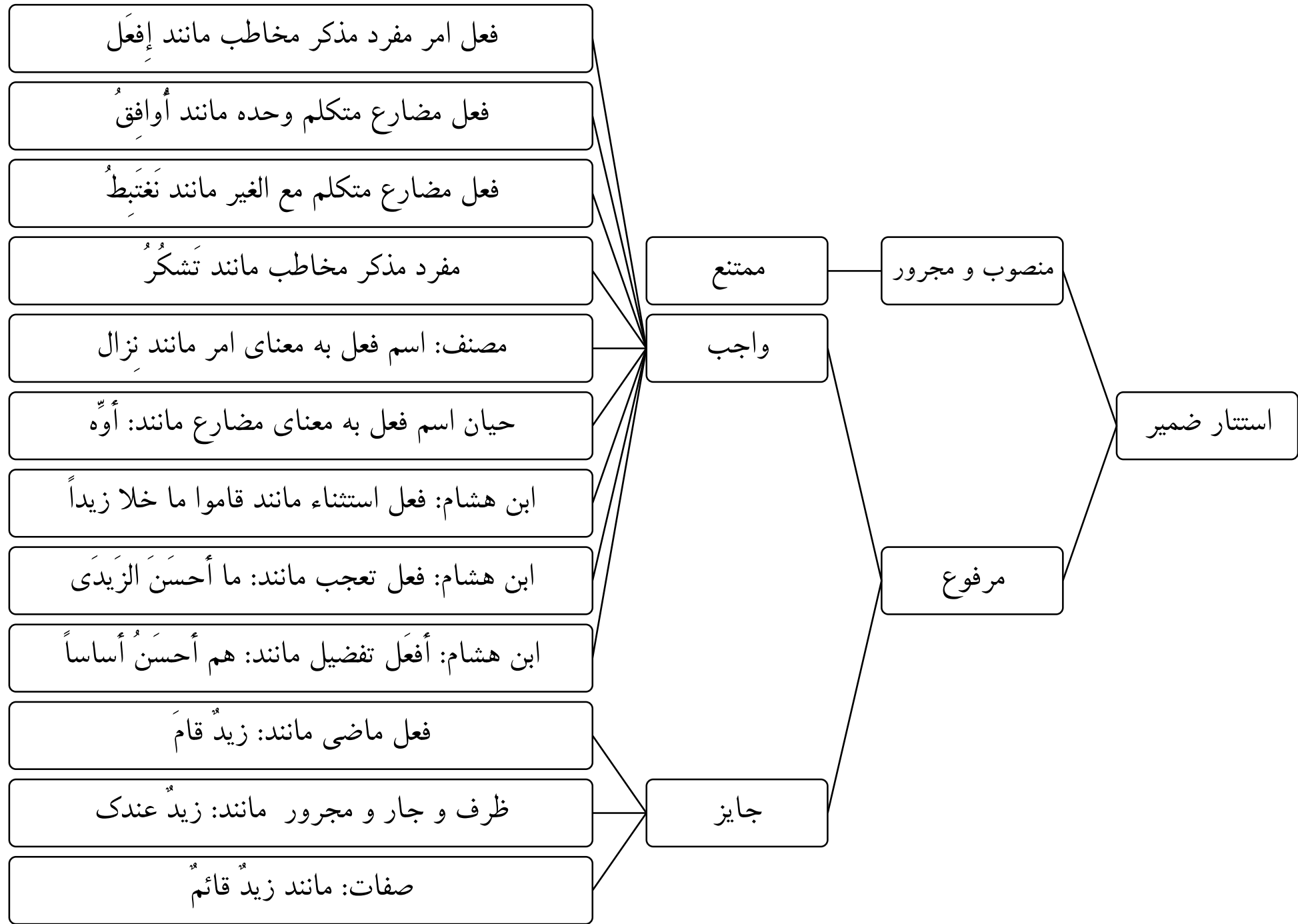
در ضمیر منفصل منصوب دو قول است:

أَلَا يُجَاوِرُنَا إِلَآكِ دِيَارٌ

ضمیر متصل در ضرورت شعری بعد از إلآ آمده است

سیبویه: لفظ إیا ضمیر است و ملحقات به او حرف هایی هستند که تکلم و خطاب و غیبت و افراد و تنبیه و جمع را می رساند

مصنف: إیا ضمیر است و ملحقات به آن مضاف الیه می باشند



اتصال ضمیر

اگر آوردن ضمیر متصل
ممکن باشد

واجب است

اگر آوردن ضمیر متصل
ممکن نباشد

ممتنع است (منفصل آورده
میشود) مگر در دو مورد

آن جا ه دو ضمیر باشند و ضمیر اعراف و
غیر مرفوع و عامل در آن دو غیر ضمیر
باشد (اتصال و انفصال مساوی است)
سَلْنِيهِ، اَعْطَيْتُكَه

دو ضمیر باشند و ضمیر دوم خبر یکی از
افعال ناقصه باشد

مصنف: اتصال را اختیار کرده کُنْتَهُ، خَلْتَنِيهِ

سیبویه: انفصال را اختیار کرده است

مواضع انفصال ضمیر

عامل مؤخر از ضمیر باشد

إِيَّاكَ نَعْبُدُ

عامل در ضمیر حذف گردد

إِيَّاكَ وَالْأَسَدَ

عامل معنوی باشد

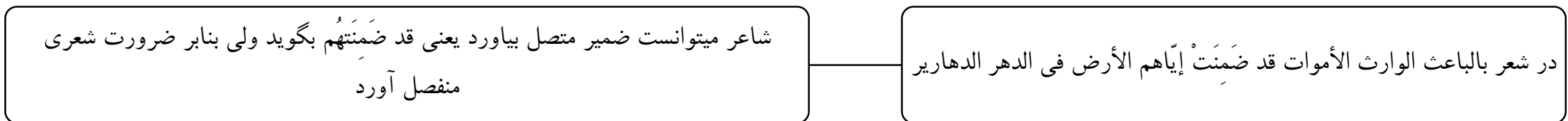
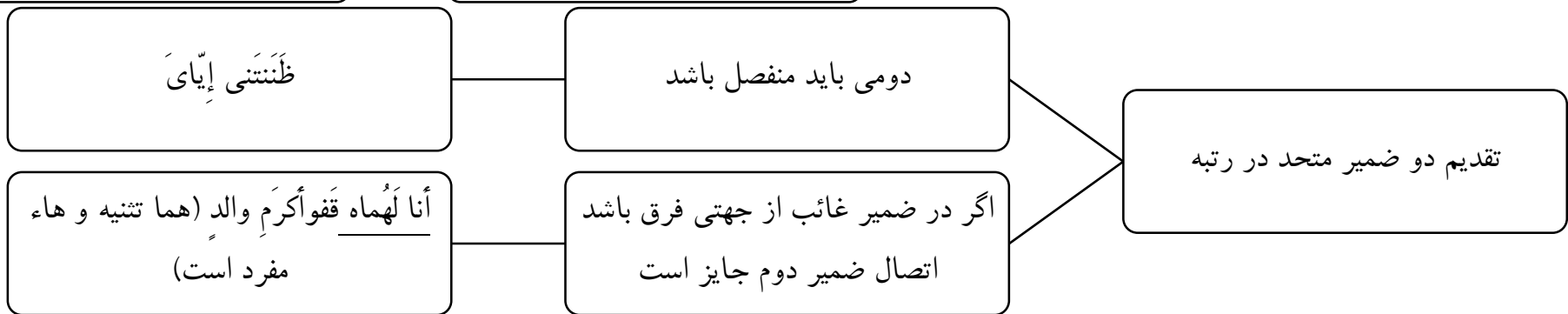
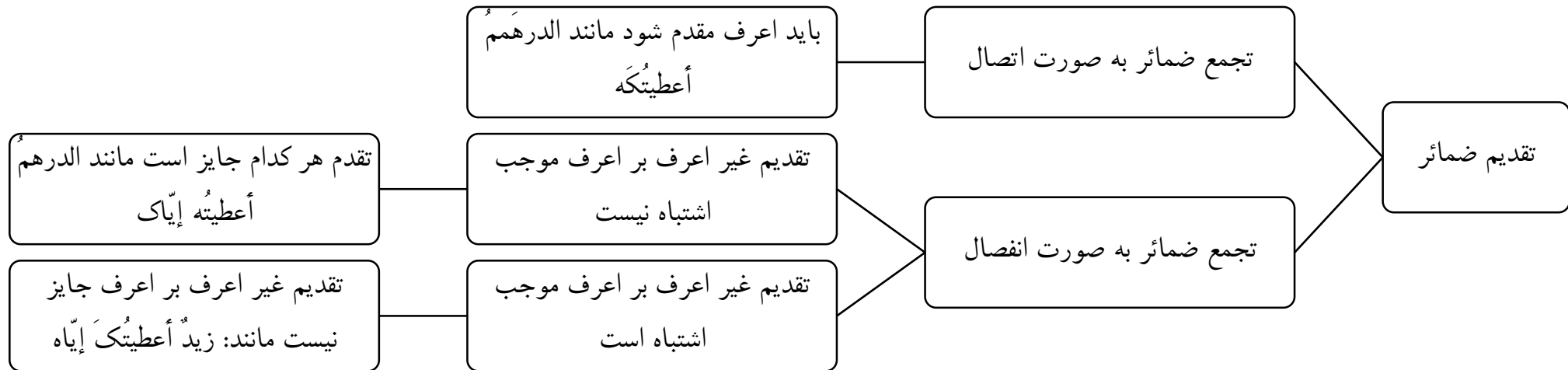
أَنَا قُمْتُ

ضمیر محصور فیه باشد

مَا ضَرَبَ زَيْدًا إِلَّا أَنَا

آن جا که اسناد داده شود به ضمیر صفتی که جاری بر «غیر من هی له» است

زَيْدٌ عَمْرٌ ضَارِبُهُ



نون وقایه

اگر یاء متکلم بخواهد به فعلی بچسبد لازم است نون وقایع قبل از یاء بیاید مانند ضَرَبَنِي

فقط لیس است در شعر به یاء متصل میشود در حالی که بدون نون وقایع است مانند إِذْ ذَهَبَ النُّقُومُ الْكِرَامُ لَيْسِي

لیت چون شباهت بیشتری به فعل دارد نسبت به بقیه حروف مشبیه، الحاق نون به آن شایع است مانند يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ وَالْحَاقُّ نَكَرْدُنْ شَاذٌ اسْت

در لَعَلَّ الْحَاقُّ نُونٌ كَمْ وَ عَدَمُ الْحَاقِّ أَنْ كَثِيرٌ اسْتِيَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرَحًا لَعَلِّي أَبْلَغُ الْأَسْبَابِ

در إِنَّ و أَنْ كَأَنَّ و لَكِنَّ الْحَاقُّ و عَدَمُ الْحَاقِّ مَسَاوِي اسْت

نون وقایه فقط به عَن و مِنْ از حروف جر الحاق می شود ولی شاعر در شعر أَيُّهَا السَّائِلُ عَنْهَا مِ و عَنِّي لَسْتُ مِنْ قَيْسٍ و لَا قَيْسٌ مِنْ نُونٍ رَا حَذْفُ كَرْدَه و لِي سِيوَطِي اَيْنَ شَعْرٍ رَا رَدِّ مِي كَنْدَ زِيْرَا شَعْرٌ مَذْكُورٌ نَظِيْرِي نَدَارْدُ و شَاعِرْشْ هَمْ نَامَشْخَصٌ مِي بَاشْد

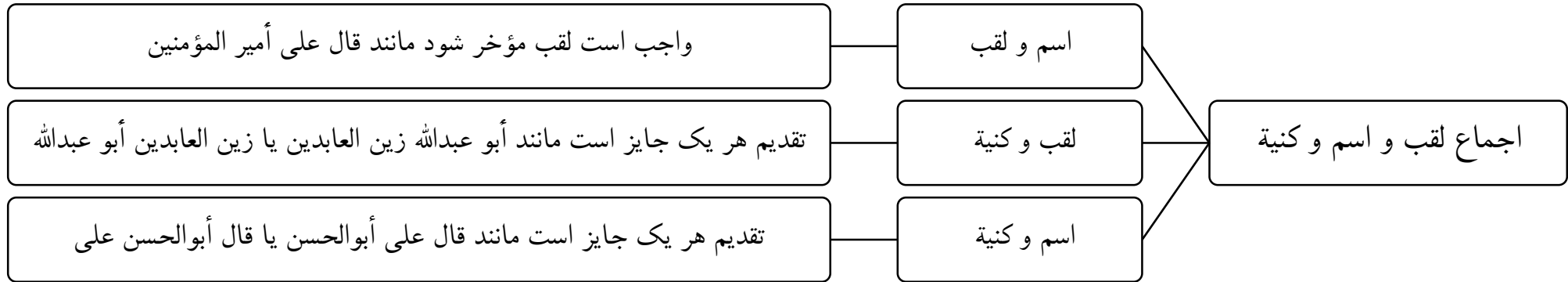
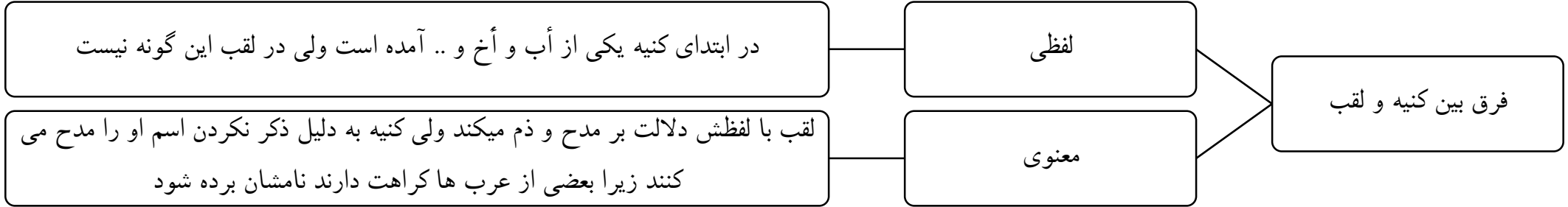
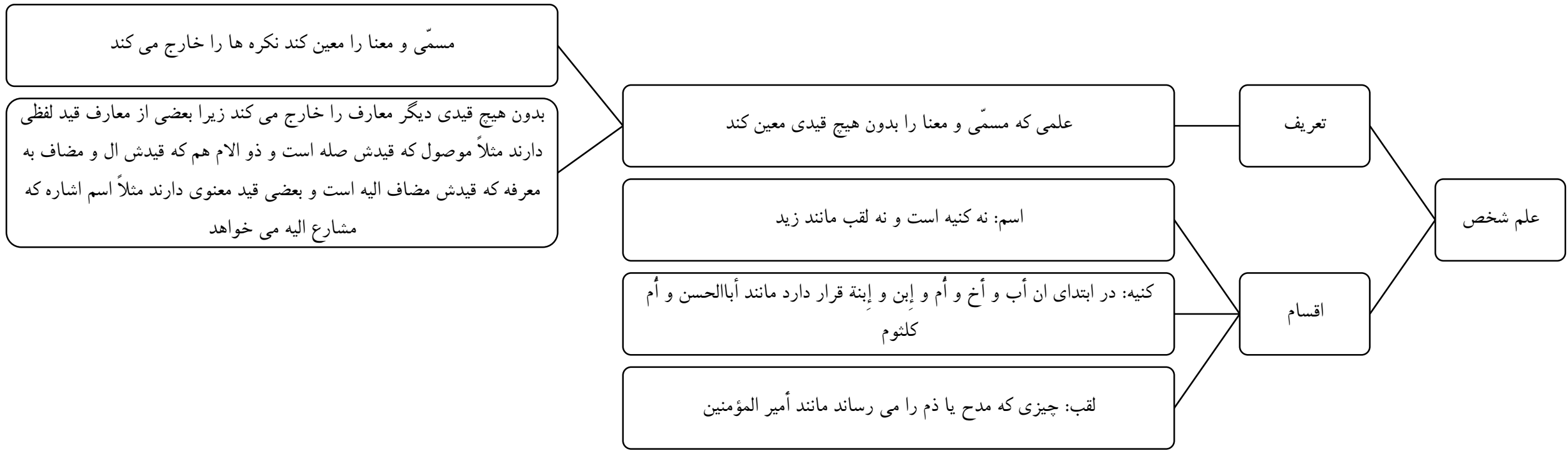
اتصال به لَدُنْ در صورت الحاق یاء بسیار زیاد است مانند: قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُدْرًا

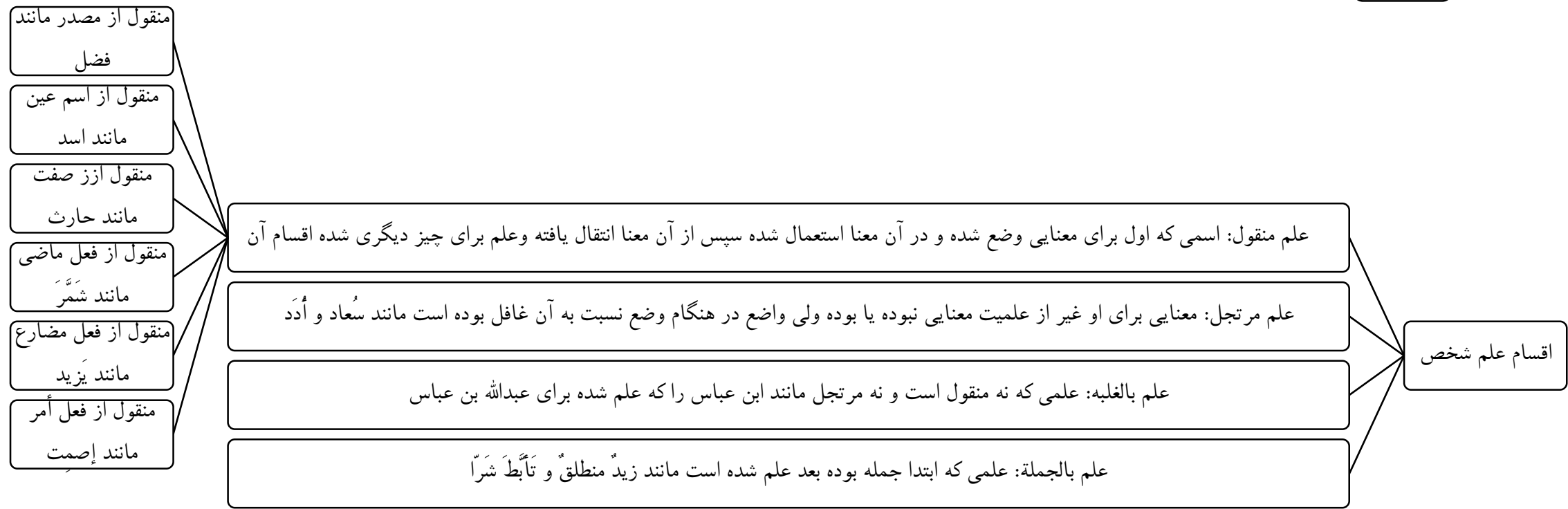
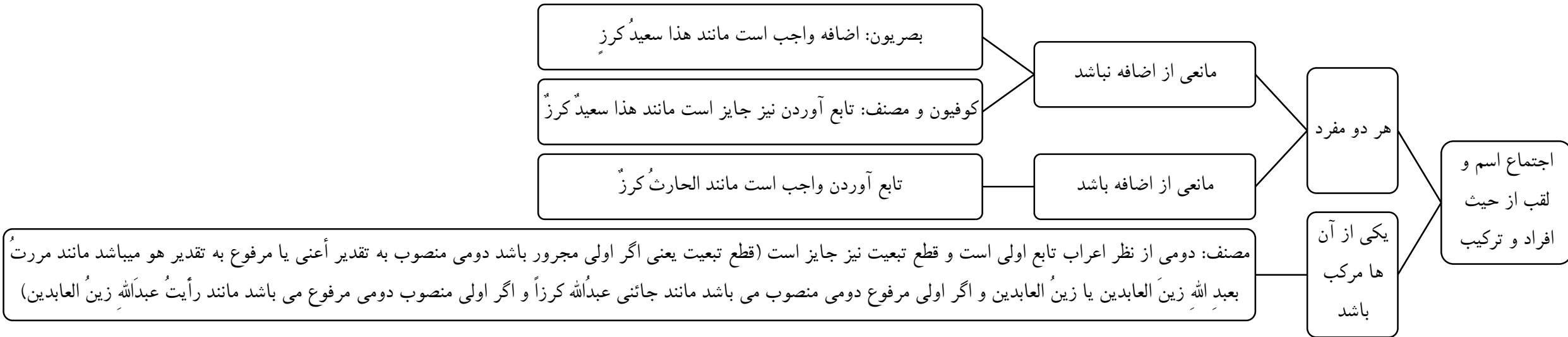
اتصال به قَدْ و قَطْ در صورت الحاق یاء بسیار زیاد است مانند: قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُدْرًا

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْمَغِيدِ
مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ

MRTsoft

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ





مرکب اسنادی: همان علم به جمله است

مرکب مزجی: دو اسم به منزله ی یک اسم قرار بگیرند

مرکب اضافی: مضاف و مضاف الیهی که به صورت اسم در آمده اند
مانند عبدُ شمس که علم است برای برادر عبد مناف

مفرد: مانند مثل زید

مرکب

اقسام علم شخص

جزء دوم مرکب اضافی گاهی منصرف مانند شمس و گاهی غیر منصرف است مانند قُحَافَة

اعراب غیر منصرف مانند هذا بَعْلَبِكْ، رَأَيْتُ بَعْلَبِكْ،
مررتُ بَبَعْلَبِكْ

اضافه جزء اول به آن مانند هذا بَعْلَبِكْ، رَأَيْتُ
بَعْلَبِكْ، مررتُ بَبَعْلَبِكْ

مبنی بر فتح مانند هذا بَعْلَبِكْ، رَأَيْتُ بَعْلَبِكْ و
مررتُ بَبَعْلَبِكْ

بناء بر کسر مانند سَبَبِوِيَه

اعراب غیر منصرف مانند جائِنِي سَبَبِوِيَه و رَأَيْتُ
سَبَبِوِيَه و مررتُ بَسَبِوِيَه

الّا این که حرف آخر اسم اول یاء باشد در این
صورت یاء ساکن می شود مانند مَعْدِيكَرَبْ

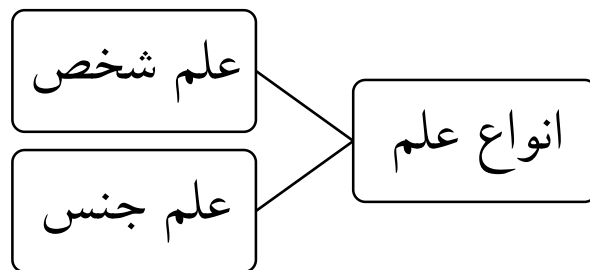
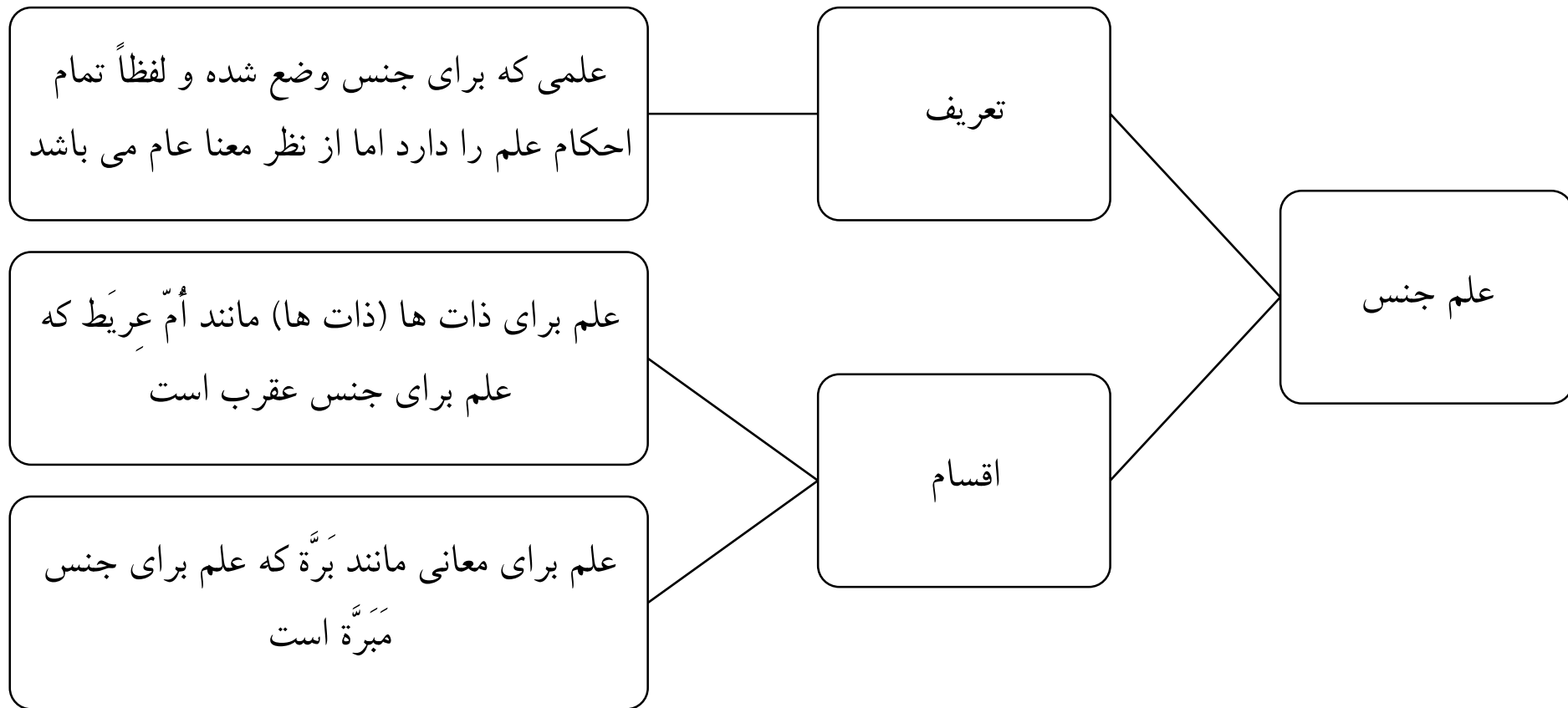
غیر وِیَه است، سه وجه جایز است

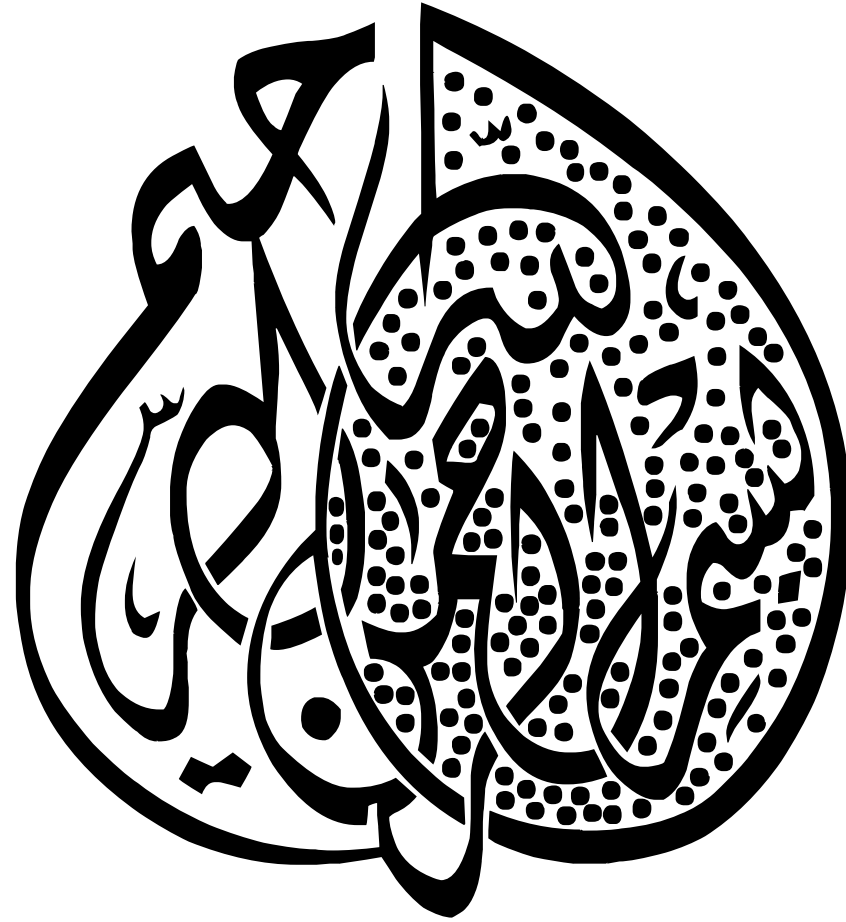
ویَه باشد، دو وجه جایز است

اسم دوم به منزله تاء تأنیث میماند زیرا در نسبت و
ترخیم حذف میشود و ما قبل آن باید مفتوح باشد

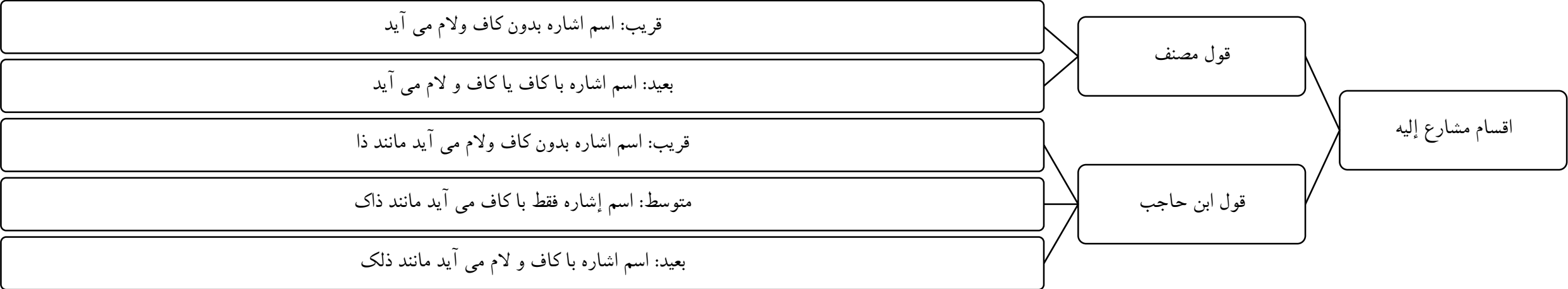
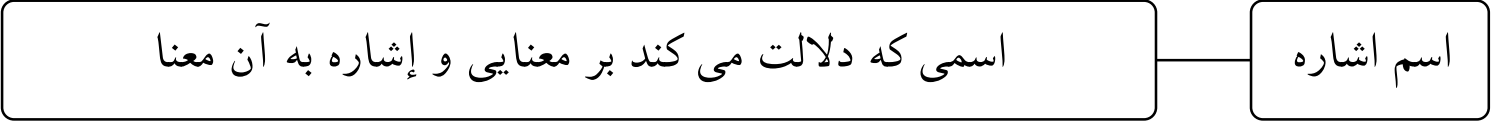
جزء دوم مرکب مزجی

در مرکب
مزجی





صلى الله عليه وسلم
محمد بن عبد الله



- در اول اسم اشاره هاء تنبيه باشد مانند هذاک
- اسم اشاره به صورت تنبيه باشد مانند ذانِ
- أولى

موارد امتناع آوردن لام در اسم اشاره

مکان قریب مانند هنا و ههنا

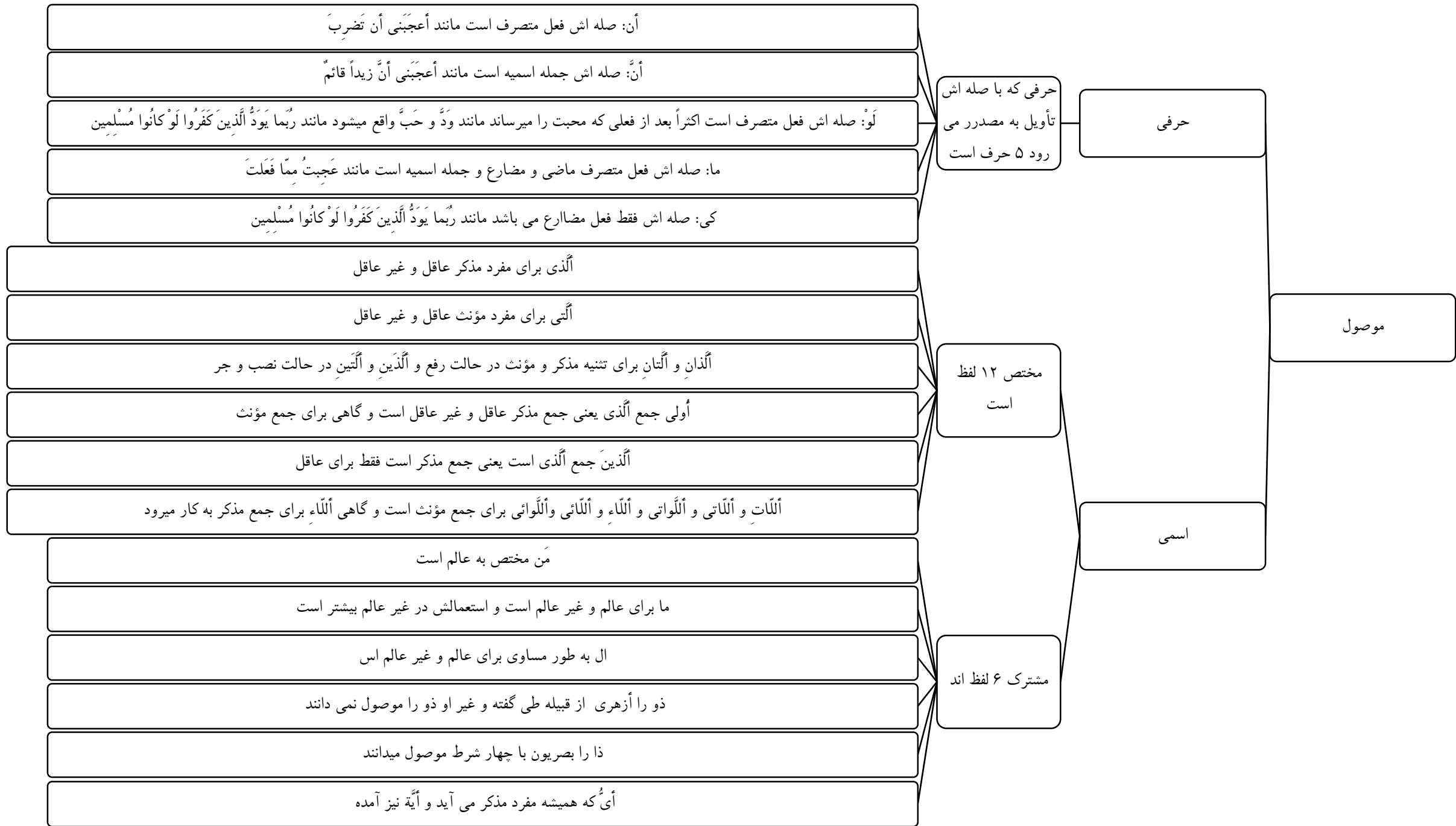
مکان بعید مانند هناک و ههناک ثُمَّ و هُنَالکَ و هِنَّا

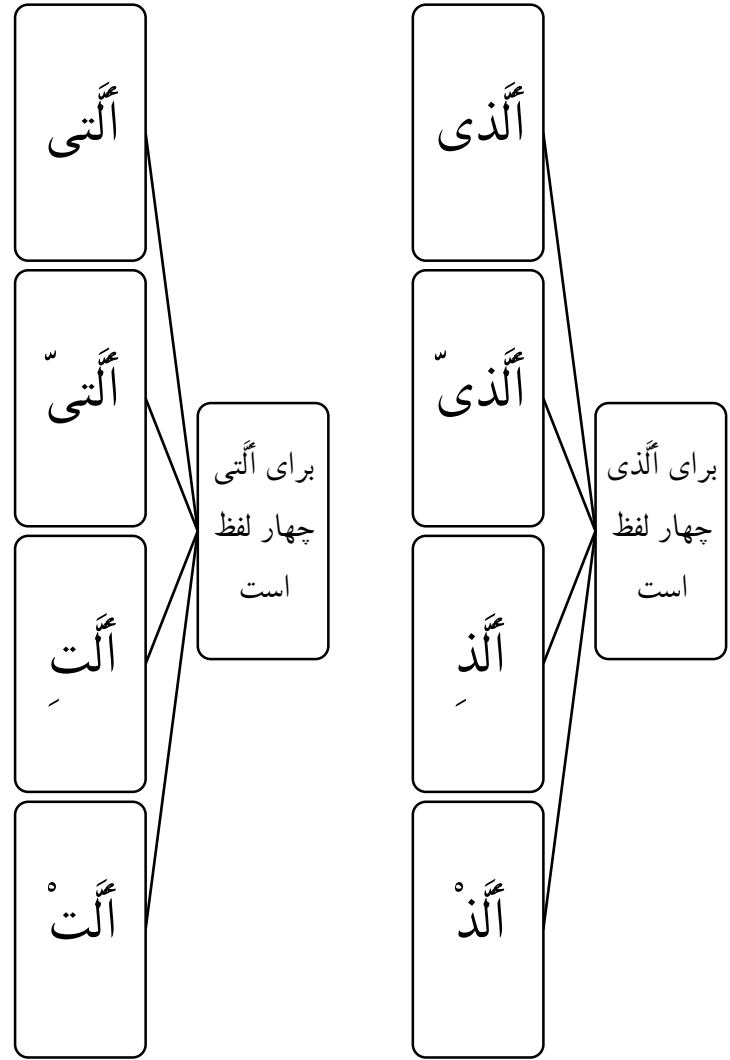
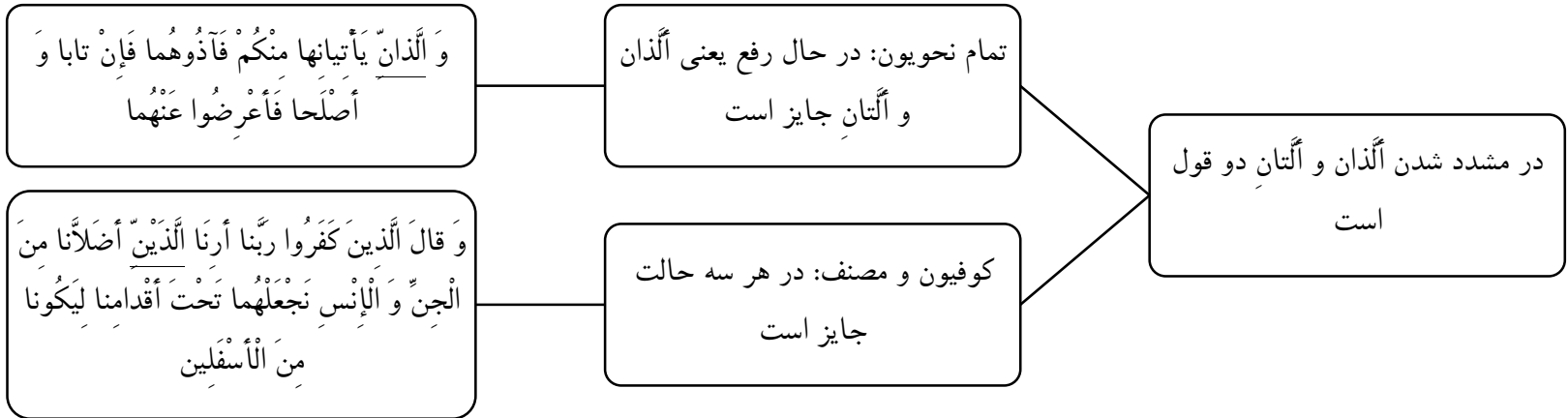
اسم اشاره مخصوص مکان

مصنف: هُنَالکَ برای زمان هم می آید مانند هُنَالکَ تَبَلُّوا کُلُّ نَفْسٍ مَّا أُسَلِّفَت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا وَأَبِي مُحَمَّدٍ





أبْنِي كَلِيبِ إِنَّ عَمِّي اللَّذَا قَتَلَا الْمُلُوكَ فَكَمَا الْأَغْلَالَا

گاهی نون تننيه موصول حذف میشود

أُولَى كِه جَمْعِ اَلَّذِي خَوَانِدِيمِش مَسَامِحِه اَسْت زِيْرَا اِسْمِ جَمْعِ اَسْت

نحن اَلَّذُونَ صَبَّحُوا الصَّبَاحَا يَوْمَ النَّحِيلِ غَارَةَ مِلْحَاحَا

قبيله هذيل اَلَّذِينَ رَا در حال رفع با واو ميخوانند

من برای عالم است ولی در سه مورد برای غیر عالم استعمال می شود

آن جا که غیر عالم به منزله عالم به کار رود

أَسْرَبَ الْقَطَا هَلْ مِنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ لَعَلِّي إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتُ أَطِيرُ

غیر عالم با عالم مخلوط شود و عالم غلبه پیدا کند بر غیرش

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

آن جا که غیر عالم با عالم در لفظ عام مقارن باشد و لفظ عام به وسیله من تفصیل داده شود

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ

مصنف و شارح: موصول اسمی است به دلیل عود ضمیر
مازنی: موصول حرفی است
أخفش: حرف تعریف است

در «أل» سه قول است

اکثر قبيله طی ذو موصول را مبنی می آورند ولی ابن جنی می گوید بعضی از عرب ها معرب به اسماء سته می دانند مانند فحسبی من ذی عندهم کفانیا

مصنف: ذات که مبنی بر ضم است میان بعضی از افراد قبيله طی مانند أَلْتِي استعمال می شود مانند بِالْفَضْلِ ذُو فَضْلِكُمْ اللَّهُ بِهِ وَ الْكِرَامَةِ ذَاتُ أَكْرَمِكُمْ اللَّهُ بِهِ (ذو = أَلْذِي وَ ذَاتُ = أَلْتِي)

گاهی ذات معرب به اعراب جمع مؤنث سالم می شود

در نزد بعضی از قبيله طی ذوات مانند أَلَّلَاتِ (جمع مؤنث) استعمال میشود و مبنی بر ضم و اعراب جمع مؤنث سالم را به آن نسبت داده اند

گاهی ذو تننیه و جمع بسته میشود و اعراب آن مانند اعراب تننیه و جمع مذکر سالم است مانند ذُوا قَامَا (ذا خوانده میشود)، ذُوِي، ذُوُو و ذُوِي

أَلَا تَسْتَلَانِ الْمَرْءَ مَا ذَا يُحَاوِلُ
أَنْحَبُ فَيَقْضِي أَمْ ظَلَالٌ وَبَاطِلٌ

- بعد از ما یا من استفهامیه واقع شود
- برای اشاره نباشد
- ملغای حقیقی نباشد: ذای بین ما یا من و مدخولشان زائده نباشد
- ملغای حکمی نباشد: یعنی ذای با ما یا من مجموعاً برای استفهام نباشد

ذا اگر بخواهد موصول باشد باید دارای چهار شرط باشد
(بنا بر قول بصریون)

پاسخ ۱- ذای اسم اشاره و مبتدا است و طلیق خبر است و تحملین حال است

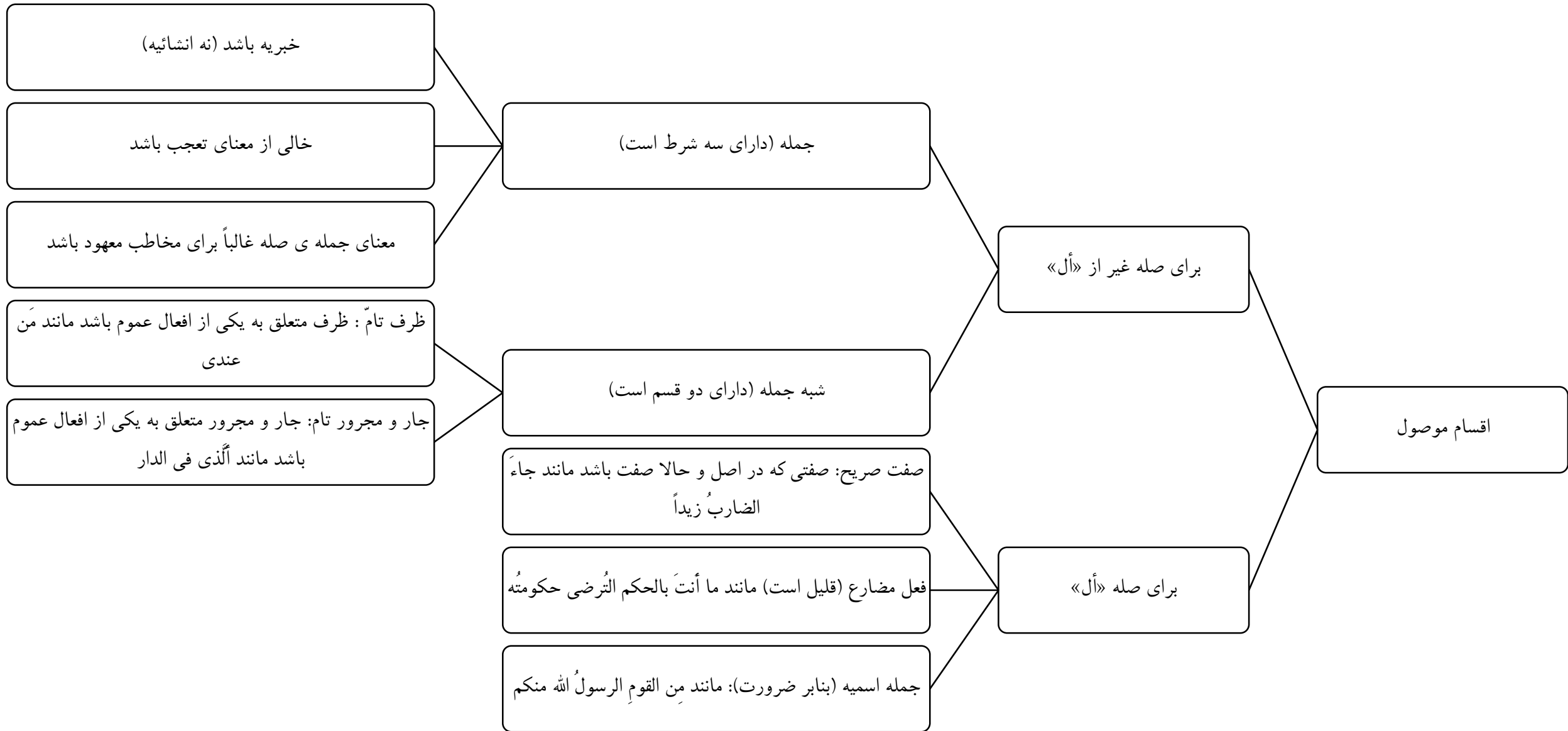
پاسخ ۲- شیخ سراج الدین: موصول در این جا حذف شده است و در اصل این گونه بوده هذا الَّذِي
تحملین طلیق بوده است و در شعر داریم که موصول حذف شده مانند فَوَاللهِ مَا نَلْتُمُ و مَا نِيلَ مِنْكُمْ که
در اصل ما الَّذِي نَلْتُمُ بوده است

کوفیون شرط اول را قبول ندارند و شاهد مثال هذا تَحْمِلِينَ طَلِيقٌ را می آورند که ذای اسم موصول است و
قبلیش مَنْ و ما استفهامیه نیامده است

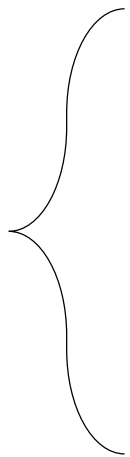
در موصولات مشترک مراعات لفظ و معنا هر دو جایز است که اگر
مراعات لفظ شود عائد مفرد مذکر می شود و اگر معنا مطابقت لازم
است

ضمیری که از صله به موصول بر می گردد را عائد گویند و عائد با
موصول از نظر افراد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث باید مطابق
باشد

تمام موصولات به صله نیاز مندند



معرب



يُعْجِبُنِي أَيُّهُ هُوَ قَائِمٌ

صدر صله آن
مذكور است

اضافه نمی شود

يُعْجِبُنِي أَيُّهُ قَائِمٌ

صدر صله آن
محذوف است

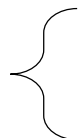
أَيُّهُ

يُعْجِبُنِي أَيُّهُمُ هُوَ قَائِمٌ

صدر صله آن
مذكور است

اضافه می شود

مبني



يُعْجِبُنِي أَيُّهُمُ قَائِمٌ

صدر صله آن
محذوف است

در پاسخ میگویند که اگر حالت چهارم به این دلیل مبني است باید حالت دوم به دلیل اولی مبني باشد زیرا حالت دوم اضافه نشده است و اضافه از خصوصیات اسم است و با شباهت حرف معارضه نمی کند پس چرا حالت دوم مبني نشده؟

جمهور نجویون که حالت چهارم را مبني می دانند به دلیل این که صدر صله آن محذوف است و این أَيُّهُ را شبیه به حرف میکند

عائد همان صدر صله است که بدون هیچ شرطی در بعضی صور حذف میشود

در أَيُّهُ

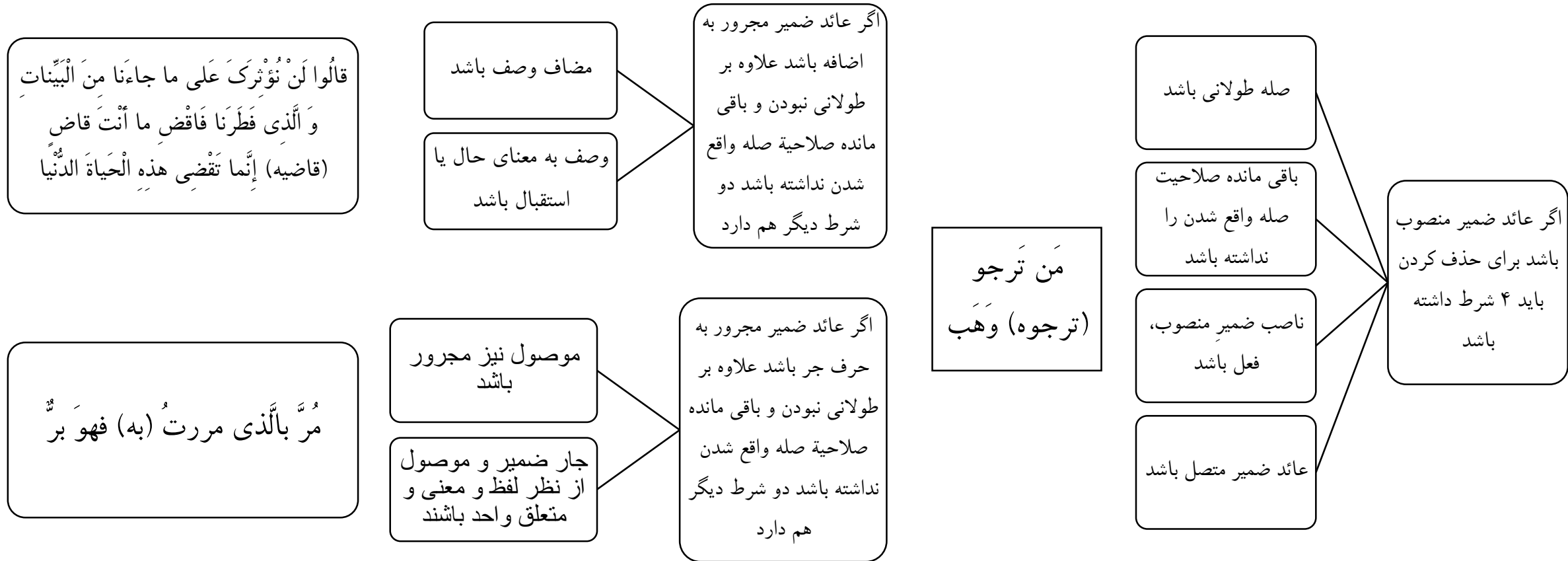
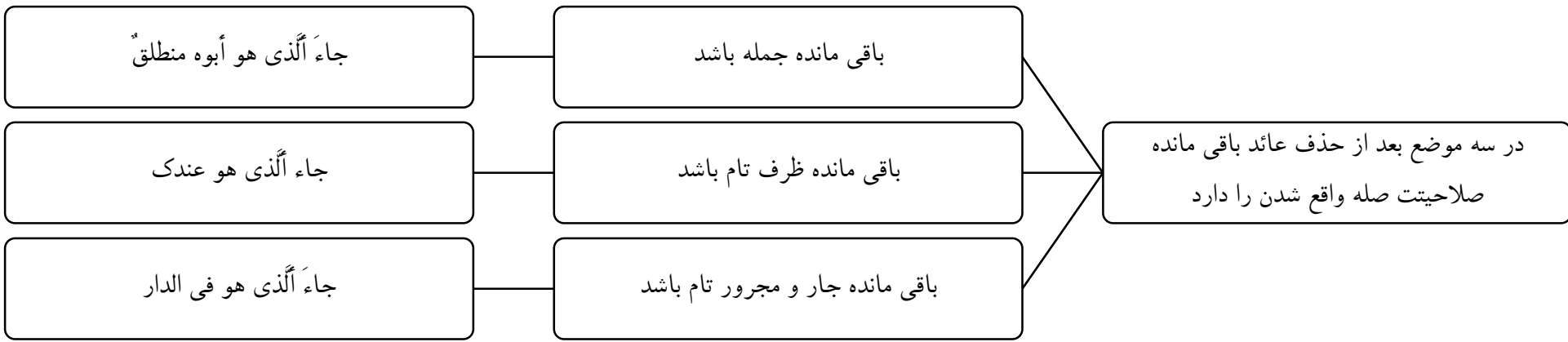
حذف عائد

صله طولانی باشد (اگر طولانی نباشد قلیل است) مانند و هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

در غیر أَيُّهُ (با دو شرط حذف میشود)

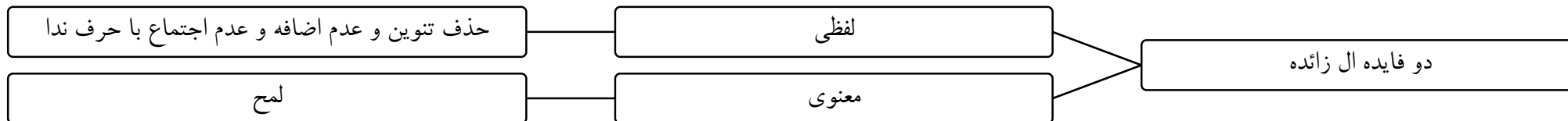
بعد از حذف عائد باقی مانده صلاحیت صله واقع شدن را نداشته باشد

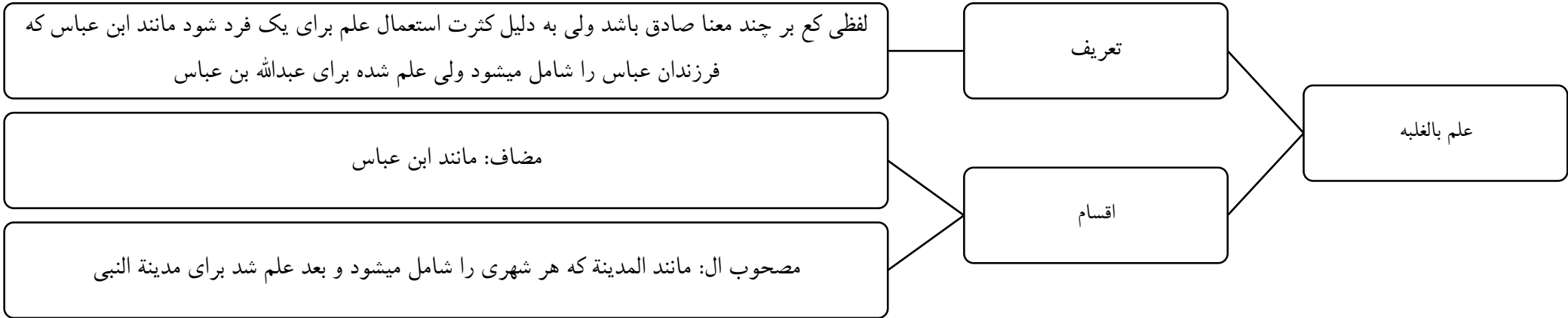
خلیل و یونس میگویند أَيُّهُ در حالت چهارم معرب است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ
مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ
مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا
وَسَلَّمَ



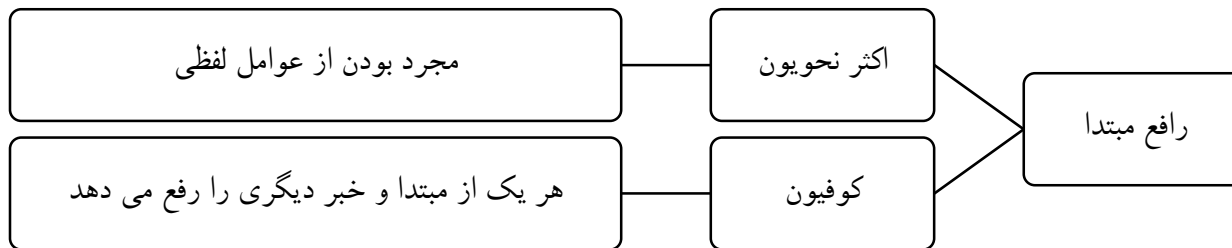
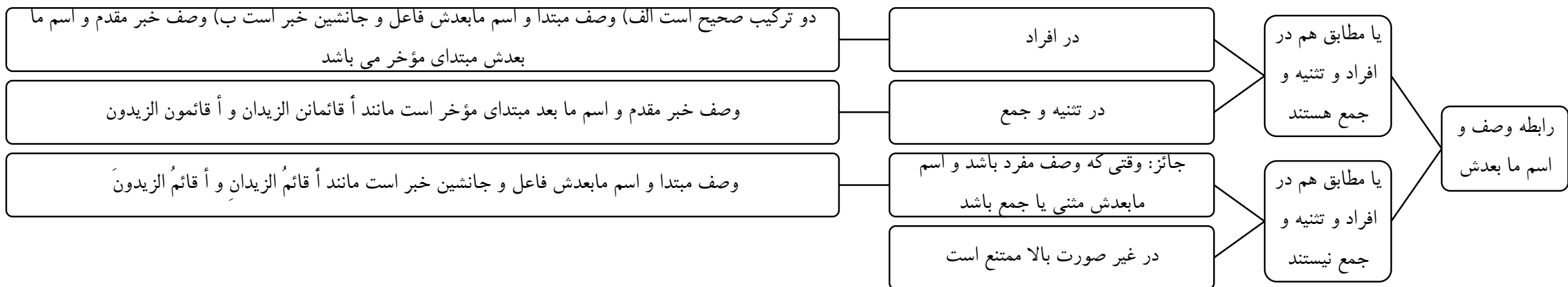
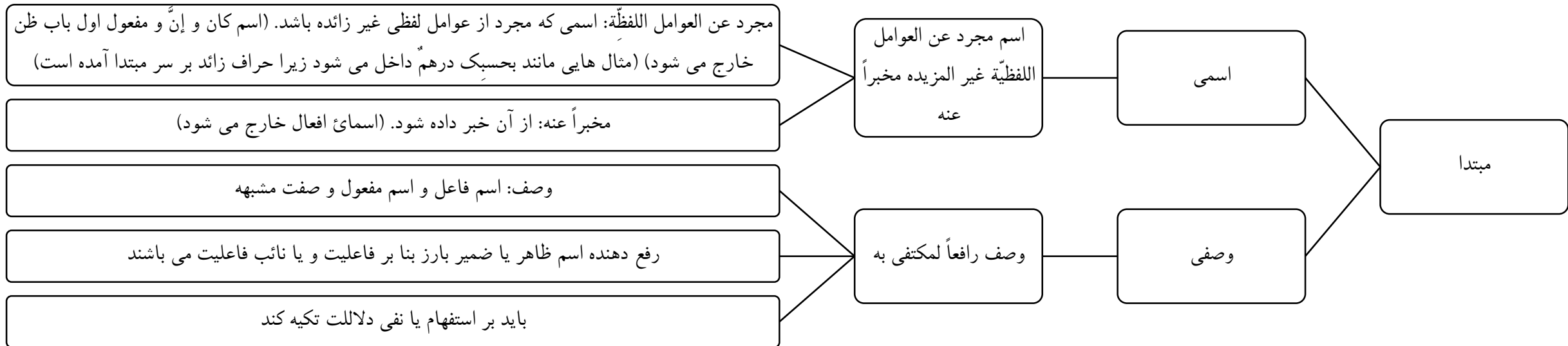


مصحوب ال اگر اضافه شود یا منادی واقع شود ال از آن حذف میشود مانند الأعشی که اگر منادی واقع شود یا أعشی میشود

گاهی ال در غیر ندا و اضافه حذف میشود مانند العیوق که در هذا عیوق طالعاً ال حذف شده است

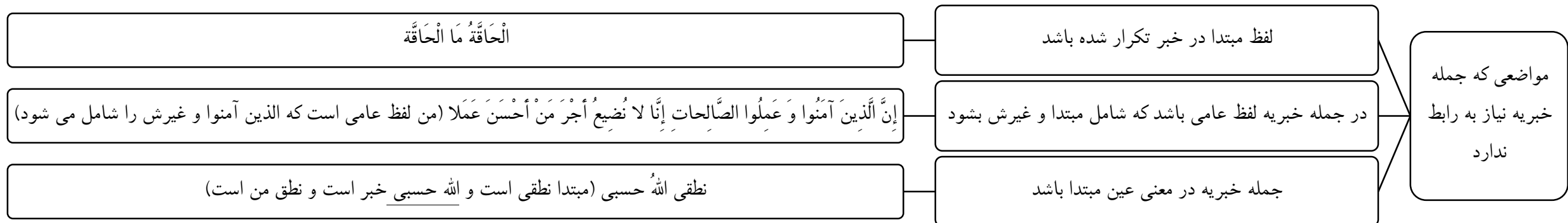
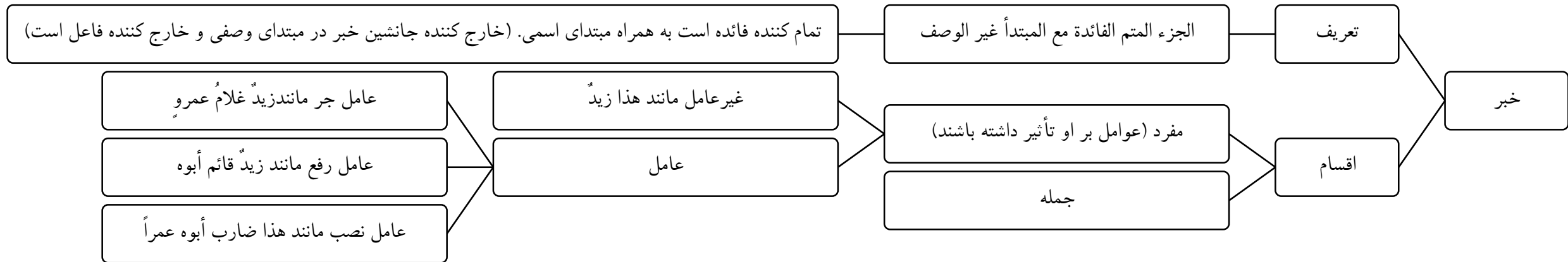
سورة الاحقاف
سورة الاحقاف

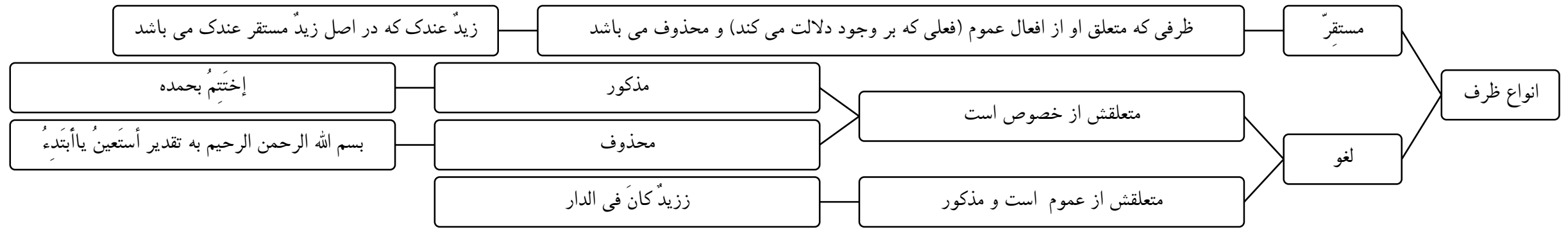
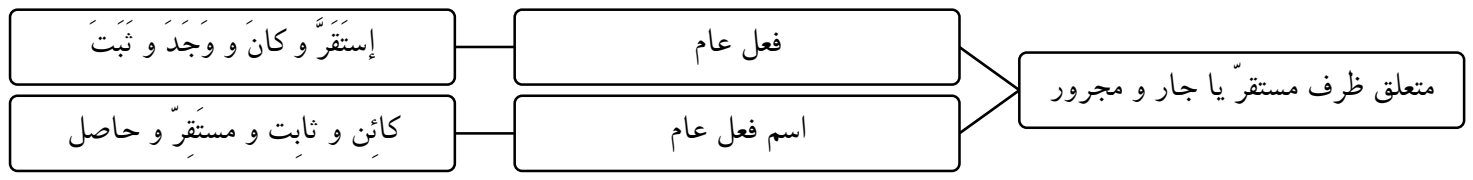
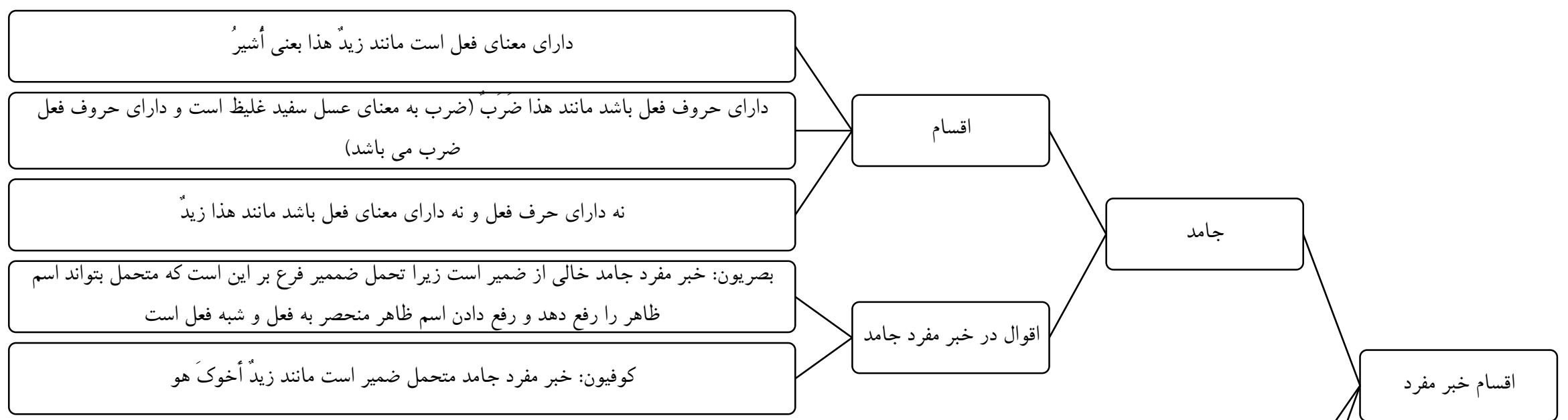
صلوات محمد وآل محمد
عليهم وسلم

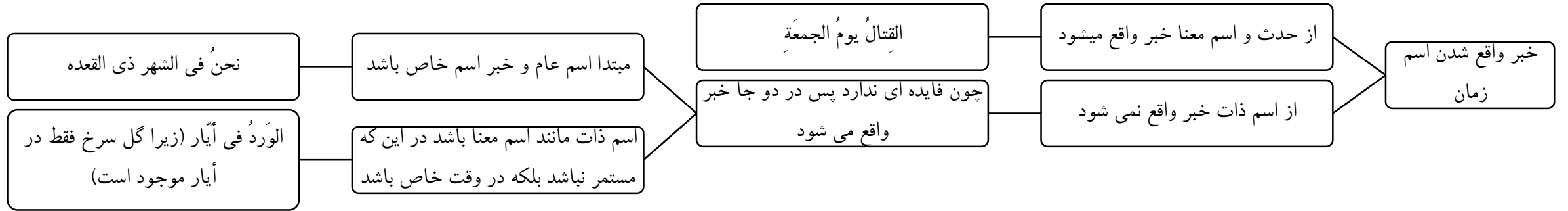
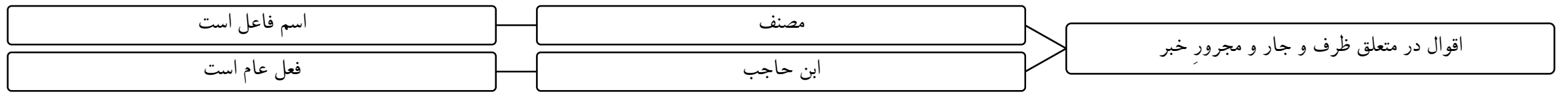


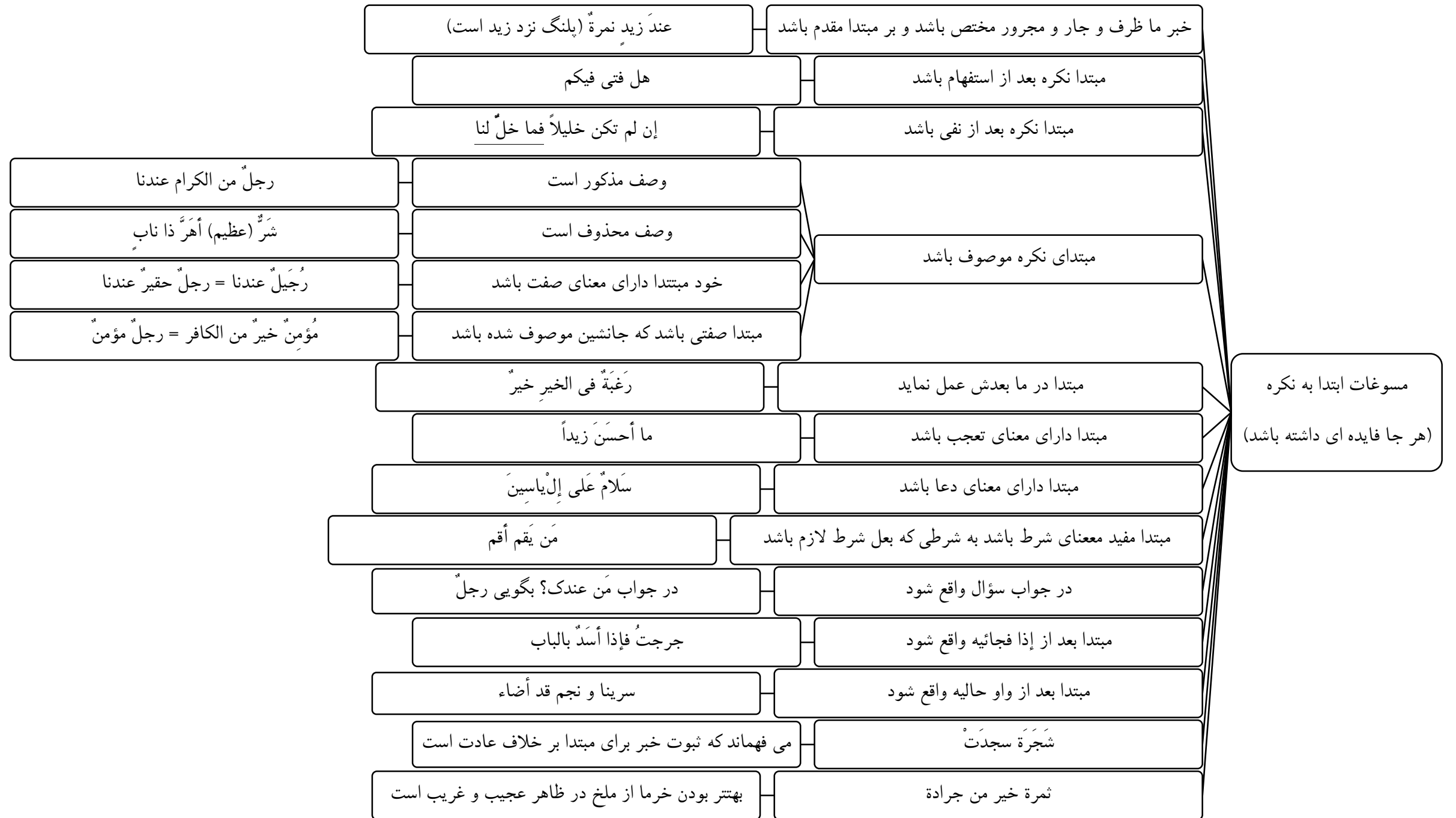
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا









اگر مبتدا و خبر هر دو معرفه یا هر دو نکره باشند و قرینه در کلام باشد تقدیم و تأخیرشان جایز است

اگر خبر فعلی باشد که ضمیر بارزی را رفع دهد تقدیم خبر جایز است مانند قاما الزیدان و مانند لاهیه قلوبهم و أسروا النجوى الذین ظلموا

تقدیم خبر محصور فیه در این مثال «هل إنا علیک المعول» شاذ و بر خلاف قیاس است

نکات

زیدٌ صدیقٌ

مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند (به شرط نبود قرینه)

أفضلُ منکَ أفضلُ منی

مبتدا و خبر هر دو نکره باشند (به شرط نبود قرینه)

زیدٌ قامَ

خبر فعلی باشد که رفع دهد ضمیری را که آن ضمیر به مبتدا باز گردد

ما زیدٌ إلاً شاعرٌ

خبر محصور فیه به إلاً و إنما باشد

لزیدٌ قائمٌ

مبتدا دارای لام ابتدائیت باشد

من لی مُنجداً

مبتدا صدارت طلب باشد

موارد وجوب تأخیر خبر

عندی درهمٌ

مبتدا نکره و خبر ظرف باشد

لی وطرٌ

مبتدا نکره و خبر جار و مجرور باشد

قصدکَ غلامهٌ رجلٌ

مبتدا نکره و خبر جمله باشد

فی الدار صاحبها

ضمیری از مبتدا به ملابس یا متعلق خبر باز گردد

أین من علمته نصیراً

خبر صدارت طلب باشد

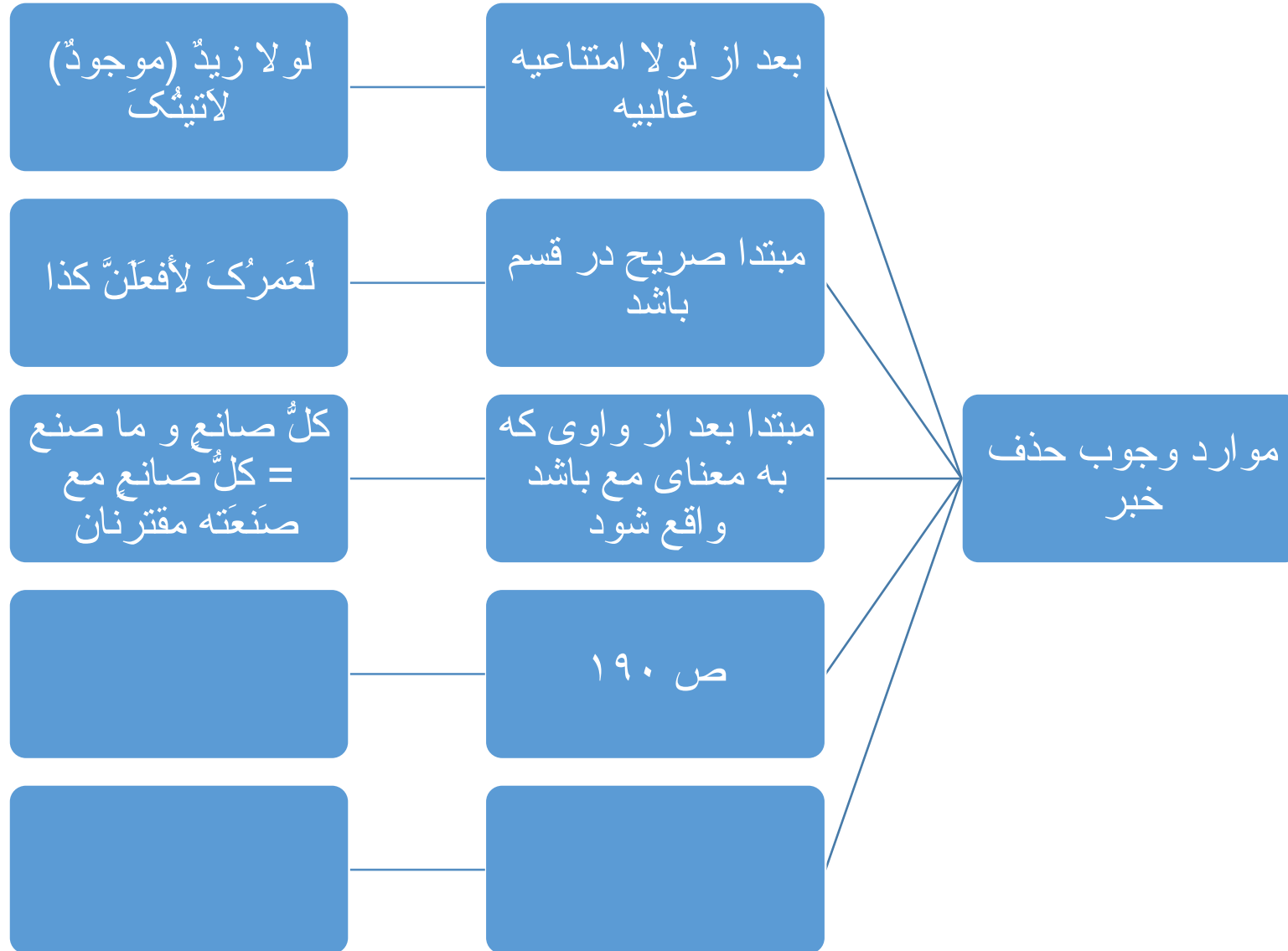
ما لنا إلاً إتباعُ أحمدَ (ص)

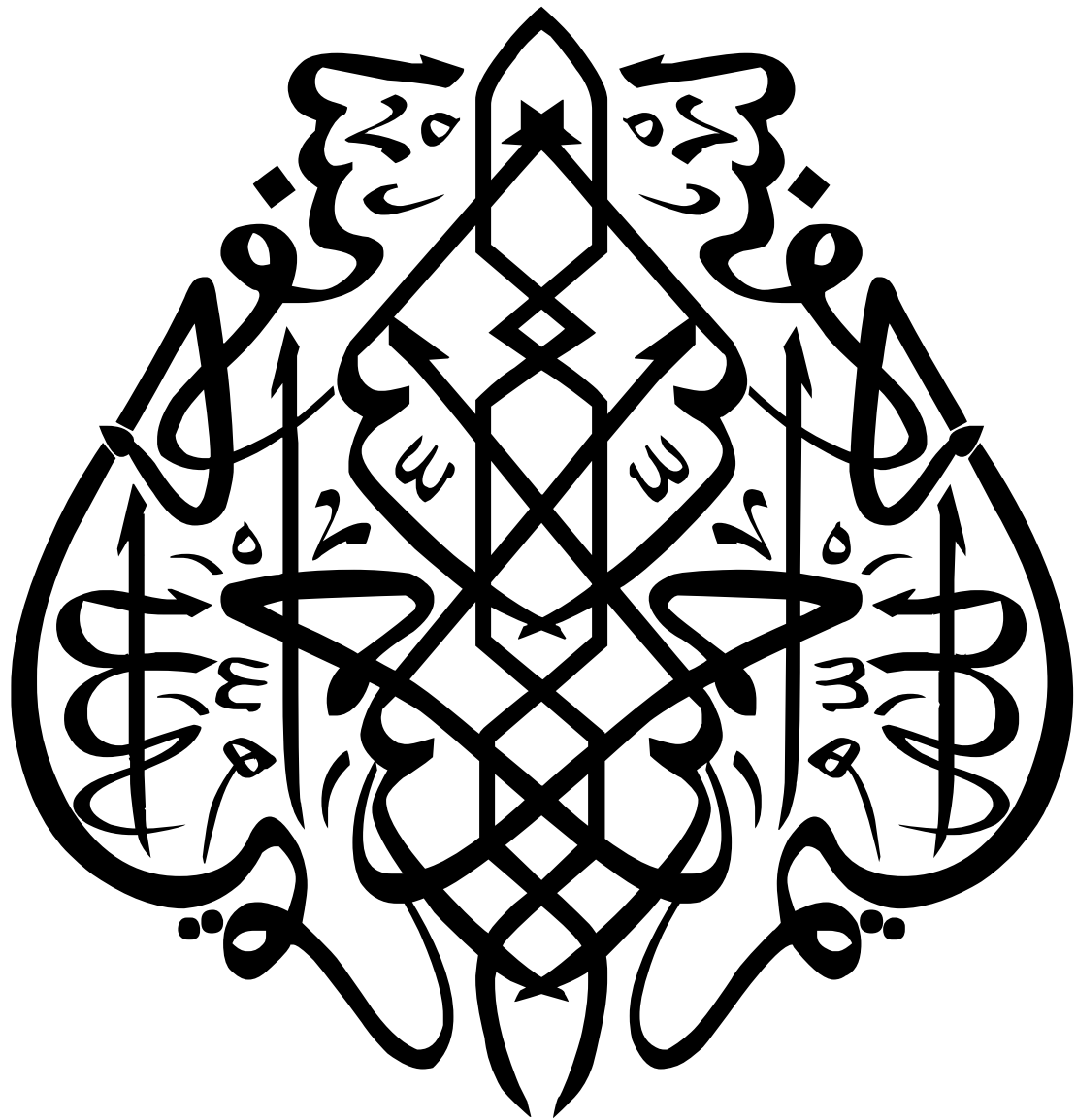
مبتدا محصور فیه باشد

موارد وجوب تقدیم خبر

اصل بر این است که مبتدا مقدم و خبر مؤخر باشد

حذف مبتدا و خبر در موضعی جایز
است که قرینه باشد





أفعل تفضیل از کلمه ای ساخته میشود که دارای
هشت شرط باشد

۱- فعل باشد

از اسم ساخته نمیشود

۲- ثلاثی مجرد باشد

از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمی شود

۳- متصرف باشد

از غیر متصرف ساخته نمیشود

۴- قابل تفاضل و زیادی باشد

از فعل هایی که در آن تفاضل و زیادی نیست ساخته
نمی شود

۵- تام باشد

از فعل های ناقصه ساخته نمی شود

۶- منفی نباشد

از منفی و ملازم منفی ساخته نمی شود

۷- وصفش بر وزن أفعل نباشد

از فعلی که وصفش أفعل است ساخته نمی شود

۸- مجهول نباشد

از فعلی که مجهول باشد ساخته نمی شود

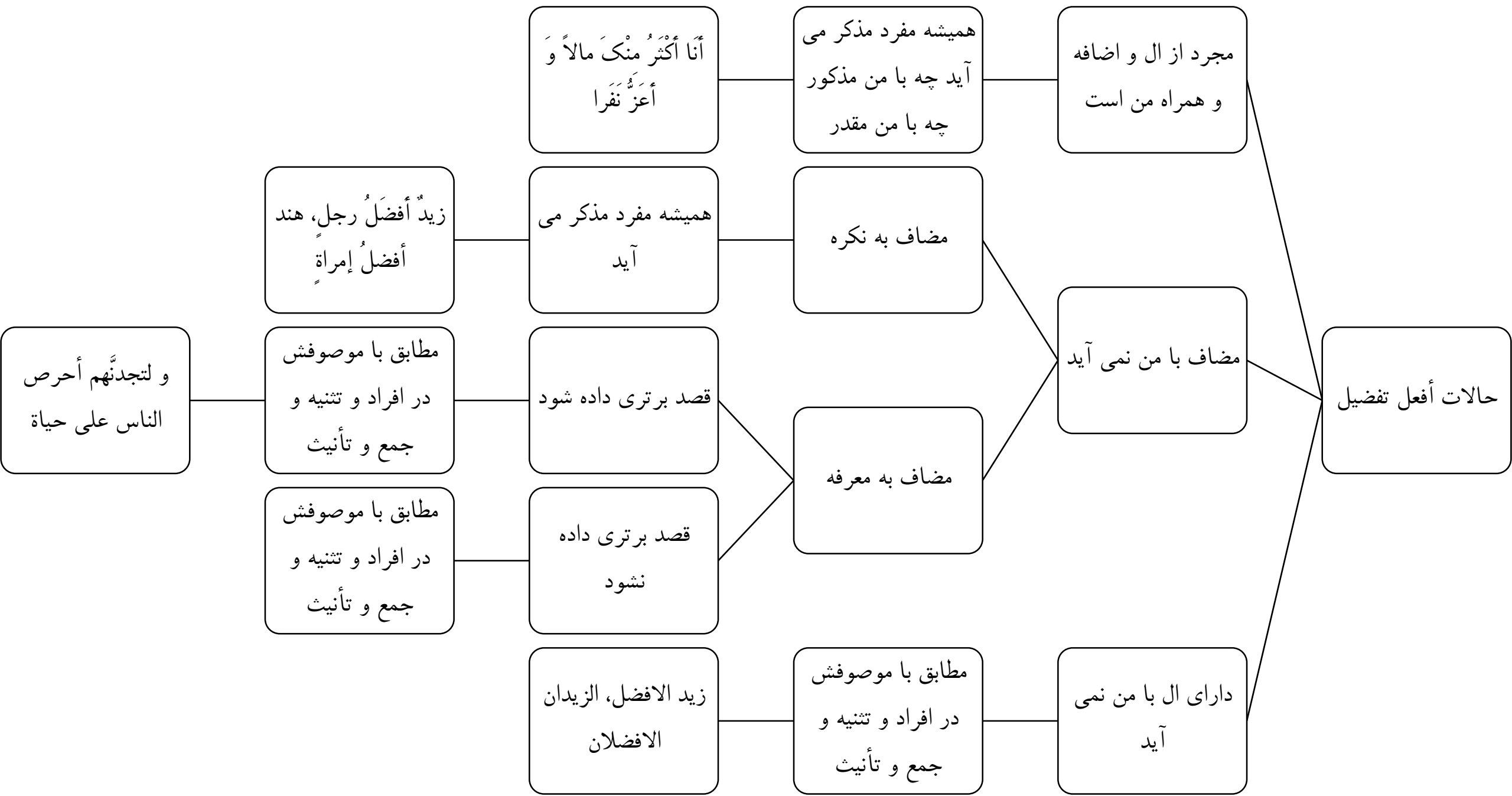
هذا أَشَدُّ إِحْمِرَاراً مِنَ الدَّمِ

أَشَدَّ يَأْأَكْثَرَ + مصدر منصوب فعل فاقد
شرط بنا بر تمیز بودن

هو أبيضٌ من اللبن (از فعلی ساخته شده که
وصفش بر وزن أفعال می باشد)، هو أقمنُ
بكذا (از اسم قمین ساخته شده نه فعل)

شاذ

اگر فعلی شرایط هشت گانه را نداشت



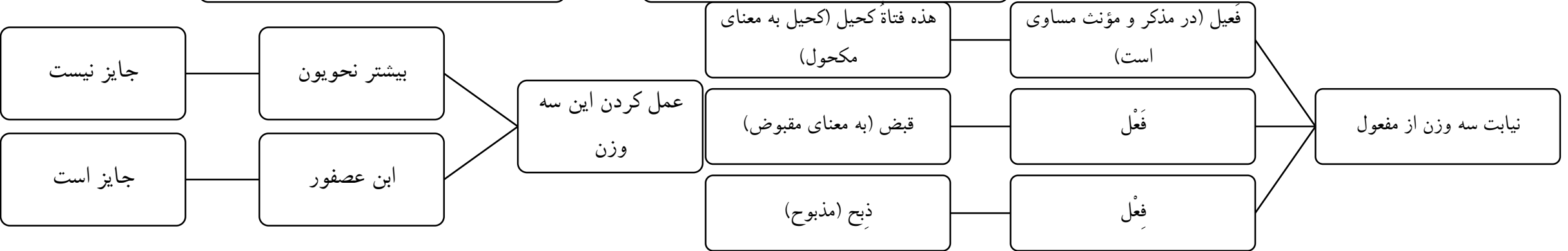
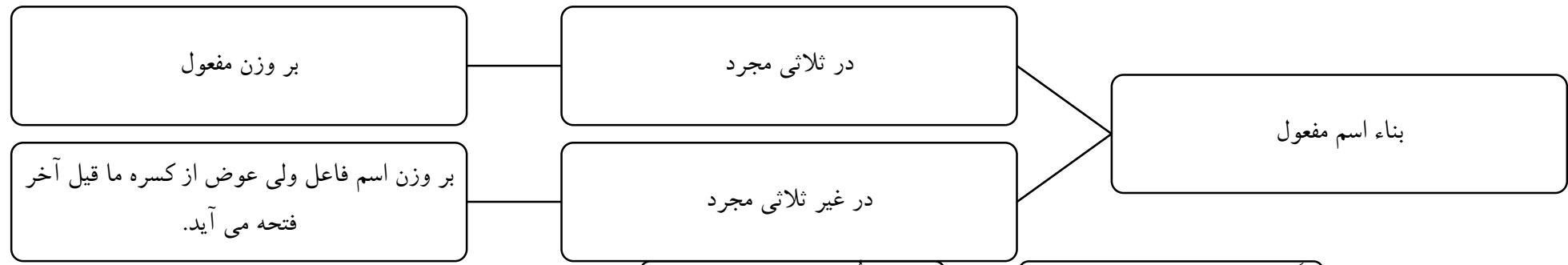
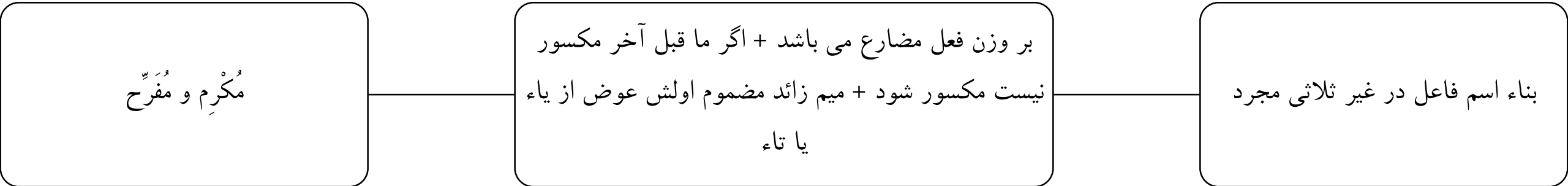
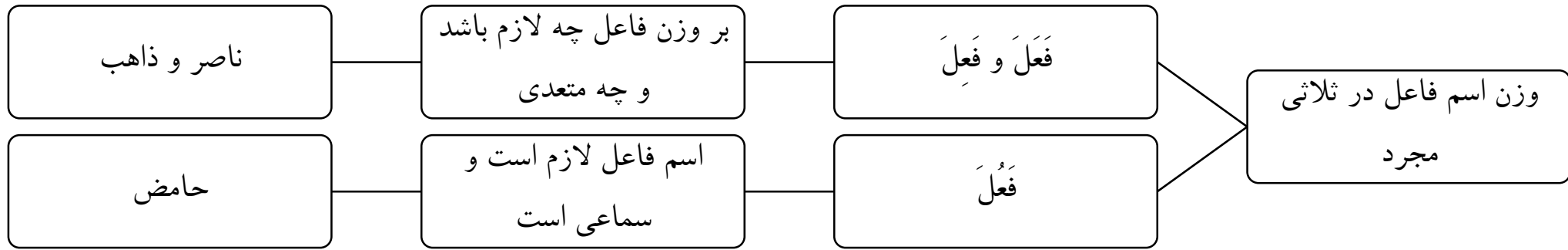
مِمَّنْ أَنْتَ خَيْرٌ^{۲۸}

مجرور من اسم استفهام
باشد

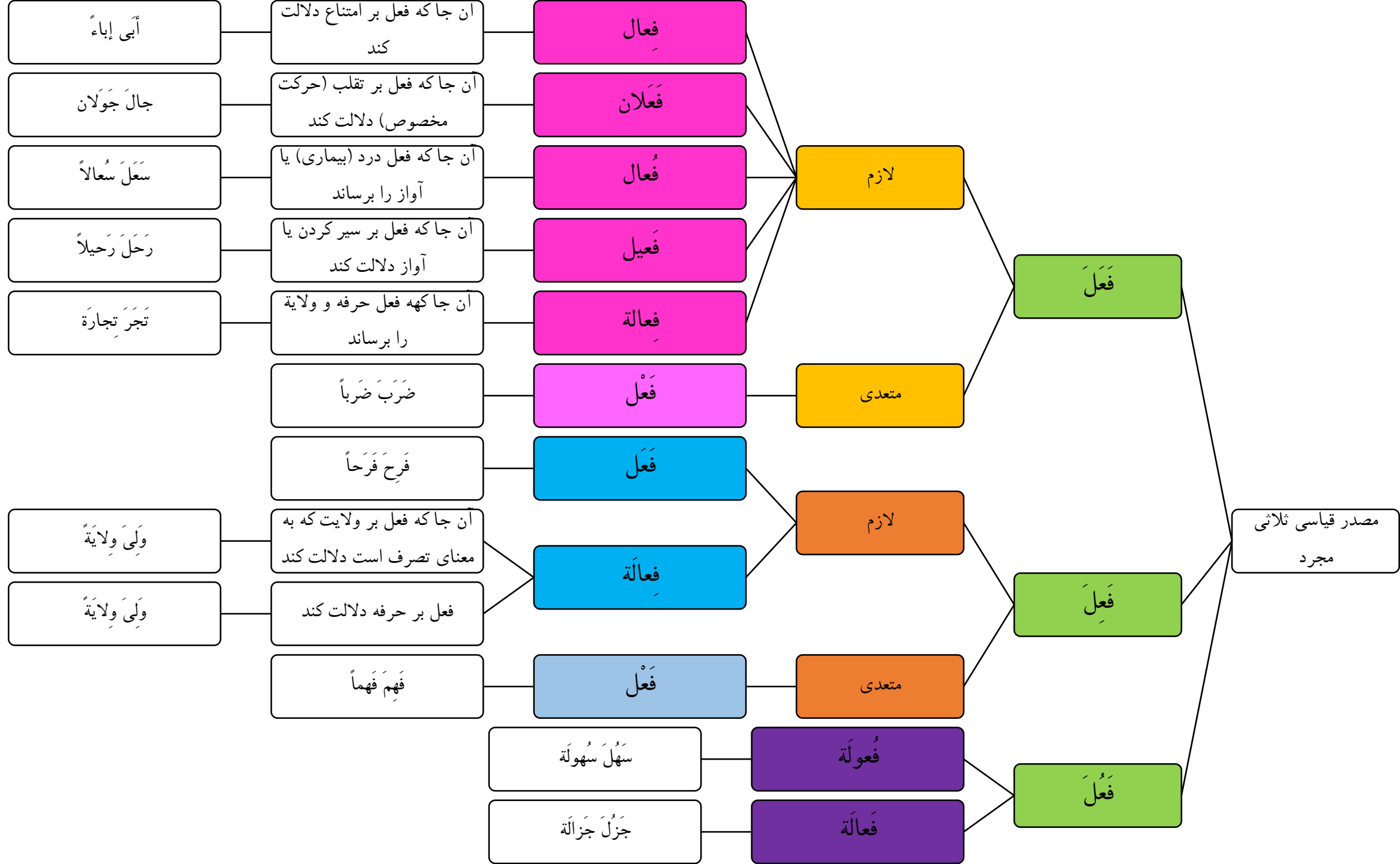
أَنْتَ مِنْ غُلَامٍ أَجْمَلٍ أَفْضَلُ

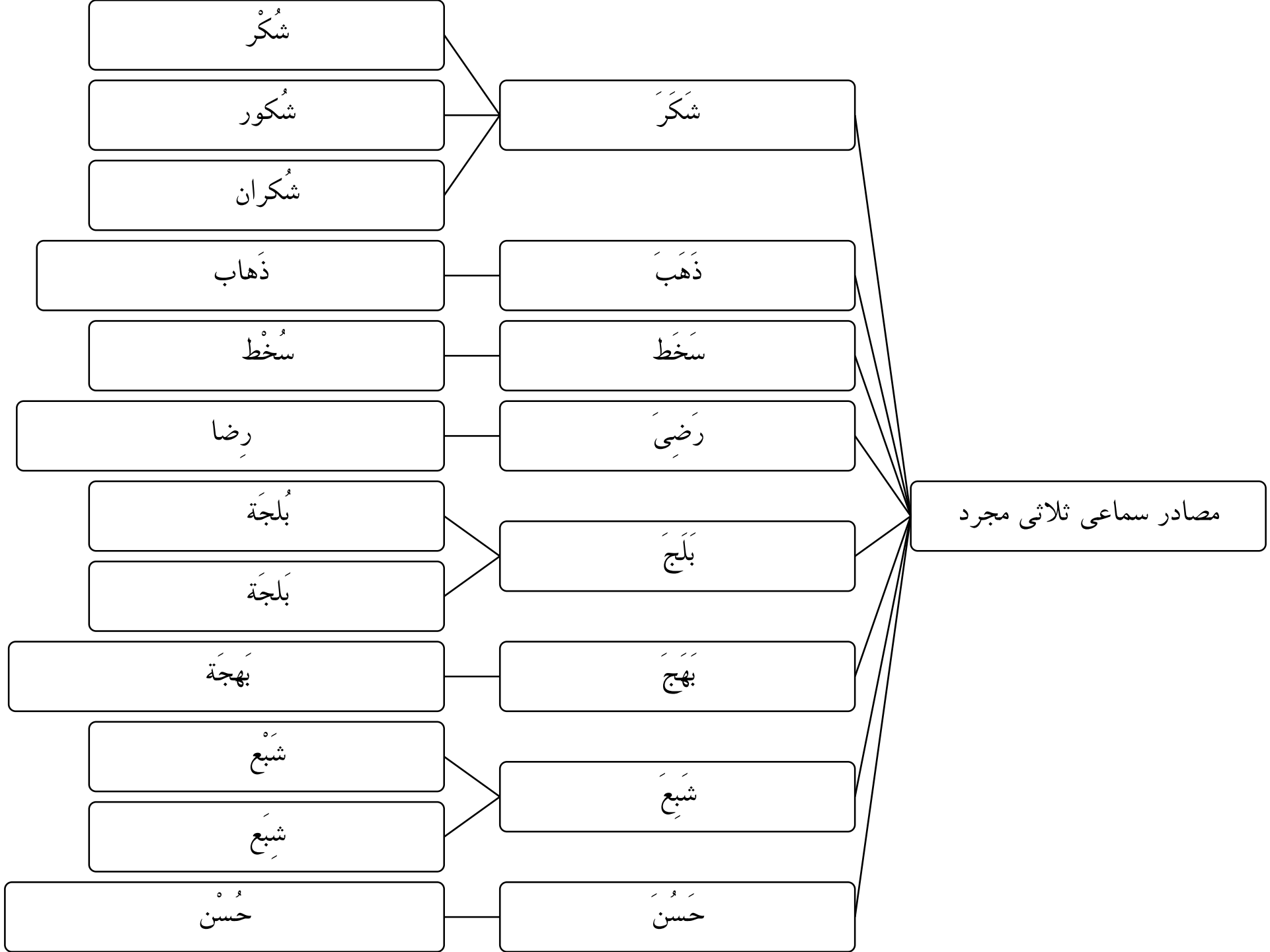
مجرور من مضاف به اسم
استفهام باشد

تقديم من بر افعال تفضيل
جائز نيست مگر در
دو صورت روبرو که تقديم
واجب است









مصادر قیاسی غیر ثلاثی مجرد

أَفْعَلَ

فَعَّلَ

تَفَعَّلَ

إِسْتَفْعَلَ

افعلی که با همزه وصل شروع می شوند

افعالی که حرف اول آنها تاء است

برای مصدر فَعَّلَ و ملحق به آن مانند فَوَعَلَ دو وزن وجود دارد

فَاعَلَ

إِفْعَالٌ

تَفْعِيلٌ

معتل اللامش تَفْعِلَةٌ

تَفَعُّلٌ

إِسْتِفْعَالٌ

حرف سوم مکسور و ماقبل آخر آن الف افزوده می گردد

حرف چهارم آن را مضموم می کنیم

فَعَلَّه

فِعْلَالٌ

فِعَالٌ

مُفَاعَلَةٌ

أَكْرَمَ إِكْرَامًا، أَقَامَ إِقَامَةً

كَرَّمَ تَكْرِيمًا

زَكَّى تَزْكِيَةً

تَجَمَّلَ تَجَمُّلاً

إِسْتَخْرَجَ إِسْتِخْرَاجًا، إِسْتَعَاذَ إِسْتِعَاذًا

إِقْتَدَرَ إِقْتِدَارًا، إِسْتَفْعَلَ إِسْتِفْعَالًا، إِفْعَالٌ

تَدَحَّرَجَ تَدَحُّرُجًا، تَفَعَّلَ تَفَعُّلاً

دَحَّرَجَ دَحْرَجَةً

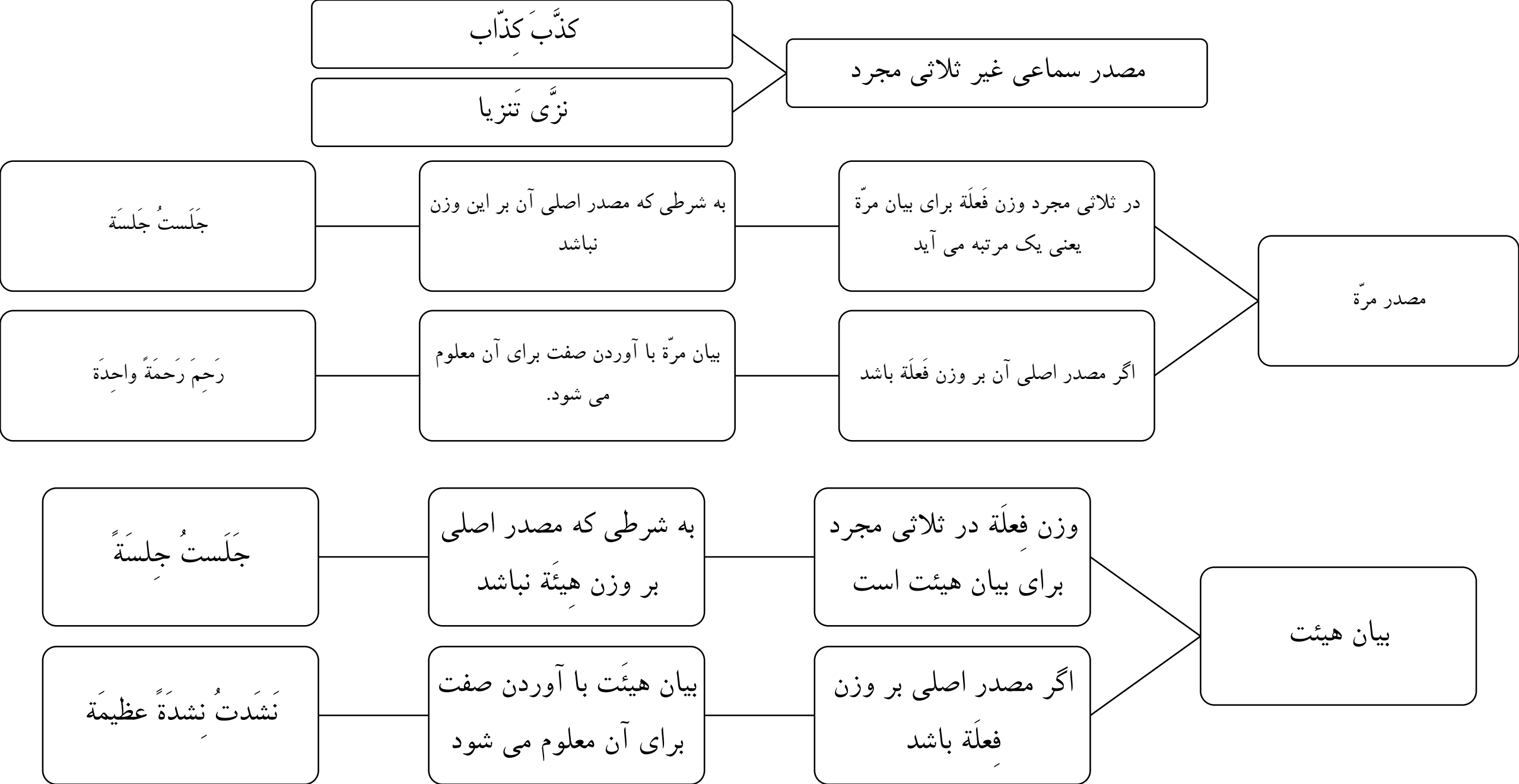
مصنف آن را سماعی می داند

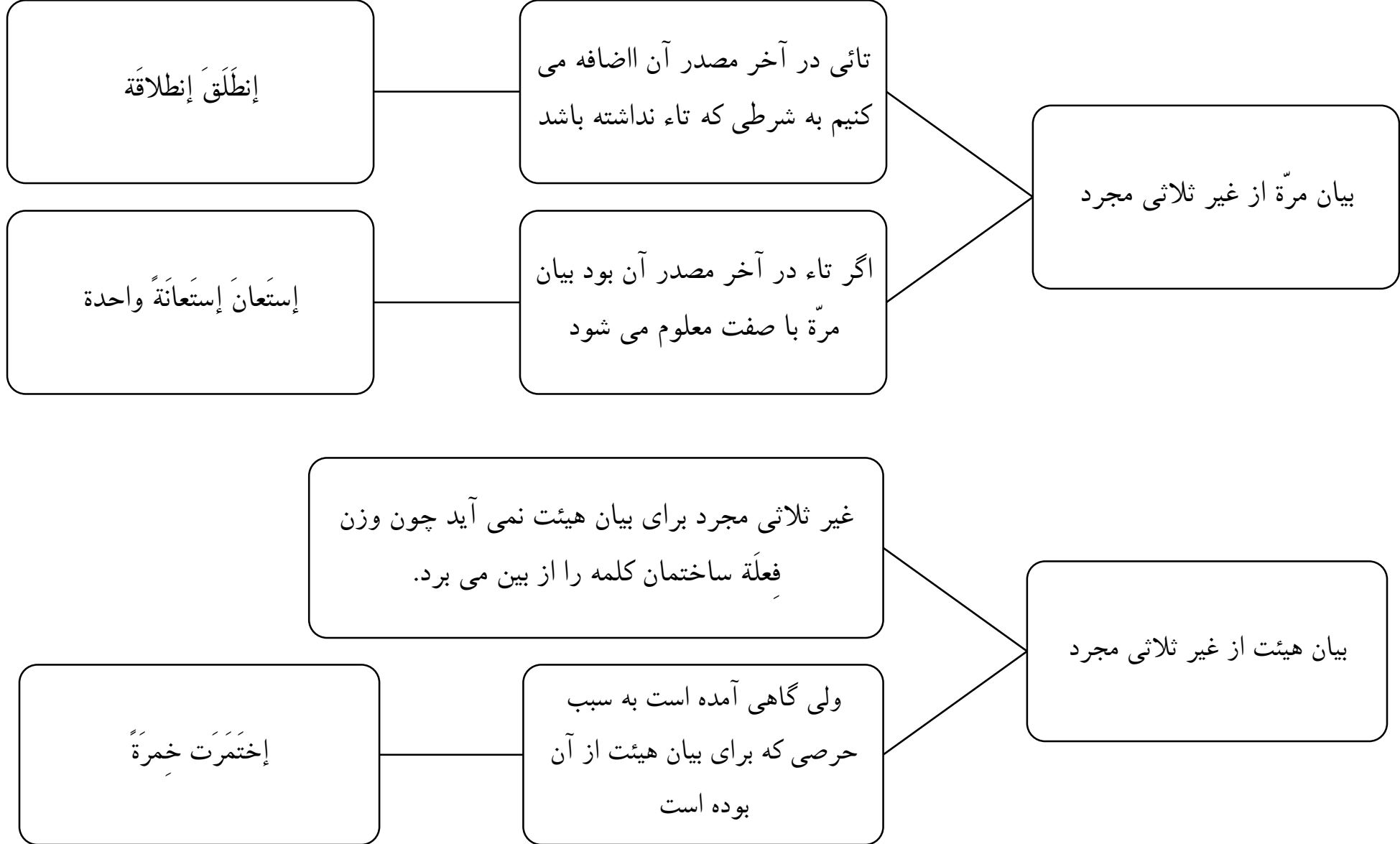
بعضی قیاسی میدانند

قَاتَلَ قِتَالَ

قَاتَلَ مُقَاتَلَةً

سَرَهَفَ سِرْهَافًا





بیا

تائی در آخر مصدر آن اضافه می کنیم به شرطی که تاء نداشته باشد

اگر تاء در آخر مصدر آن بود بیان مره با صفت معلوم می شود

بیان مره از غیر ثلاثی مجرد

بیا

غیر ثلاثی مجرد برای بیان هیئت نمی آید چون وزن فعله ساختمان کلمه را از بین می برد.

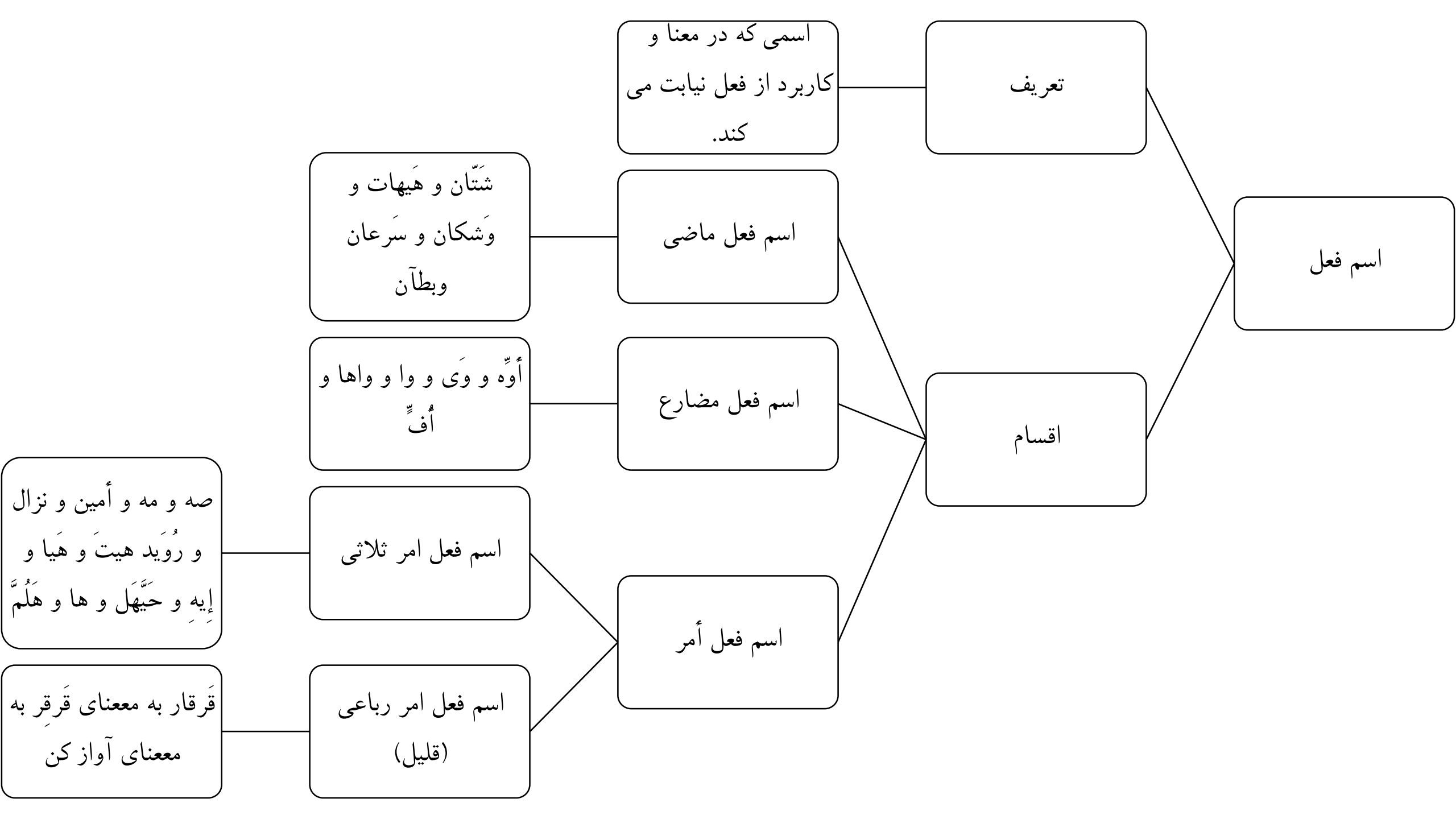
بیان هیئت از غیر ثلاثی مجرد

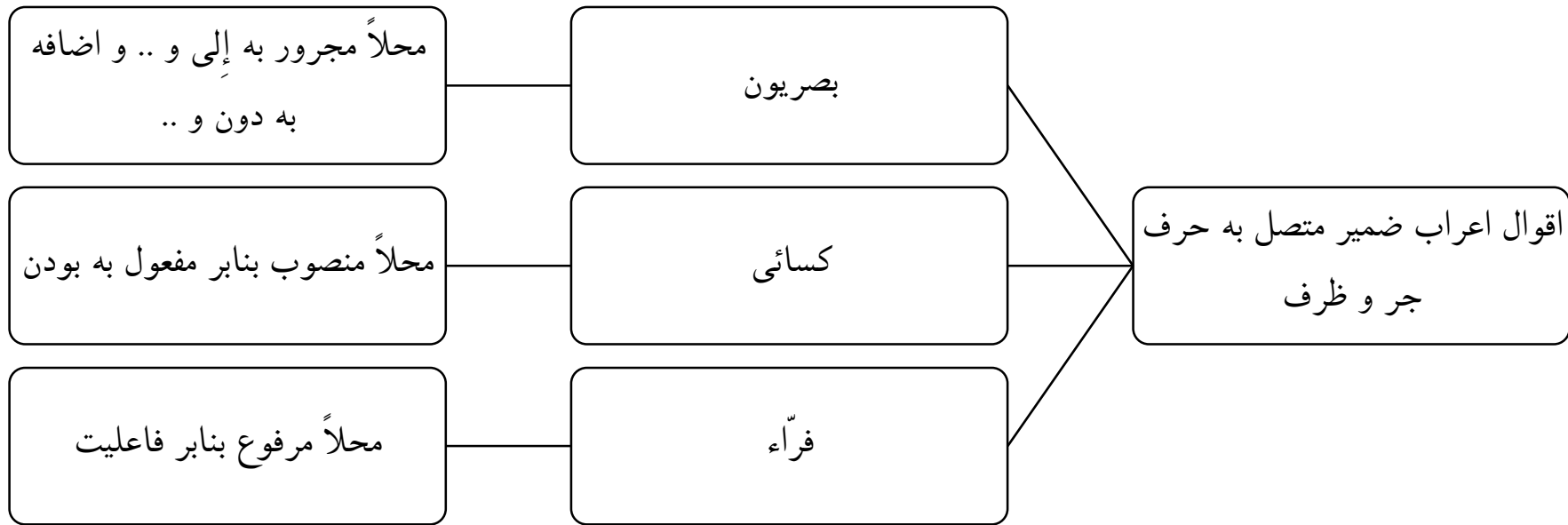
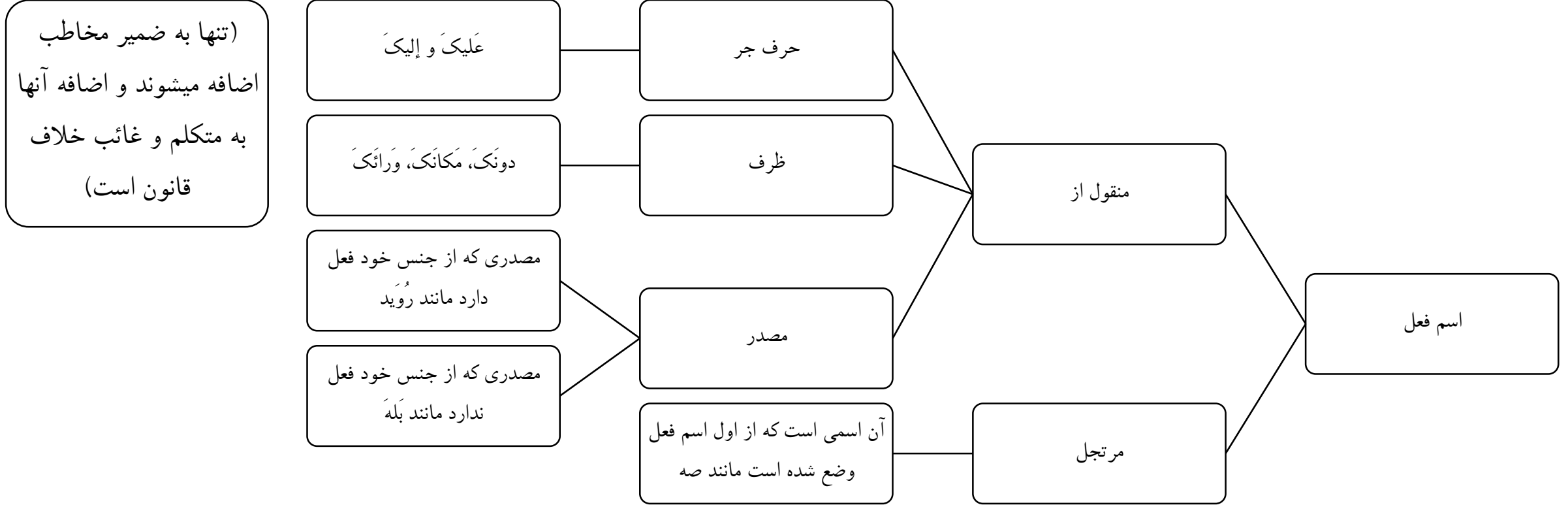
بیا

ولی گاهی آمده است به سبب حرصی که برای بیان هیئت از آن بوده است

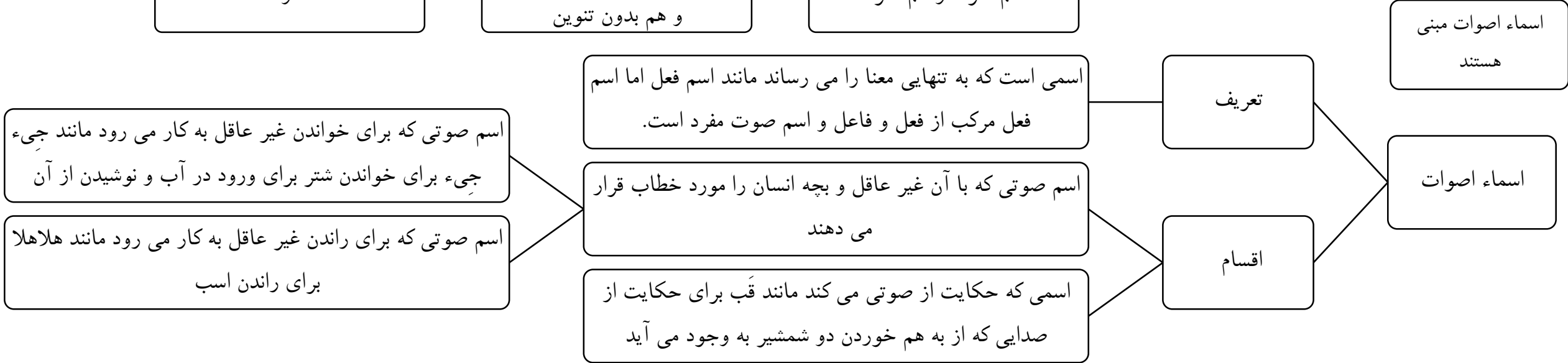
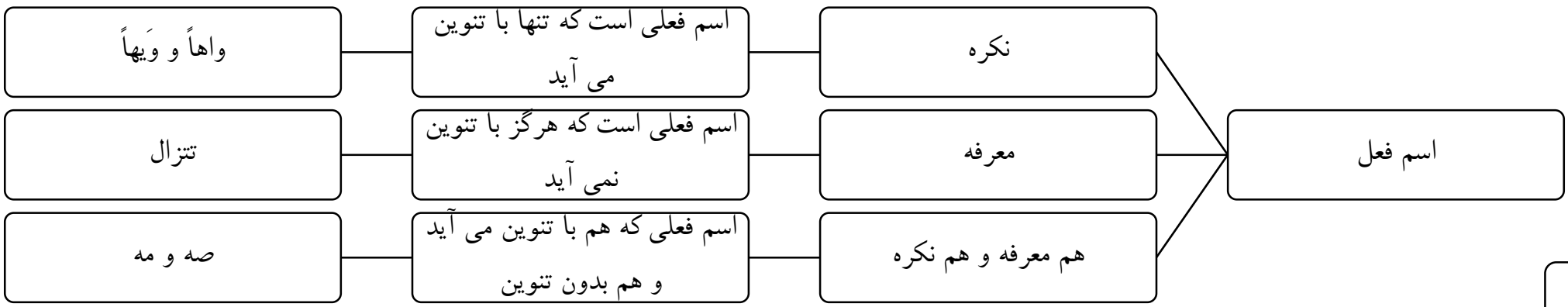
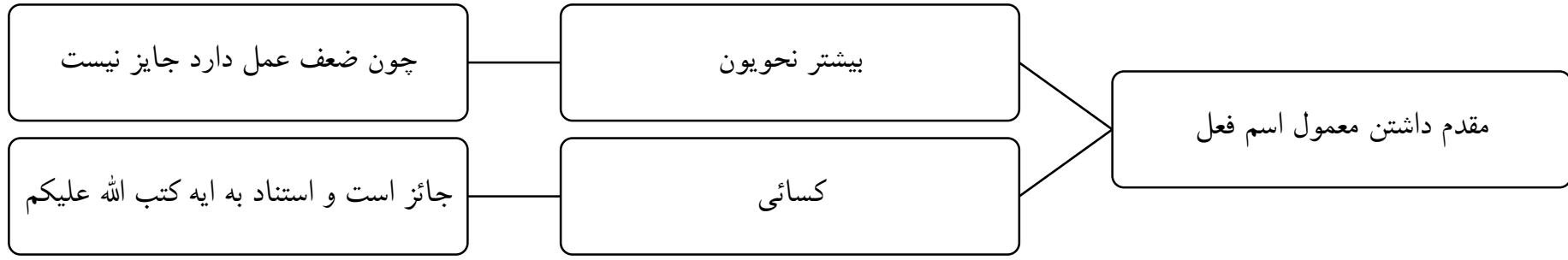
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا

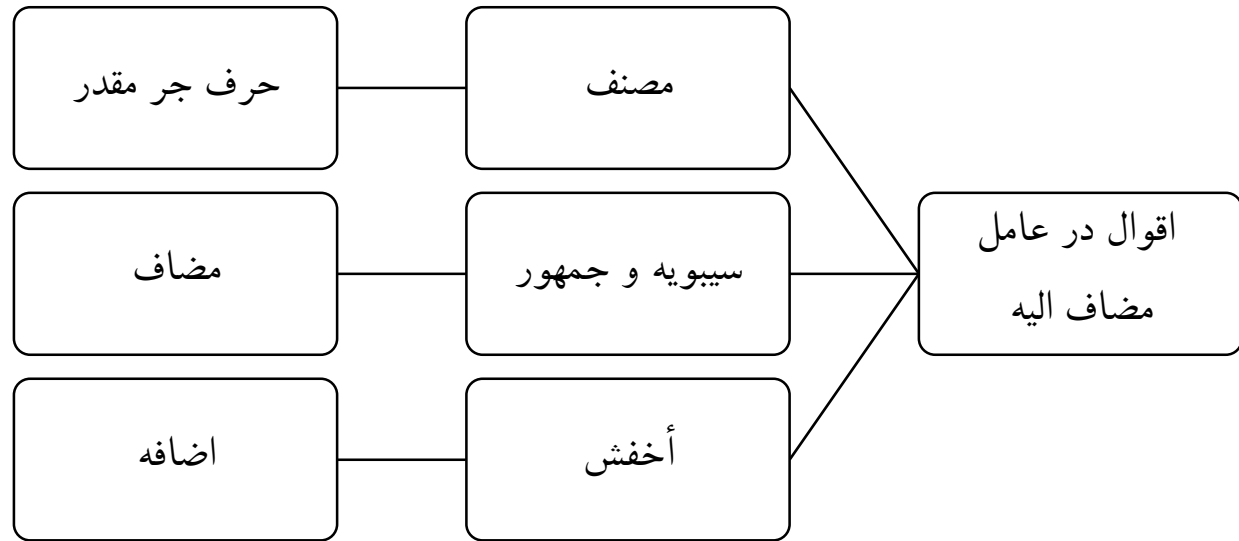
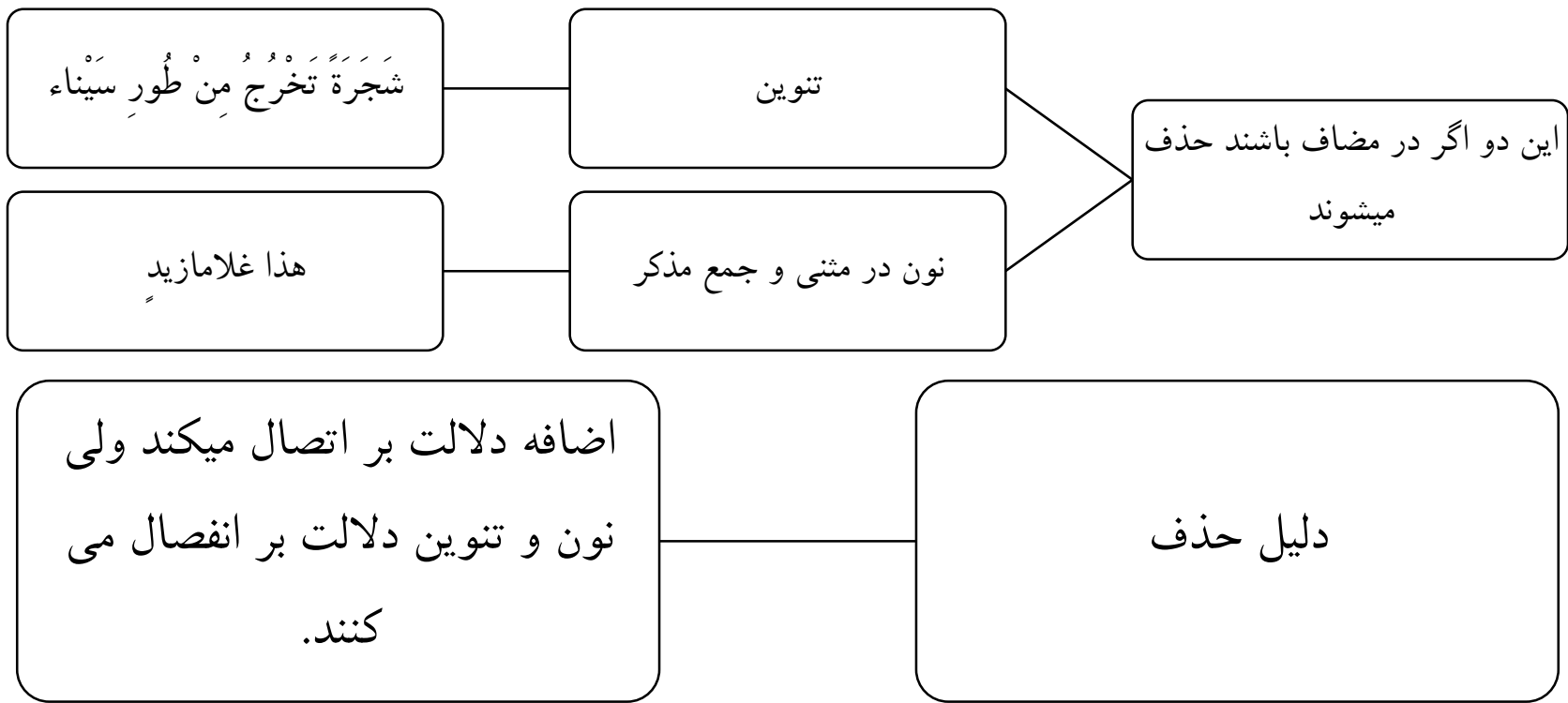




هر عملی که برای فعل است برای اسم فعل نایب از آن نیز می باشد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



ثوبٌ قطنٌ

رابطه مضاف و مضاف الیه عموم و خصوص من وجه باشد

مضاف الیه خبر برای مضاف باشد

شرایط تقدیر گرفتن من

بل مکر الیل

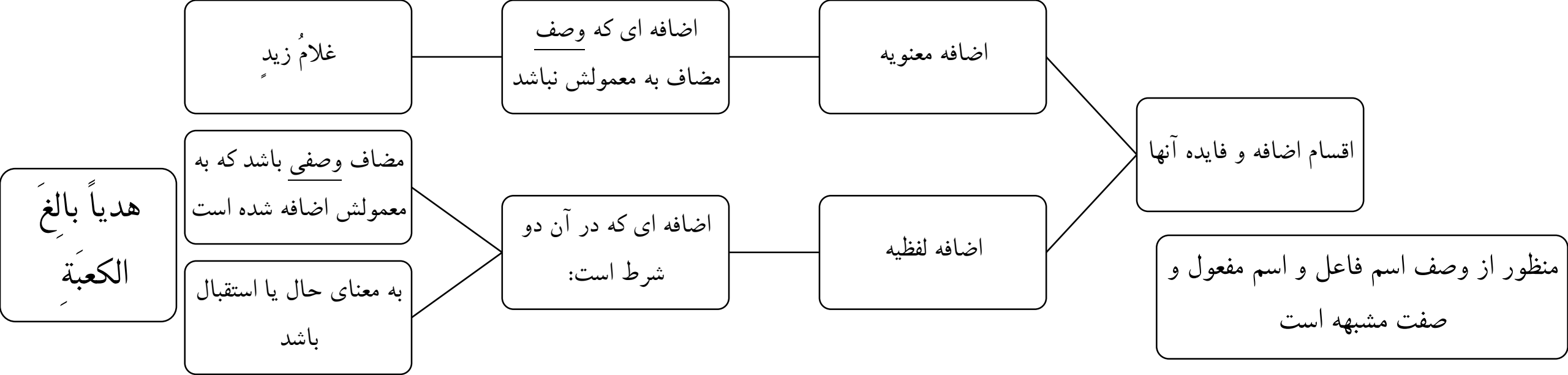
مضاف الیه ظرف برای مضاف باشد

شرط تقدیر گرفتن فی

غلامٌ زیدٌ

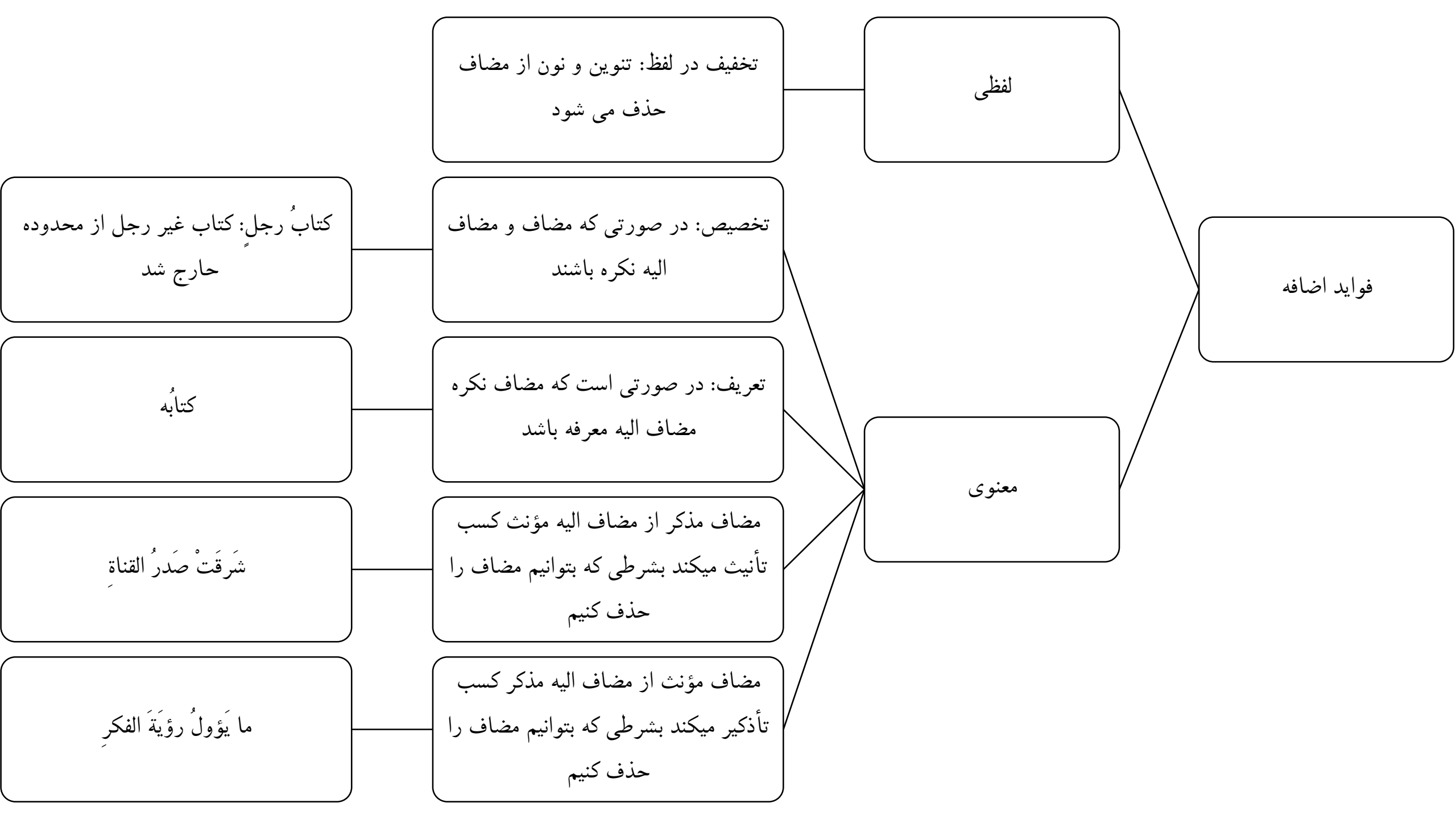
اضافه از قسم اول و دوم نباشد

شرط تقدیر گرفتن لام



به اضافه لفظی غیر محضه نیز گویند
 زیرا خالص از تقدیر انفصال نیست

هذا ضاربُ زیدِ: هذا ضاربُ هو زیداً



لفظی

تخفیف در لفظ: تنوین و نون از مضاف
حذف می شود

فواید اضافه

معنوی

تخصیص: در صورتی که مضاف و مضاف
الیه نکره باشند

کتابُ رجلٍ: کتاب غیر رجل از محدوده
خارج شد

تعریف: در صورتی است که مضاف نکره
مضاف الیه معرفه باشد

کتابُهُ

مضاف مذکر از مضاف الیه مؤنث کسب
تأنیث میکند بشرطی که بتوانیم مضاف را
حذف کنیم

شَرَقَتْ صَدْرُ الْقَنَاةِ

مضاف مؤنث از مضاف الیه مذکر کسب
تأذکیر میکند بشرطی که بتوانیم مضاف را
حذف کنیم

مَا يَوُولُ رُؤْيَةَ الْفِكْرِ

هَدِيًّا بِالغِ الْكَعْبَةِ

صفت برای نکره واقع می شود

يُجَادِلُ فِي اللَّهِ ... ثَانِي عَطْفَهُ: ثَانِي
عَطْفَهُ حَالٌ لِأَنَّ فَاعِلَ يُجَادِلُ مُي
بِأَنَّ.

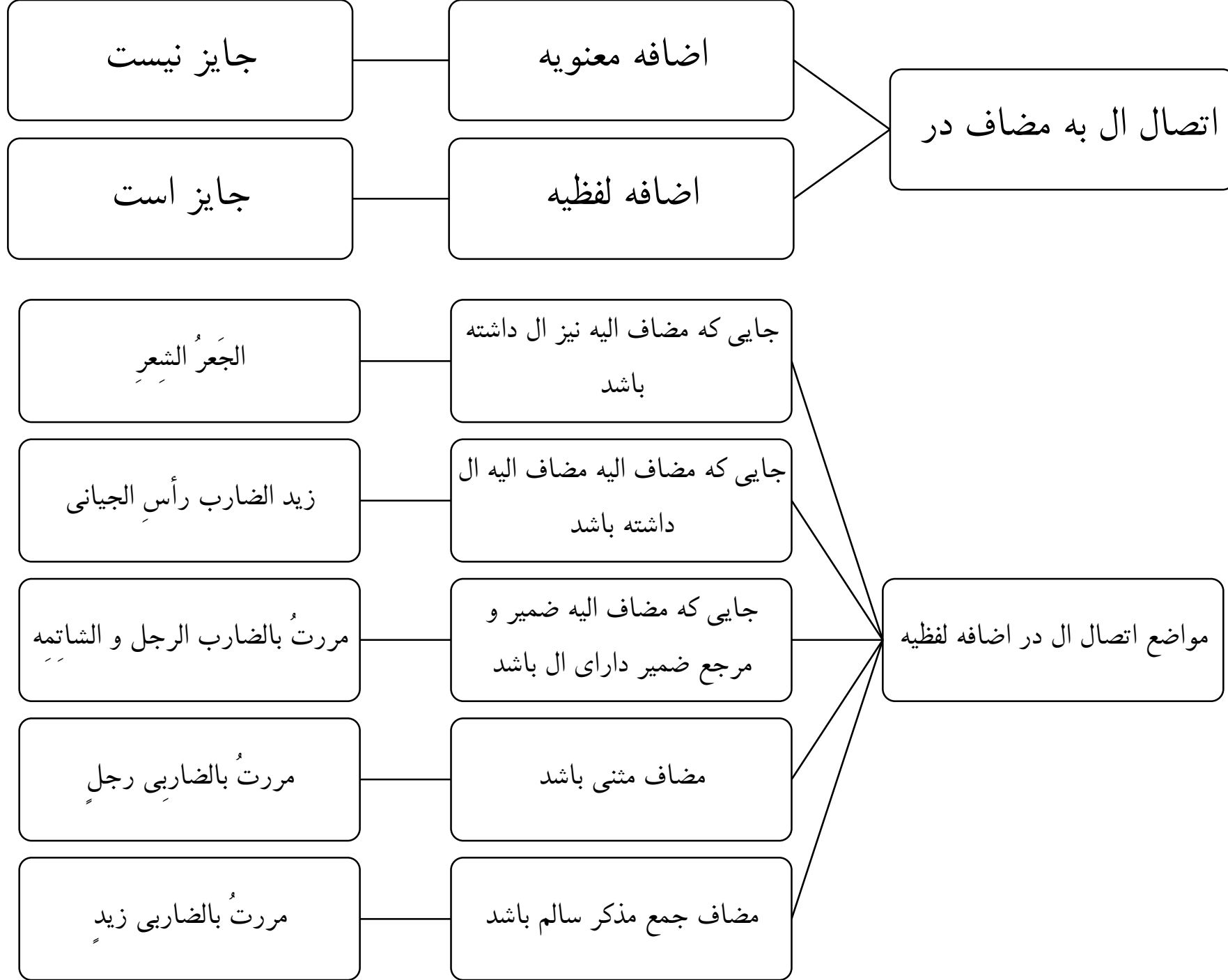
حال واقع می شود

رُبَّ رَاجِيْنَا

رُبَّ بِرَّ أَنْ دَاخِلٌ مُي شُود

در نتیجه احکام نکره را دارد مثل:

مضاف در اضافه لفظی چه به نکره
اضافه شود و چه به معرفه، معرفه
نمی شود



اضافه اسم به اسم متحد در مصداق در اضافه معنوی جایز نیست



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا

تعریف اسم فاعل

اسمی است که از مصدر ساخته میشود و بر وزن عروضی فعل مضارع است و دلالت بر فاعل مصدر می کند ولی به فاعل اضافه نمی شود

لازم و متعدی بودن اسم فاعل مانند فعل مضارع می باشد

دارای ال هست

جمهور: بدون هیچ شرطی
عمل می کند

شرایط عمل اسم فاعل و مثنی
و جمعش

زمانش ماضی است

عمل نمی کند

دارای ال نیست

زمانش حال یا آینده است

بر استفهام یا حرف ندا یا نفی
تکیه میکند یا صفت یا مسند
است

عمل می کند

بر استفهام یا حرف ندا یا نفی
تکیه نمیکند یا صفت یا مسند
نیست

عمل نمی کند

اسم فاعل می تواند با تکیه بر موصوف
محذوف نیز عمل کند به شرط وجود قرینه

الانعامُ مختلفُ ألوانه: صنفٌ مختلفٌ

عمل اسم فاعل صله ال

جمهور

رمانی

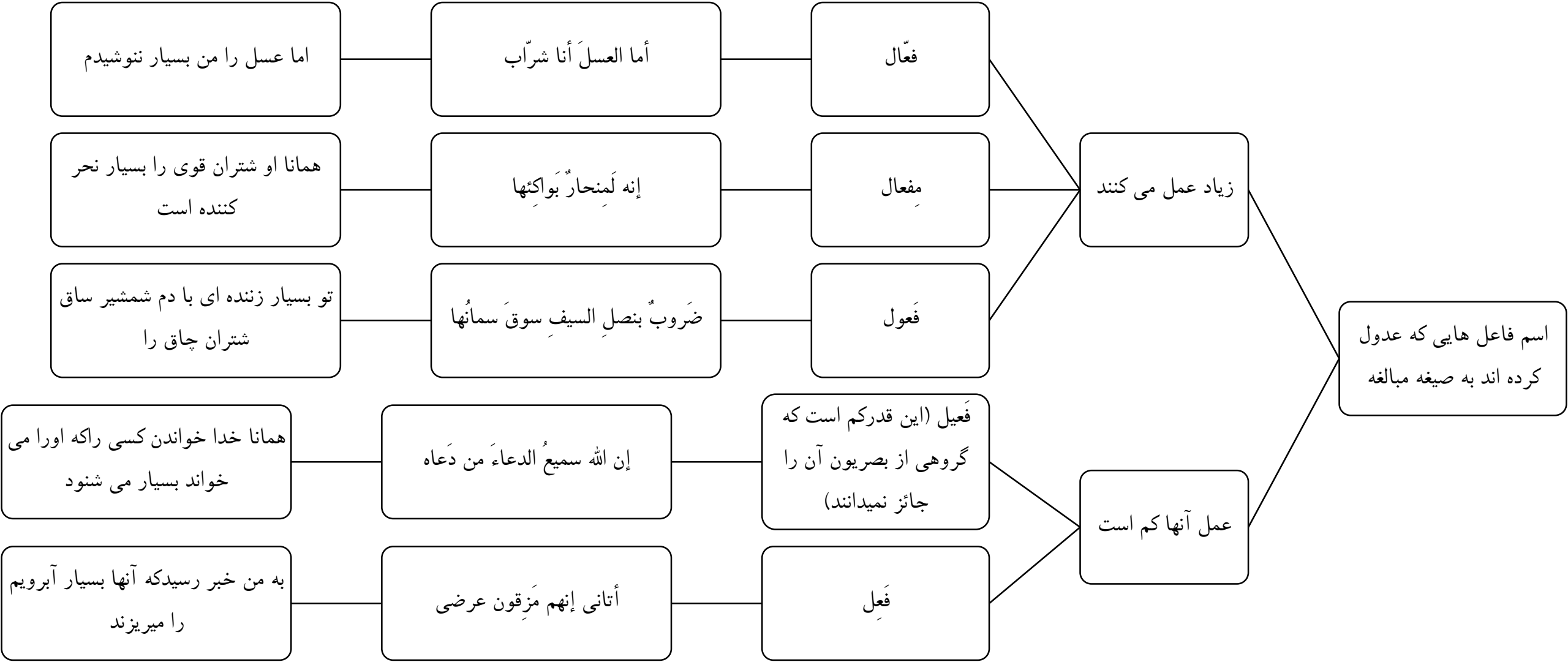
بعضی ها

بدون هیچ شرطی عمل می کند

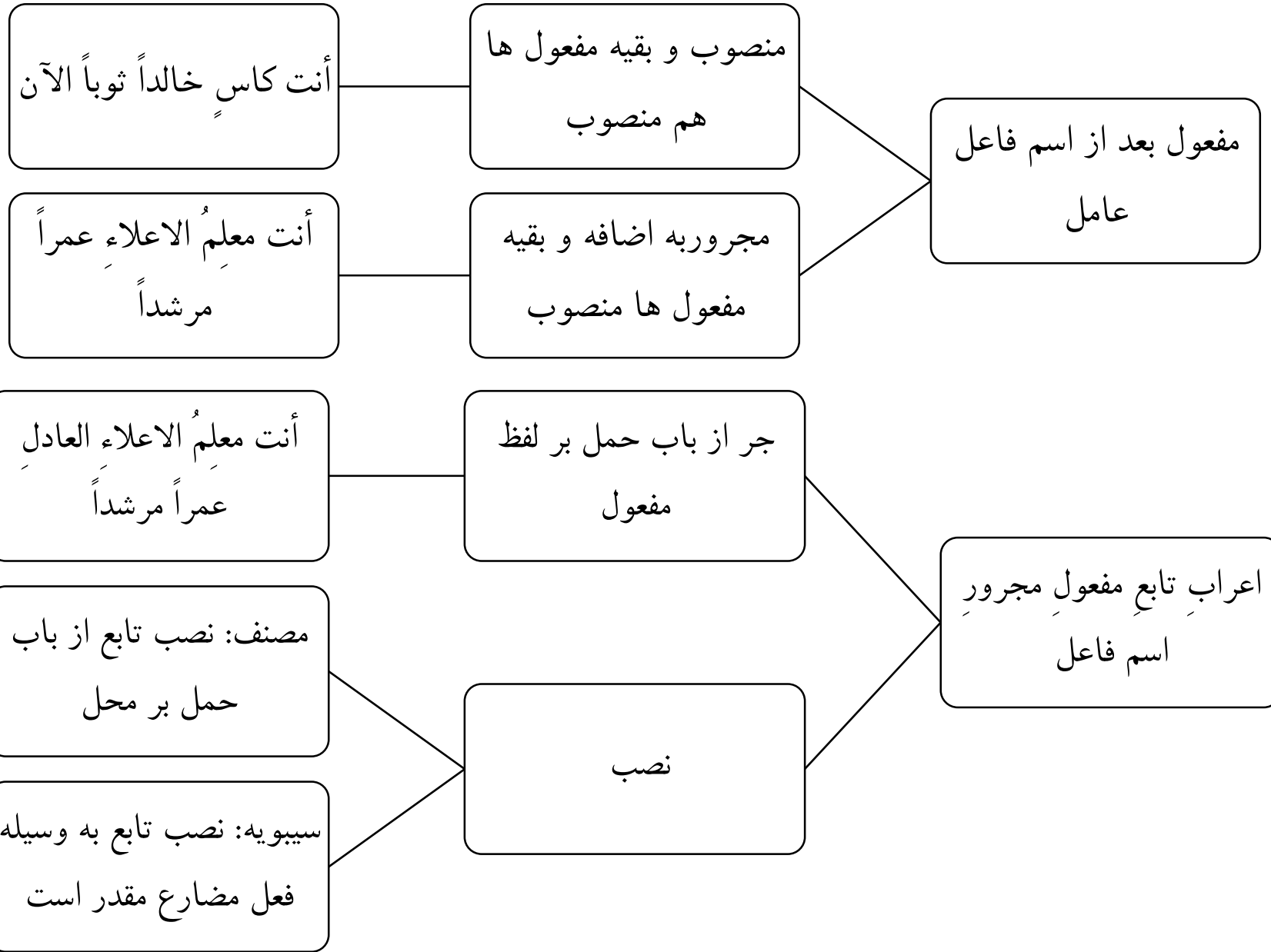
در صورتی که زمان حال داشته باشد عمل نمی کند

به هیچ صورت عمل نمی کند و اسم منصوب بعد از آن مفعول برای فعل مقدر است

عمل اسم فاعل که به صیغه مبالغه عدول کرده است
مانند قبل از عدول می باشد



مصغر اسم فاعل و مفعول عمل نمی کند



صیغه مبالغه اگر معنایش ماضی باشد
عمل نمی کند و ما بعدش به آن
اضافه و مجرور میشود

نصب مفاعیل ما بعدش به واسطه فعل
مقدر است

هر عملی که برای اسم فاعل بوده برای اسم مفعول نیز می باشد

اسم مفعول مانند فعل مجهول می باشد



صلى الله عليه وسلم
محمد بن عبد الله

صفت مشبیه فقط از فعل لازم ساخته میشود ولی اسم فاعل هم از لازم و هم از متعدی ساخته میشود.

اسم فاعل همیشه هم وزن عروضی فعلش می آید ولی صفت مشبیه بیشتر وقت ها هم وزن عروض فعل مضارعش نیست.

صفت مشبیه در عمل با فعلش مخالفت می کند و همانند اسم فاعل متعدی، تکیه بر استفهام و حرف ندا و نفی یا موصوف یا ذوالحال یا مسند الیه دارد، ولی اسم فاعل با فعلش مخالفت نمی کند

معمول صفت مشبیه بر خودش مقدم نمی شوند ولی در اسم فاعل می تواند مقدم شوند

معمول صفت مشبیه حتماً باید سببی باشد (متصل به ضمیر باشد که به موصوف بر می گردد یا معمول اسم ظاهری باشد که ضمیری که به موصوف بر می گردد به همراه آن مقدر باشد) ولی معمول اسم فاعل هم میتواند سببی و هم می تواند اجنبی باشد

نزد جمهور ممنوع است بین صفت مشبیه و معمولش (چه مرفوع و چه منصوب) توسط ظرف یا جار و مجرور فاصله شود ولی در اسم فاعل به اتفاق جای می دانند

اسم فاعل صله برای ال واقع میشود ولی صفت مشبیه صله واقع نمی شود بلکه ال داخل بر صفت مشبیه حرف تعریف است

صفت مشبیه برای دوام می آید یعنی ثبوت معنی در زمان های سه گانه و اختصاص به هیچ یک از زمان ها ندارد ولی اسم فاعل برای ماضی یا حال یا آینده می آید.

برای عمل کردن صفت مشبیه شرط زمانی حال یا استقبال لازم نیست ولی در اسم فاعل شرط زمان حال یا استقبال یا استمرار تجدیدی در عمل نصبی لازم است

اسم فاعل در حالی که معمولش در کلام هست میتواند حذف شود ولی حذف صفت مشبیه در این حال جایز نیست

صفت مشبیه در اکثر اوقات به وسیله الف مؤنث میشود مثل حمراء ولی اسم فاعل فقط با تاء مؤنث می گردد.

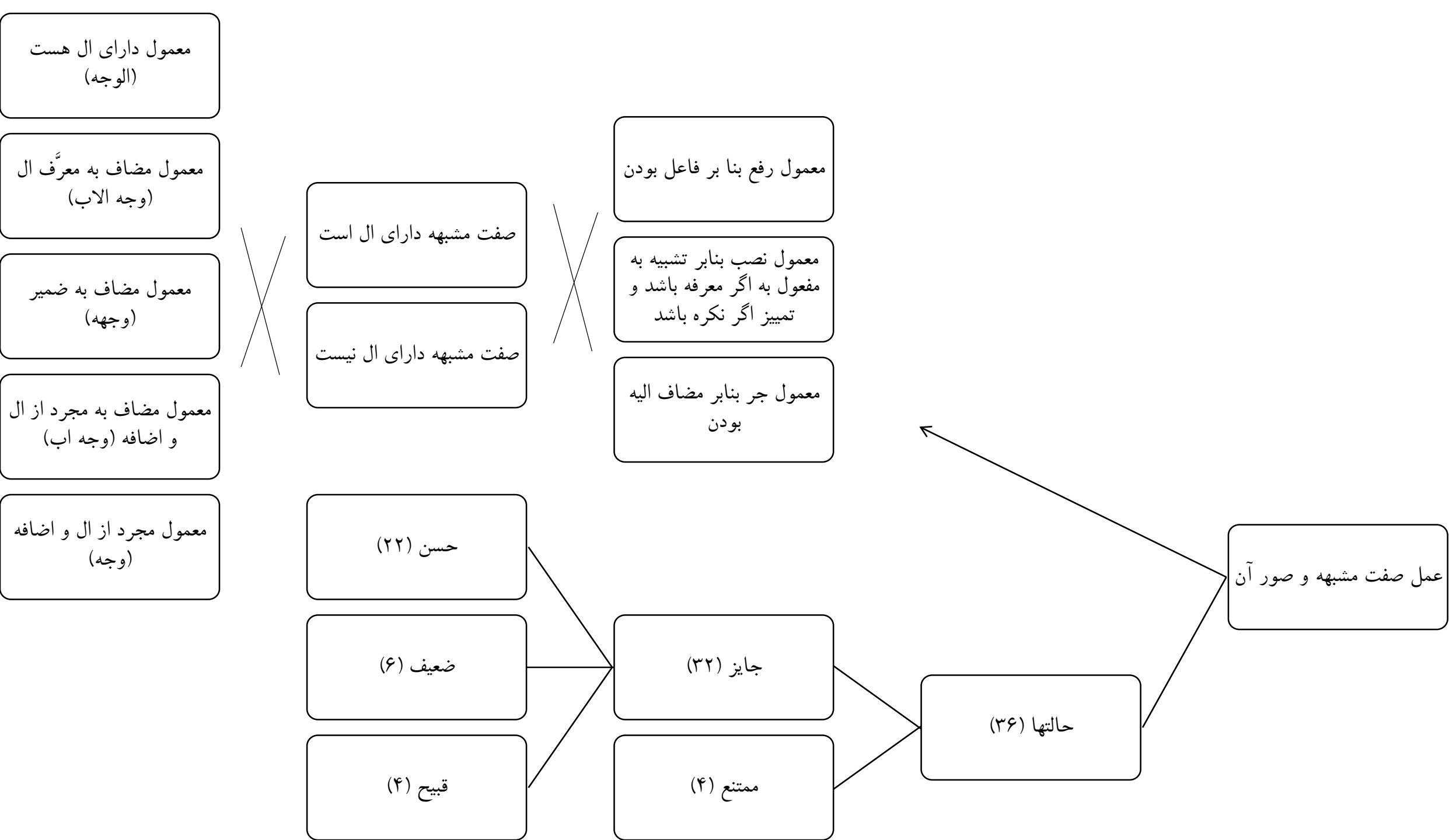
فرق میان صفت مشبیه و
اسم فاعل

هر دو دلالت بر حدث و صاحبش می کنند

نصب دادن صفت مشبیه، شبه مفعول به را و نصب دادن اسم فاعل بدون ال، مفعول به را شروطشان یکسان است. به شرط مصغر نبودن و موصوف نبودن و تکیه بر اشیاء خمسه داشتن است

اسم فاعل و صفت مشبیه هر دو تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث بسته می شوند.

شباهت اسم فاعل و صفت مشبیه



الرجب
الله
الله
يا حسين
عليه السلام
عليه السلام

عجبتُ من ضربك زيداً

مضاف است
(کثير الاستعمال)

عجبت من ضرب زيداً

مجرد ازال و اضافه و دارای
تنوين (قياسی ترين)

عجبت من الضرب زيداً

دارای ال است
(قليل الاستعمال است)

حالات مصدر در هنگام عمل
کردن

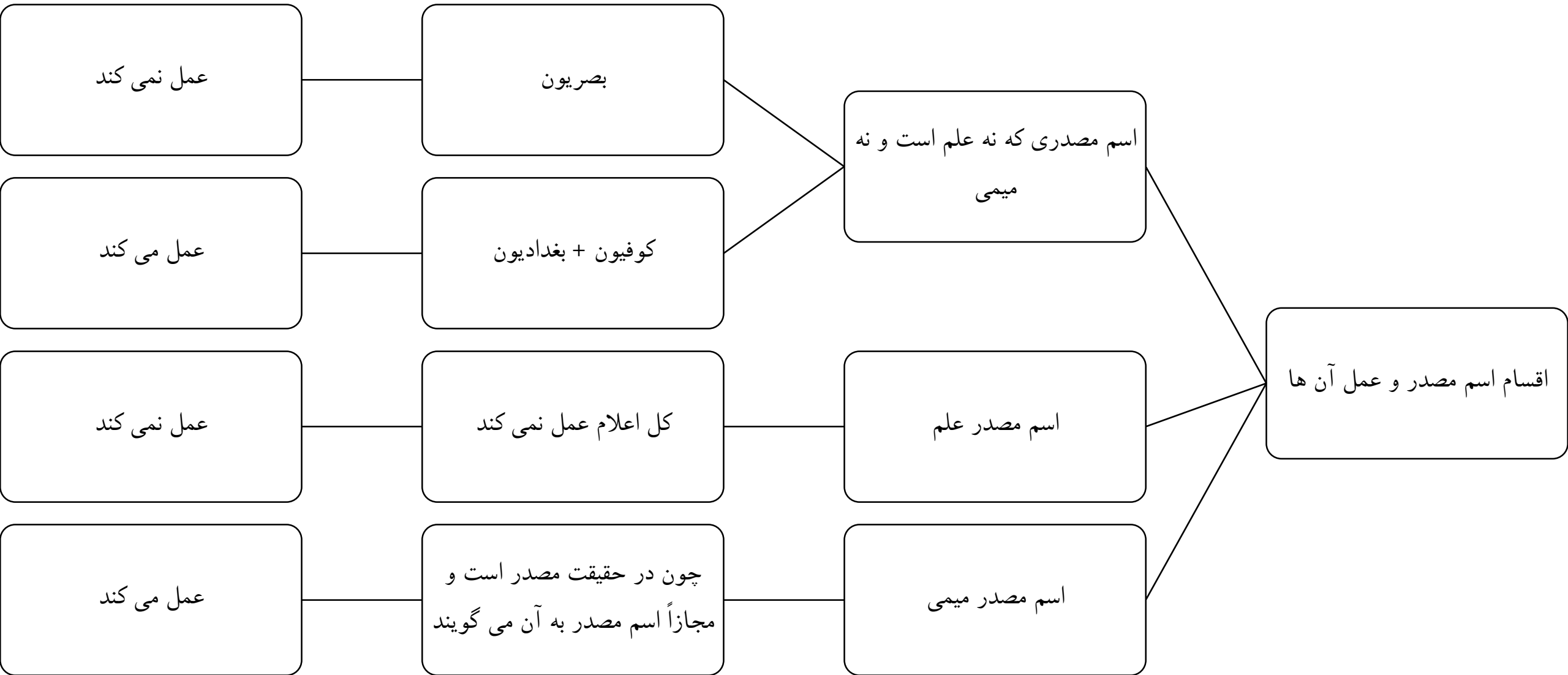
مصدر ضمیر نباشد

محدود و معین نباشد یعنی
دارای ة وحدة نباشد

مجموع و مثنی نباشد

«أن أو ما ی مصدریه + فعل»
بتواند در جای مصدر حلول کند

شرایط عمل کردن مصدر





گاهی مصدر به ظرف اضافه میشود در این صورت فاعل مرفوع و مفعول منصوب می شود.

عجبتُ من ضربِ یومِ زیدِ عمراً

اعرابِ تابعِ فاعلِ مجرورِ مصدر

جر

از بابِ مراعاتِ لفظِ فاعل

عجبتُ من ضربِ یومِ زیدِ الظریفِ

رفع

از بابِ مراعاتِ محلِ فاعل

عجبتُ عن ضربِ یومِ الظریفِ

اعرابِ تابعِ مفعولِ مجرورِ مصدر

نصب

از بابِ مراعاتِ محلِ مفعولِ که منصوب است

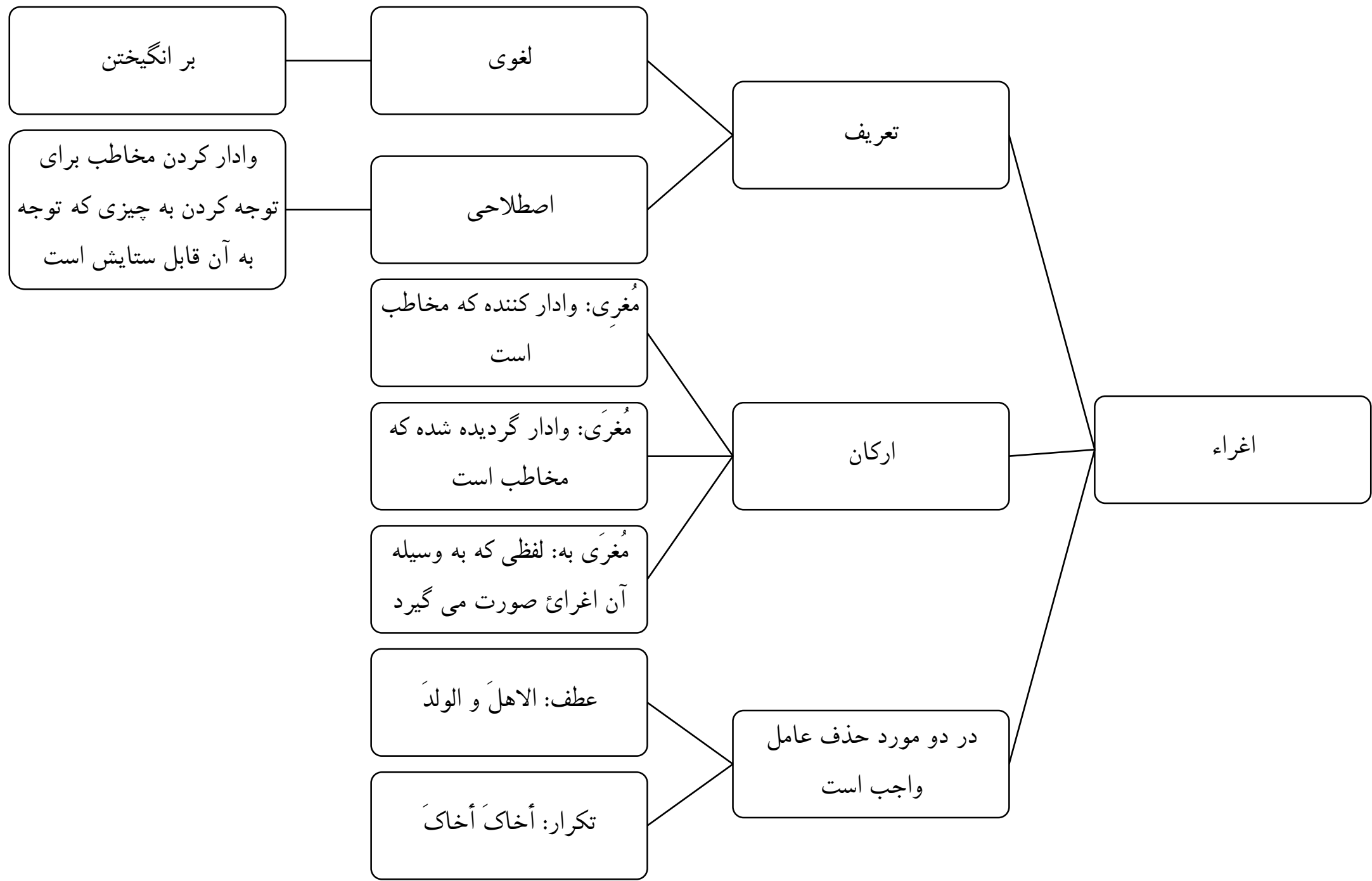
عجبتُ من ضربِ یومِ زیدِ الظریفِ (زیدِ مفعول است)

رفع (بنابر این که به جای مصدر فعل مجهول را می آوریم و مفعول ما نائبِ غاعل می شود و تابعِ ما مرفوع می گردد.)

عجبتُ من ضربِ یومِ زیدِ الظریفِ (زیدِ مفعول است)

الظرفِ فاعلِ ضربِ محذوف است و ضربِ نیز به تقدیرِ أنْ یُضربَ می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ





صلى الله عليه وسلم
محمد بن عبد الله

تحذیر

تعریف

ارکان

اقسام

لغوی

اصطلاحی

مُحَدَّرٌ : ترساننده که متکلم است

مُحَدَّرٌ : ترساننده شده که مخاطب است

مُحَدَّرٌ منه ترساننده شده از آن مثل شیر و غیبة

مُحَدَّرٌ به: ترساننده شده به وسیله آن مانند اِيَّاكَ و نفسِكَ

با لفظ اِيَّاكَ و فروع آن

با مضاف به ضمير

با ذكر مُحَدَّرٌ منه

ترساندن

وادار کردن مخاطب بر دوری از امر مکروه و ناپسند

منصوب است به وسیله فعلی که محذوف است مانند اِحْذَرُ

حذف فعلی که ناصب اِيَّاكَ است واجب است

حذف عامل واجب است

حذف عامل واجب است

آمدن تحذیر برای مخاطب فراوان و شایع است

آمدن تحذیر برای متکلم شاذ و بر خلاف قاعده است مانند اِيَّايَ

آمدن تحذیر برای غایب شاذتر است مانند اِيَّاهُ

اِيَّاكَ با عطف مانند اِيَّاكَ و الشرِّ

اِيَّاكَ با تکرار مانند اِيَّاكَ اِيَّاكَ المرءَ

اِيَّاكَ بدون تکرار و عطف مانند اِيَّاكَ الأَسَدَ

مُحَدَّرٌ منه عطف شود: اِيَّاكَ و السيفَ (احْذَرُ السيفَ)

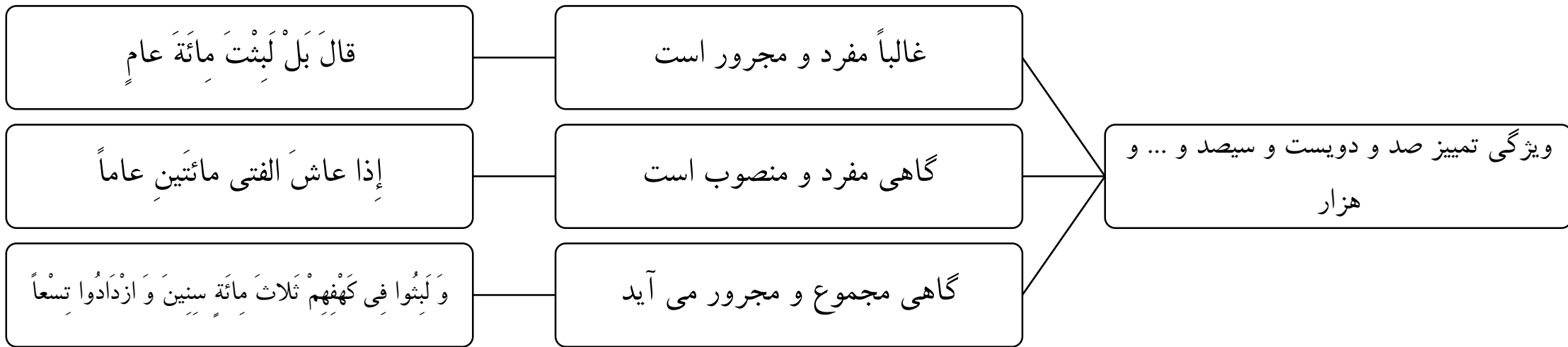
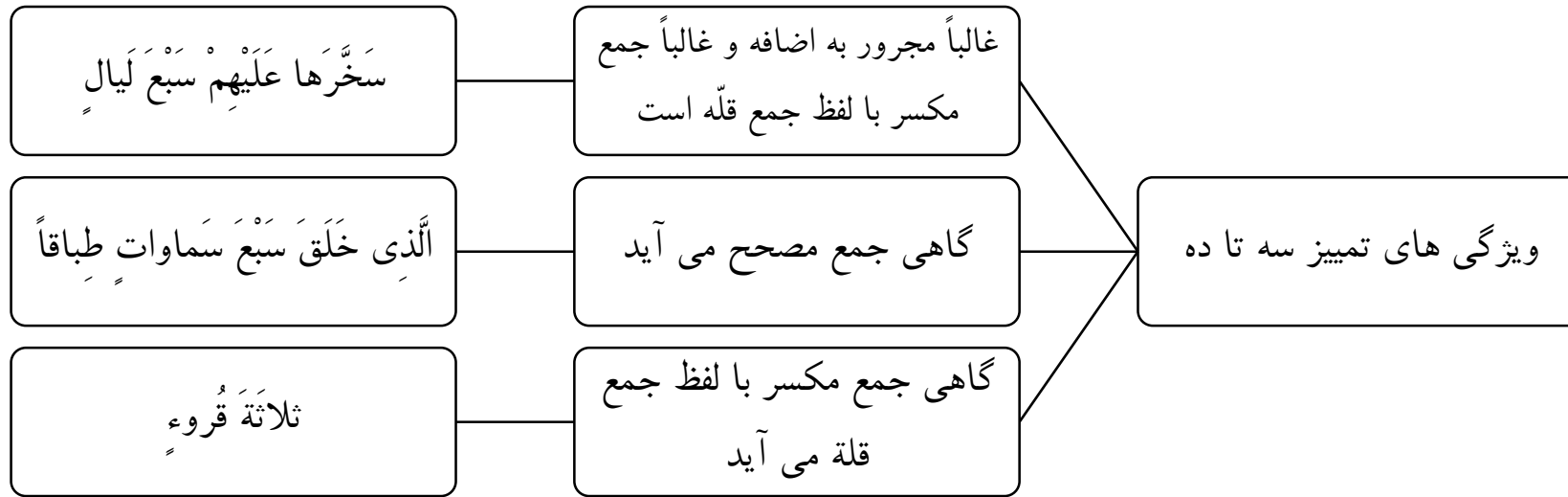
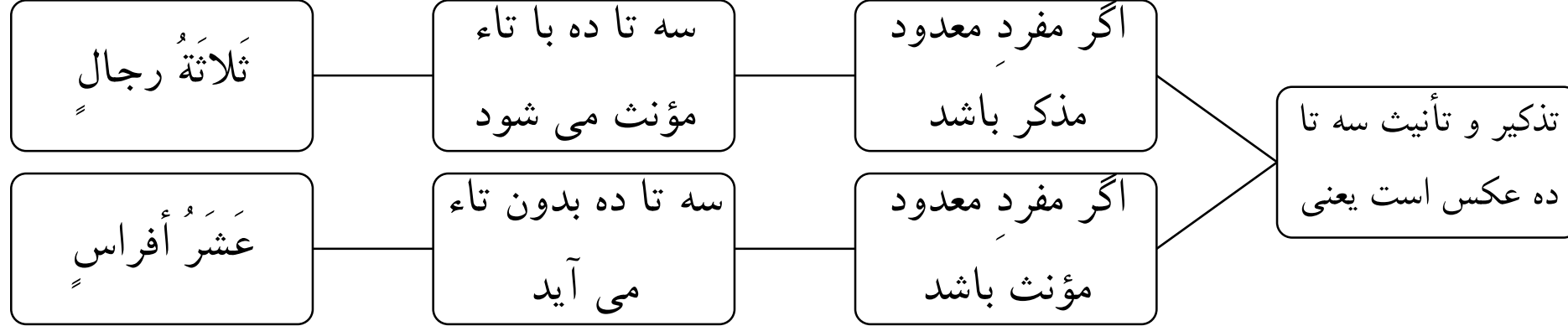
مُحَدَّرٌ منه تکرار شود: نفسِكَ نفسِكَ (احْذَرُ نفسِكَ)

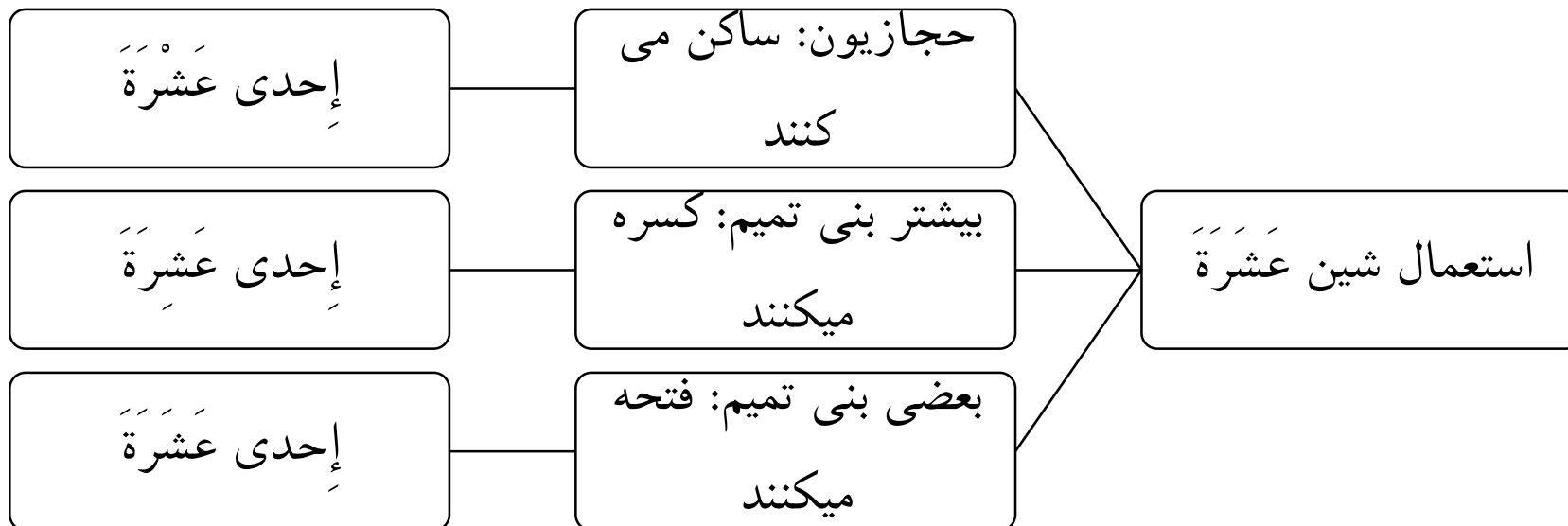
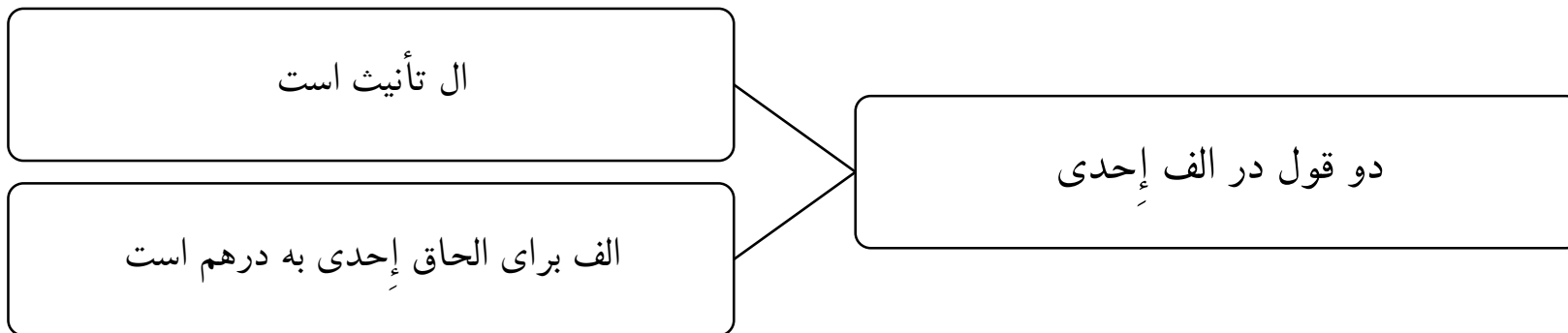
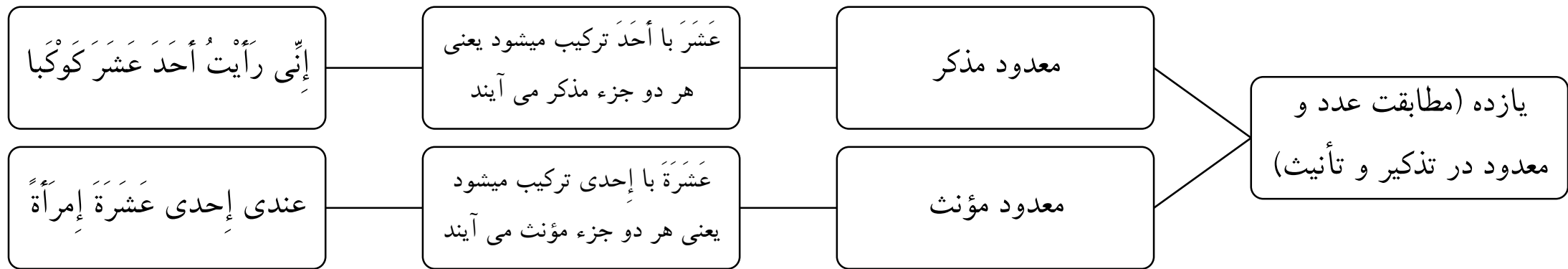
مُحَدَّرٌ منه عطف شود: فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (ذرو ناقة الله و سقياها)

مُحَدَّرٌ منه تکرار شود: الضيغَمَ الضيغَمَ يا ساری (احْذَرُ الضيغَمَ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ الْعَبْدِ الْمُنِيبِ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ





ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا

عشر اگر معدود مذکر بود مذکر و اگر مؤنث بود
مؤنث میشود

ترکیب عَشَرَ با «سه تا نه» (جزء اول مخالف و
جزء دوم موافق معدود است در تذکیر و تأنیث)

عِنْدِي ثَلَاثُ عَشْرَةَ امْرَأَةً

عدد سه تا نه اگر معدود مذکر باشد مؤنث
میشوند و اگر معدود مؤنث باشد مذکر می شوند

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا

هر دو جزء در تذکیر و تأنیث مطابق
معدود می آید

ترکیب عَشْرَةَ با إِثْنَا وِإِثْنَا

فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا

إِثْنَا عَشَرَ يَآ إِثْنَا عَشَرَ (حالت رفعی)

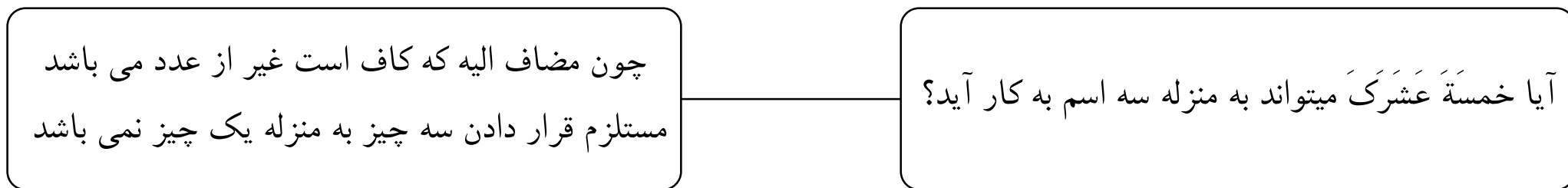
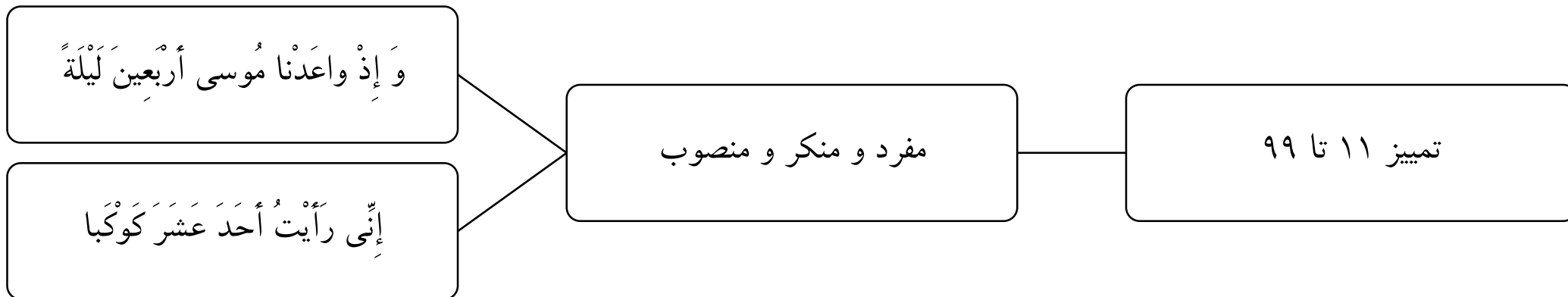
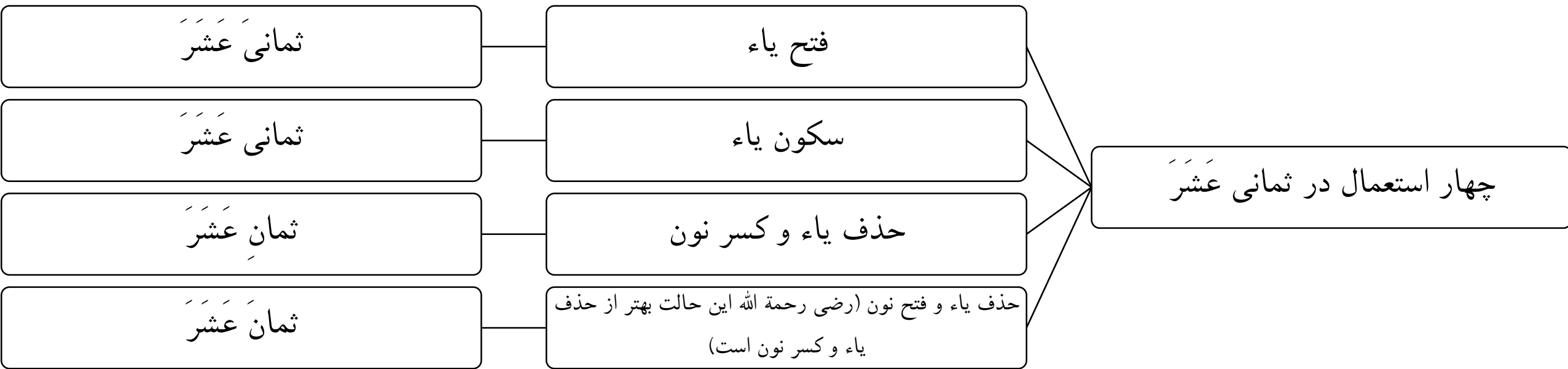
جزء اول إِثْنَا وِإِثْنَا عشر معرب است

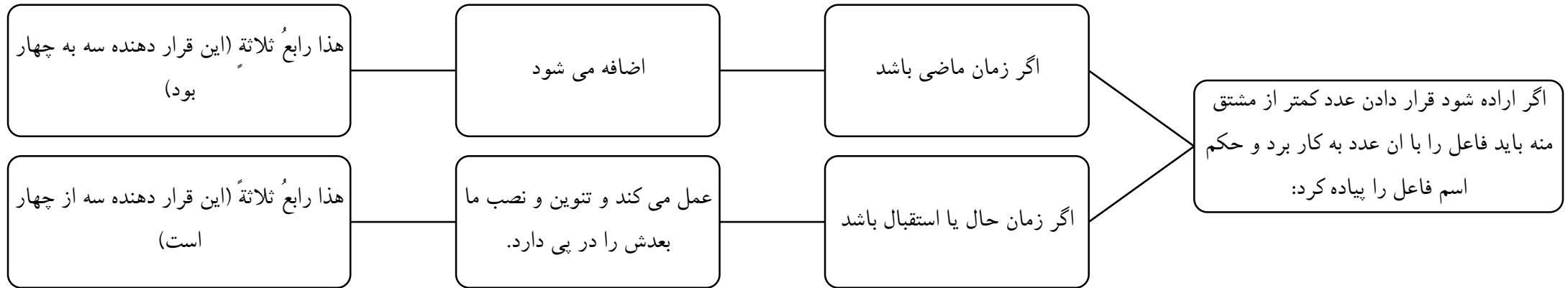
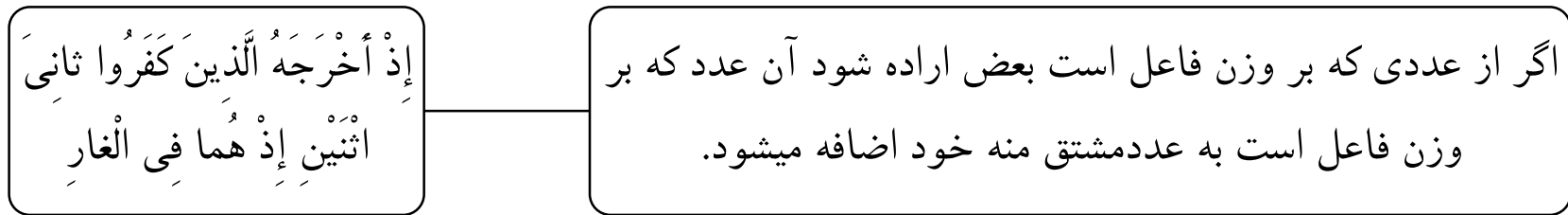
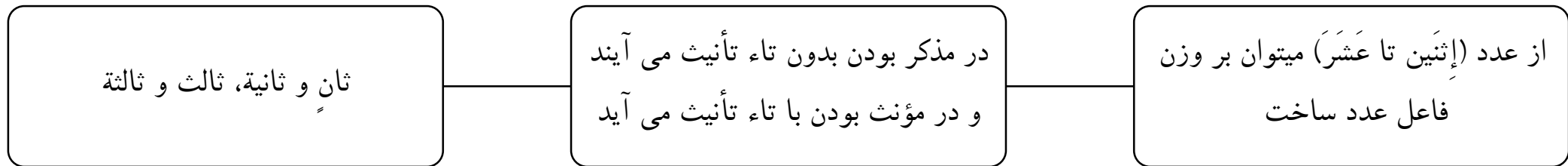
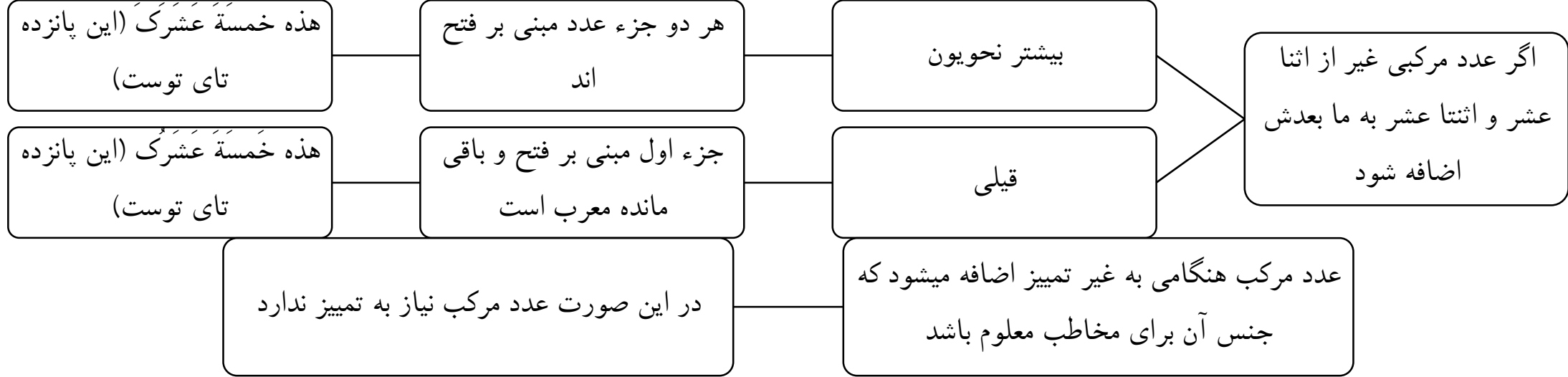
إِثْنِي عَشَرَ يَآ إِثْنِي عَشَرَ (حالت نصبی و جری)

اعراب و بناء از ۱۱ تا ۱۹

أَحَدَ عَشَرَ، ثَلَاثَةَ عَشَرَ

بقیه مبنی می باشند





هذا حادى عشرَ أحد عشرَ
(او یکی از یازده تاست)

هذا ثانى عشرَ اثنى عشرَ
(او یکی از دوازده تاست)

هذه حادية عشرَ احدى عشرةَ
(او یکی از یازده تاست)

هذه ثانية عشرَ اثنتى عشرةَ
(او یکی از دوازده تاست)

هر دو جزء در مذکر مذکر و
در مؤنث مؤنث می شوند

عدد مشتق منه در مذکر
أحد و اثنان و ثلاثة و أربعة
و... و تسعة و در مؤنث
إحدى و اثنتان و ثلاث و
أربع و .. و تسع

عشر: در مذکر مذکر و در
مؤنث مؤنث می شود

ترکیب اول: عددی که بر وزن
فاعل است + عشرَ

ترکیب دوم: عدد مشتق منه +
عشرَ

هذا ثالثُ ثلاثة عشرَ، هذه
ثالثةُ ثلاث عشرَ

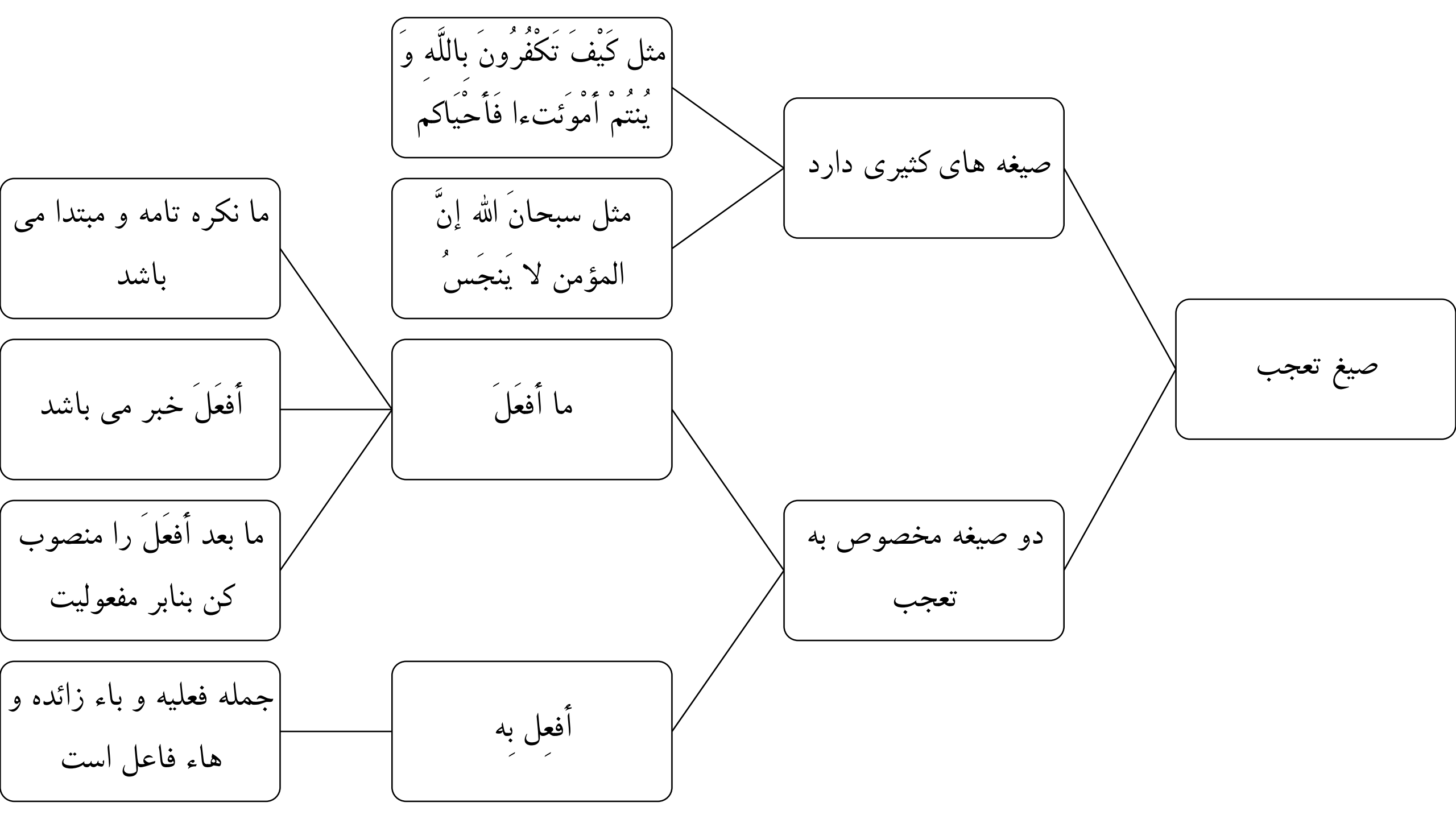
هذا حادى عشرَ، هذه حادية
عشرَ

اضافه ترکیب اول به ترکیب
دوم

عددی که بر وزن فاعل است
و معرب اضافه می شود به
ترکیب دوم

عددی که بر وزن فاعل است
+ عشرَ

اگر از عدد مشتق منه مرکب
فاعل، به وسیله فاعل اراده
بعض شود



گاهی متعجب منه با وجود قرینه حذف می شود

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا

متعجب منه آن بهم بوده

رَبِيعَةً خَيْرًا مَا أَعَفَّ وَأَكْرَمًا

متعجب منه هم بوده که به ربیعه بازمیگردد و حذف شده است

دو صیغه ما أَفْعَلْ و أَفْعِلْ به غیر متصرف اند یعنی مثنی و جمع و مؤنث و مجهول ندارند و تغییر در متعجب منه رخ می دهد

ما أَحْسَنَ زَيْدًا، ما أَحْسَنَ هِنْدًا، ما أَحْسَنَ الزَّيْدِيْنَ و ...

أَحْسِنِ زَيْدًا، أَحْسِنِ بَهْدًا و ...

فعل تعجب از کلمه ای ساخته میشود که دارای
هشت شرط باشد

۱- فعل باشد

از اسم ساخته نمیشود

۲- ثلاثی مجرد باشد

از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمی شود

۳- متصرف باشد

از غیر متصرف ساخته نمیشود

۴- قابل تفاضل و زیادی باشد

از فعل هایی که در آن تفاضل و زیادی نیست ساخته
نمی شود

۵- تام باشد

از فعل های ناقصه ساخته نمی شود

۶- منفی نباشد

از منفی و ملازم منفی ساخته نمی شود

۷- وصفش بر وزن أَفْعَلْ نباشد

از فعلی که وصفش أَفْعَلْ است ساخته نمی شود

۸- مجهول نباشد

از فعلی که مجهول باشد ساخته نمی شود

ما أَشَدَّ دَحْرَجَةً، أَشَدُّ
بِدَحْرَجَةٍ

بیش از سه حرف باشد

ما أَشَدُّ حَمْرَةً، أَشَدُّ
بِحَمْرَةٍ

وصفش بر وزن أفعال باشد

ما أَشَدُّ كَوْنَهُ، أَشَدُّ بِكَوْنِهِ

ناقص باشد

ما أَكْثَرَ أَنْ لَا تَقُومَ، أَشَدُّ
بِأَنْ لَا تَقُومَ

منفی باشد

ما أَكْثَرَ أَنْ يُنْصِرَ، أَشَدُّ بِأَنْ
يُنْصِرَ

مجهول باشد

أَشَدُّ یا أَكْثَرَ + ب + مصدر
مجرور فعل فاقد شرط

ما أَشَدُّ یا ما أَكْثَرَ + مصدر
منصوب فعل فاقد شرط

أَشَدُّ یا أَكْثَرَ + ب + أَنْ +
فعل منفي

ما أَشَدُّ یا ما أَكْثَرَ + أَنْ +
فعل منفي

أَشَدُّ یا أَكْثَرَ + ب + أَنْ +
فعل مجهول

ما أَشَدُّ یا ما أَكْثَرَ + أَنْ +
فعل مجهول

نداشتن یکی از هشت شرط

معمولش نمی تواند بر آن مقدم شود

معمول فعل تعجب باید به آن متصل باشد و چیزی
میان آنها الا ظرف و جار و مجرور فاصله نشود

اخفش و مبرد: ممتنع است

جرمی و گروهی از نحویون: جایز است

مصنف و شارح: فاصله شدن جار و
مجرور هم در شعر آمده و هم در نثر

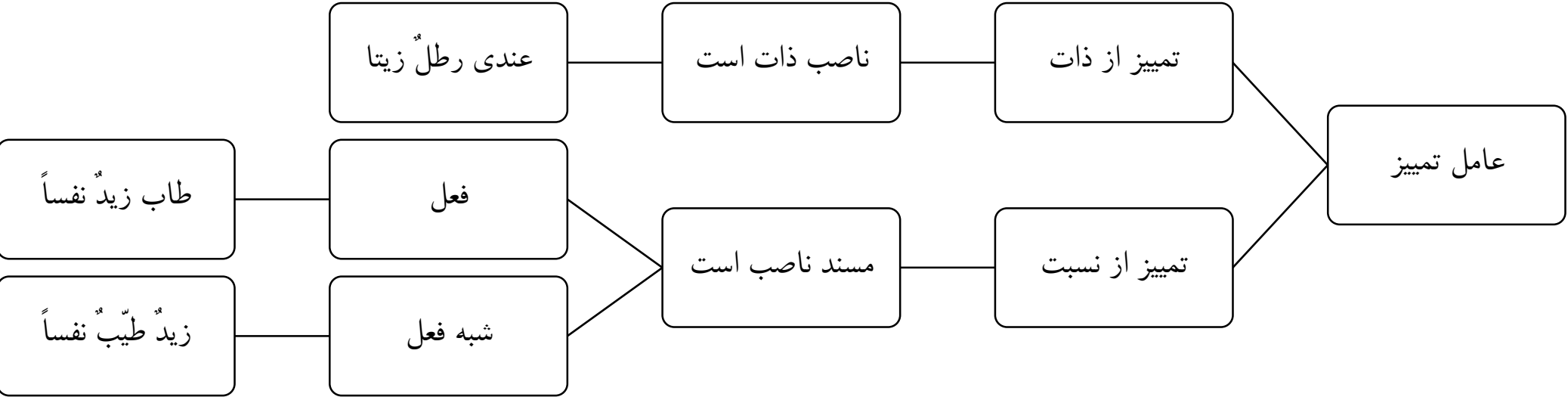
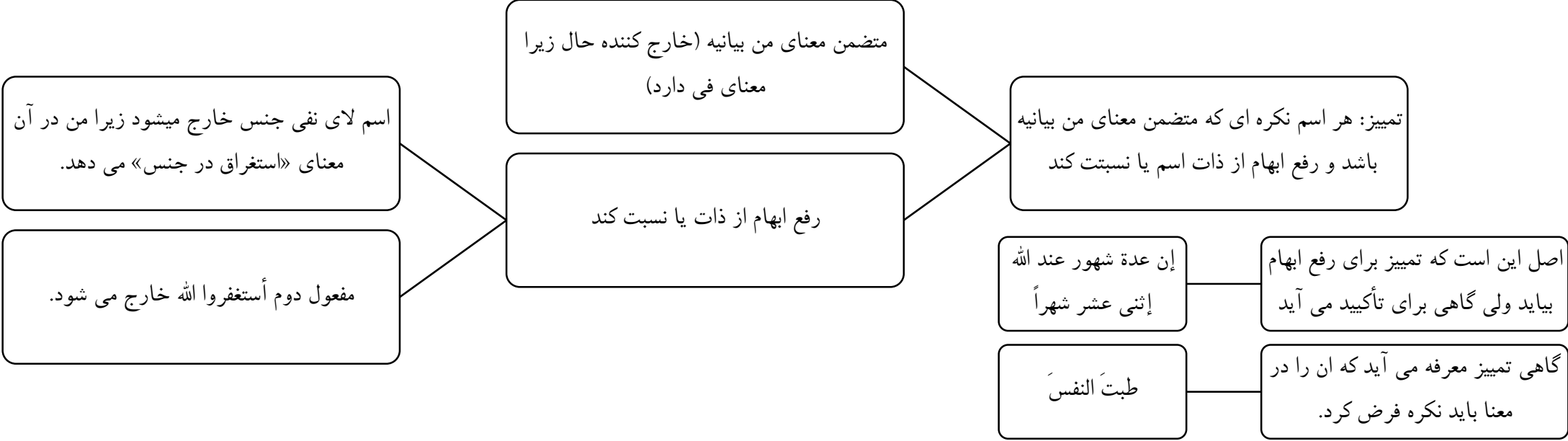
به دلیل این که فعل تعجب غیر متصرف است، نحویون
متفق اند که

فاصله شدن ظرف و جار و مجرور بین فعل تعجب
و معمولش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ

تمییز و الممییز و التبیین و التفسیر و المفسر به یک معنا هستند



عدد یازده تا نود و نه

رأیت أحد عشر كوكباً

تمییز منصوب است

اقسا اسم مبهمی که از آن تمییز می آید

مقدار

مساحة

شبرُ أرضاً

کیل

قفیزُ برّاً

وزن

منوینُ عسلاً

شبه مقدار

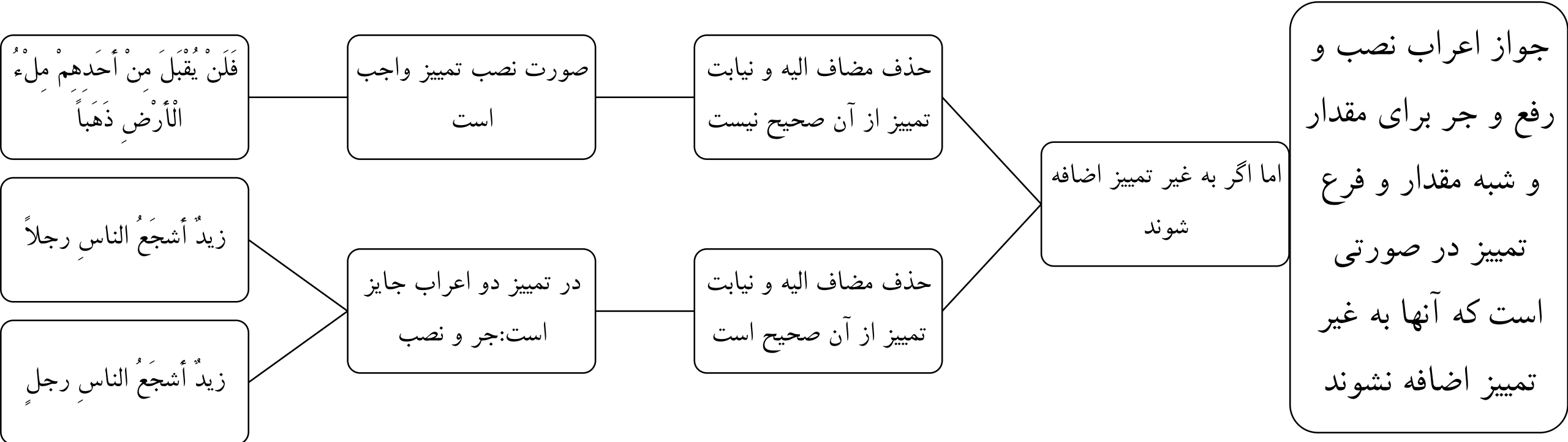
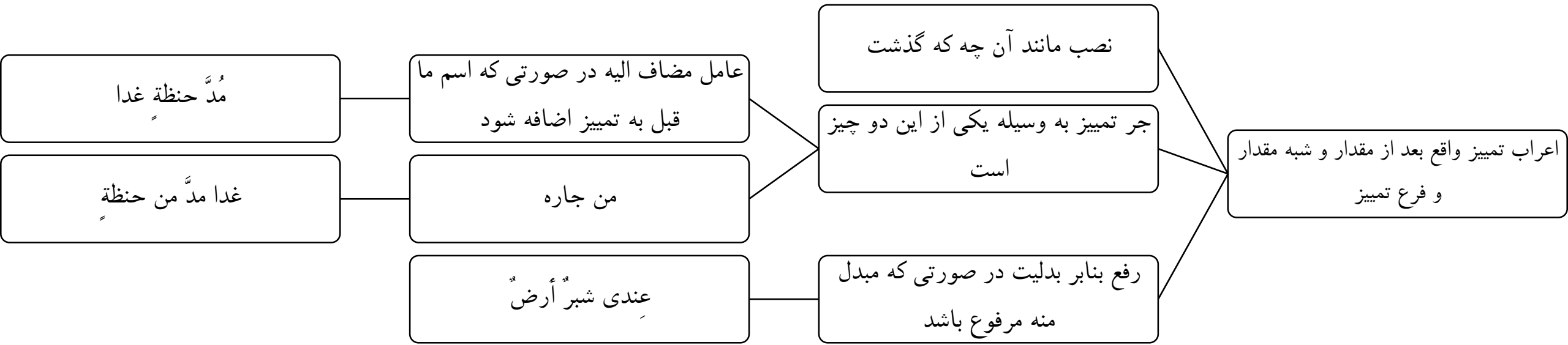
فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره

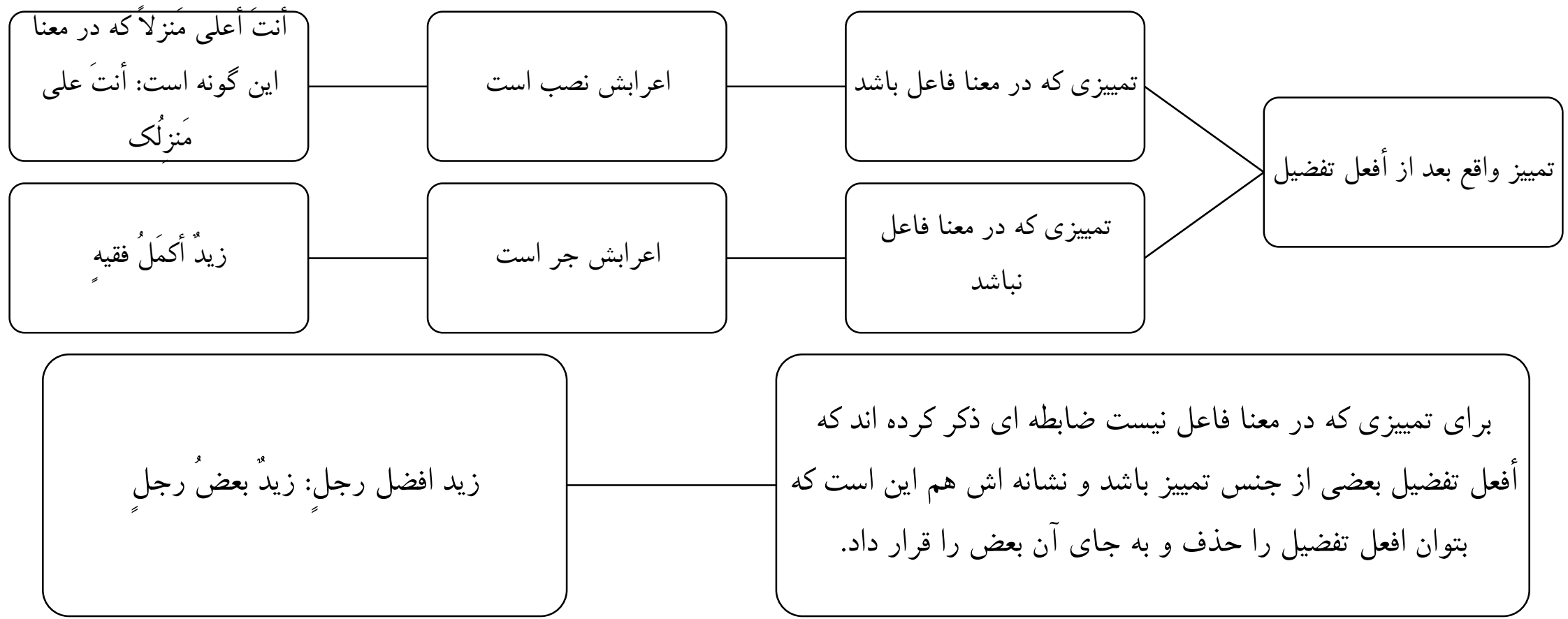
فرع تمییز

خاتمُ حديداً

سه
نوع
اعراب
جایز
است







أَكْرَمَ بِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَباً

مَا أَحْسَنَ زَيْدًا عَلِمًا

لِلَّهِ دَرَّةٌ فَارِسًا

حَسْبُكَ بَزِيدٌ رَجُلًا

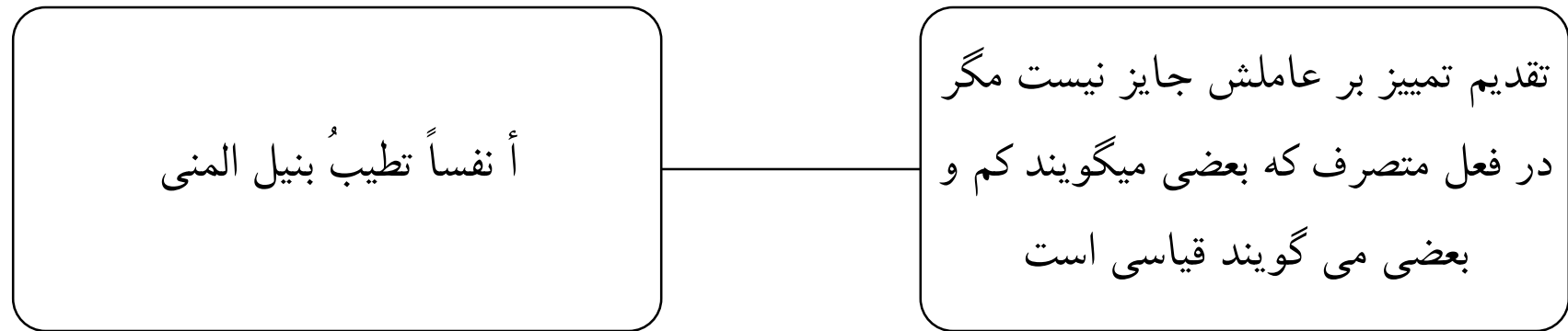
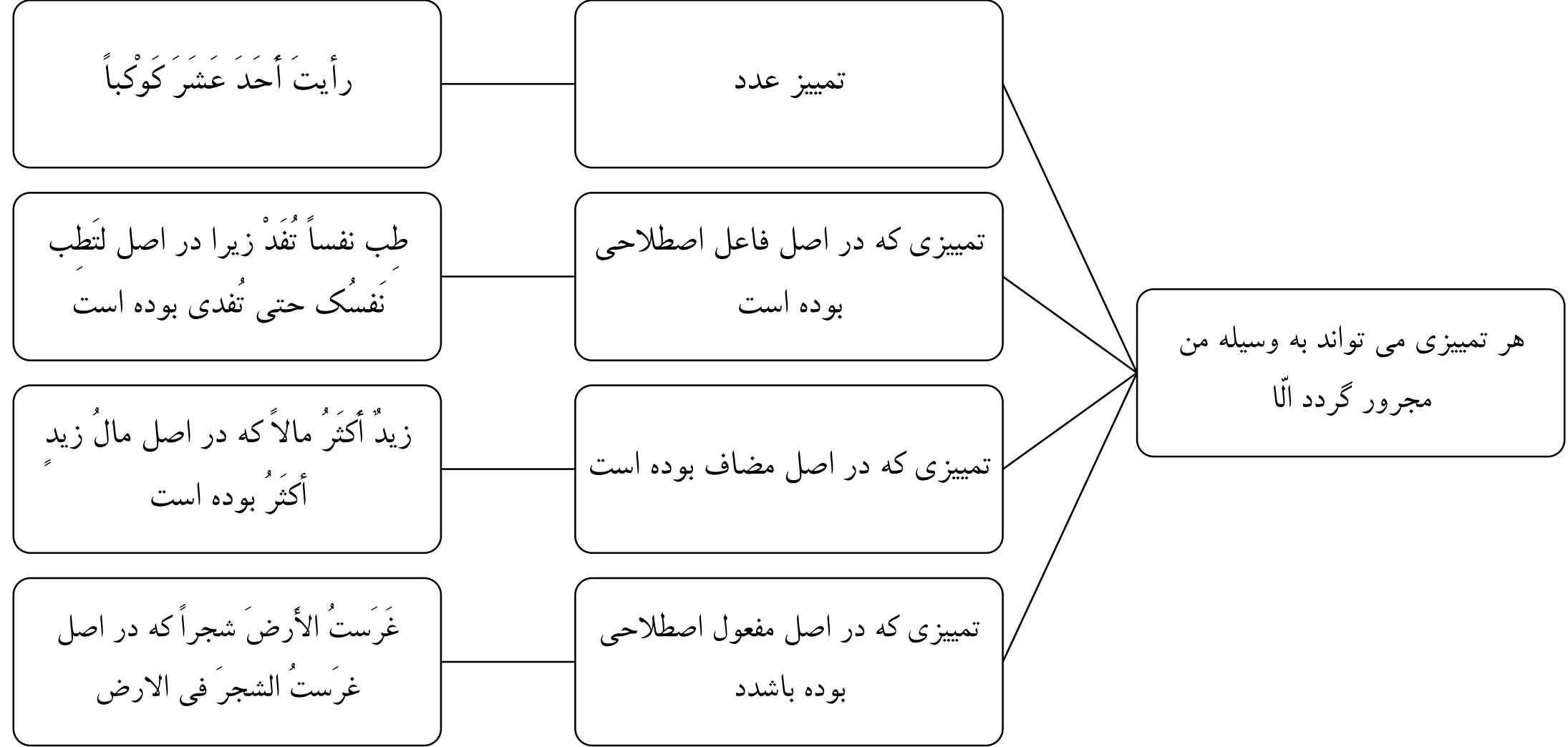
كَفَى بِهَ عَالِمًا

رفع ابهام نسبت در «به»

رفع ابهام از نسبت حسبک به زید
کرده است

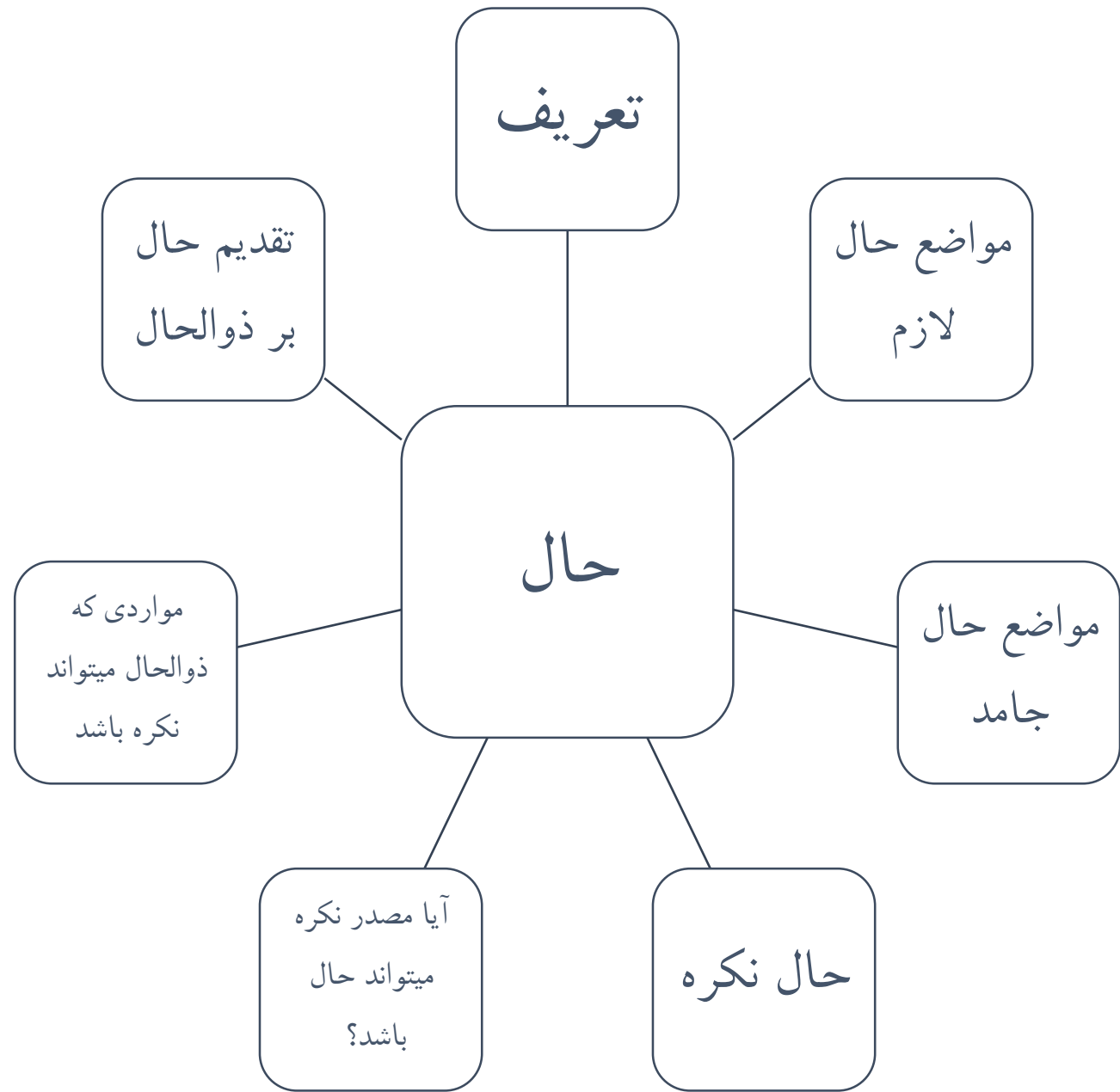
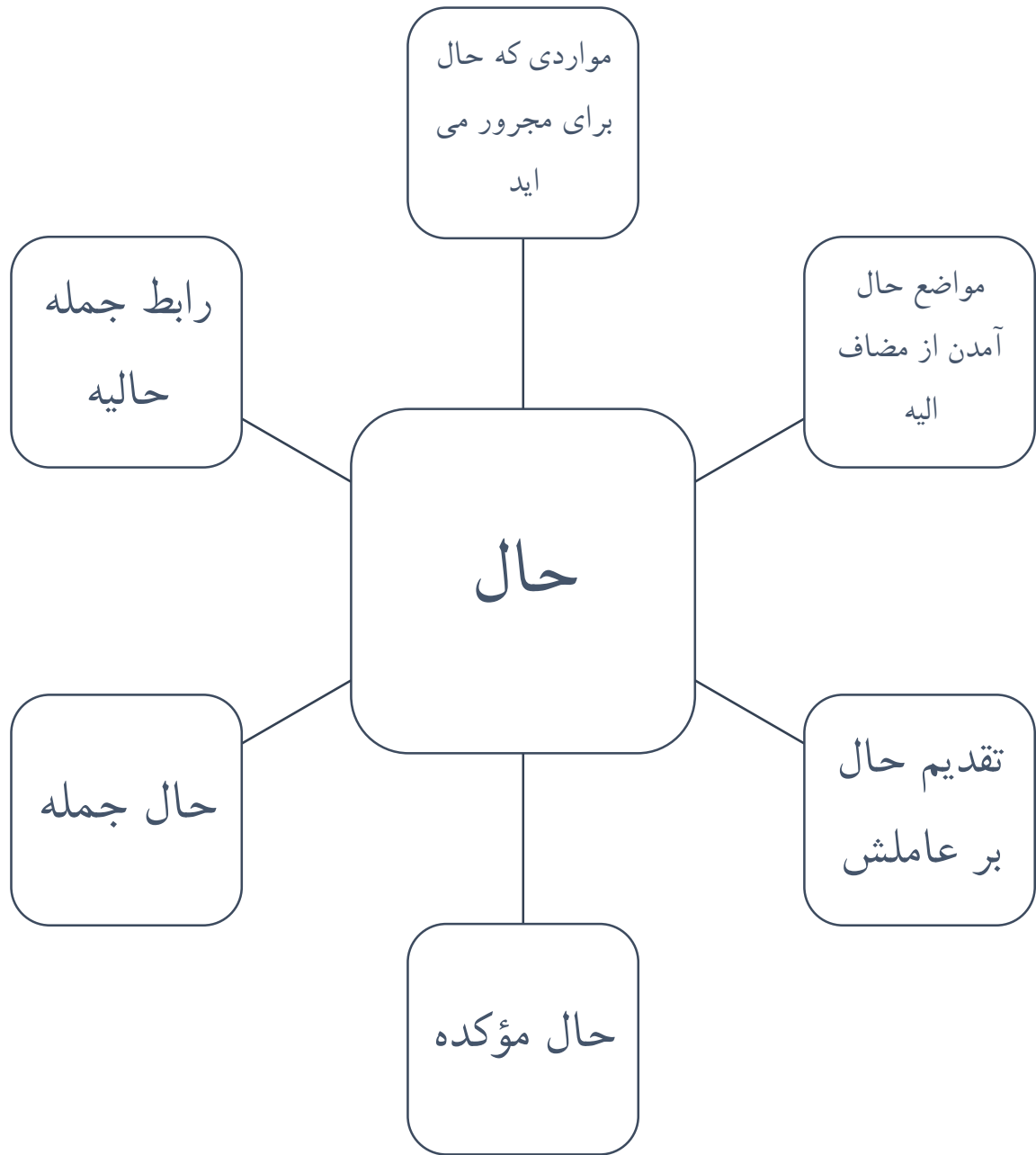
عالماً از نسبت کفی به «به» رفع
ابهام کرده

میتوان تمییز بعد از الفاظ مفید
تعجب برای رفع ابهام از متعجب
منه آورد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدًا



- مشتق (داخل کننده حال و خبر و نعت)
- رکن نیست (خارج کننده خبر)
- منصوب است (خارج کننده نعت مجرور و مرفوع)
- فهماننده هیئت و حالت ذو الحال است
(خارج کننده نعت منصوب و تمییز)

وصف فضلة منتصب مفهوم فی حال

حال

حال غالبا مشتق و منتقله می باشد

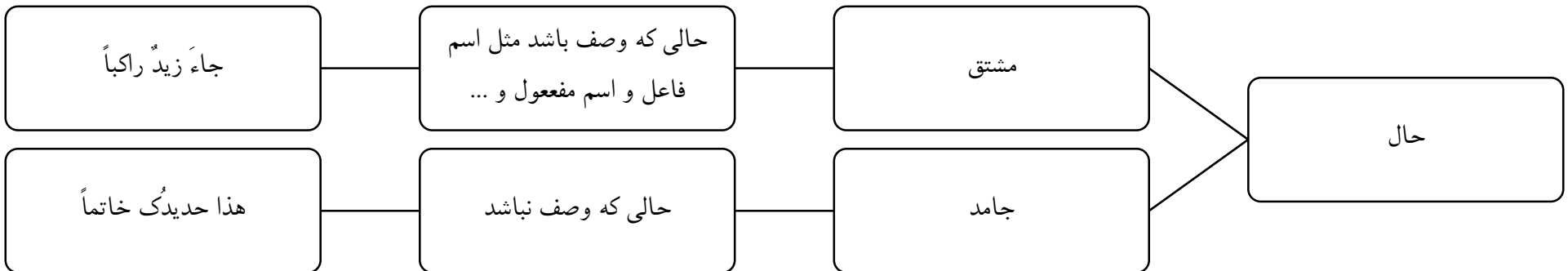
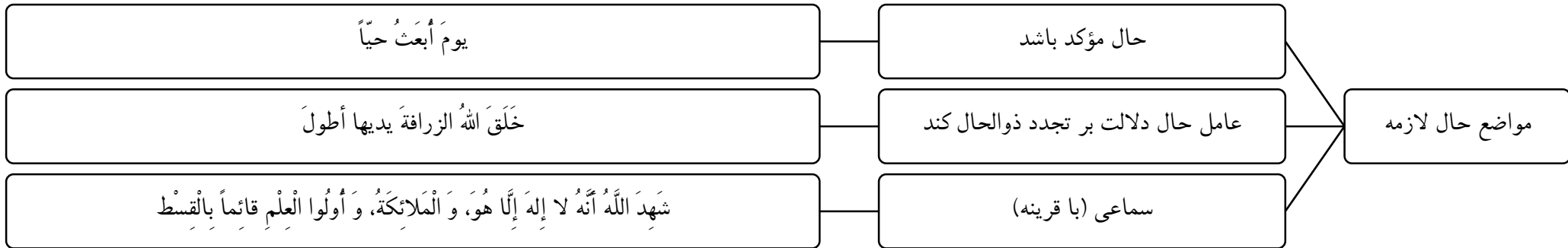
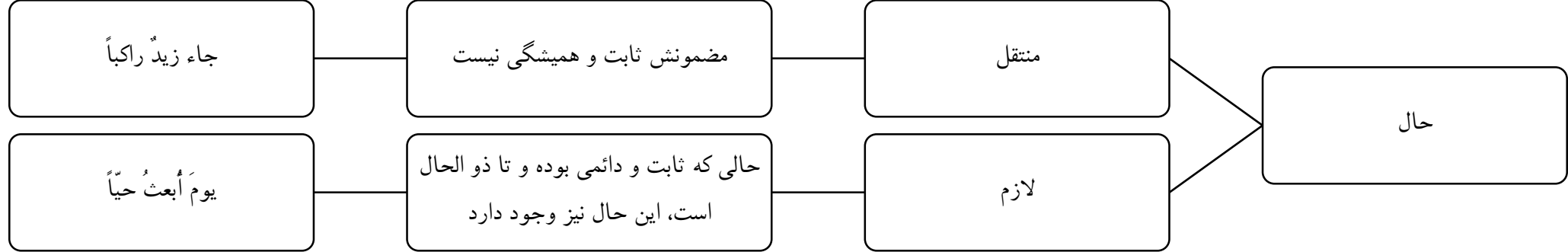
غرض از نعت تخصیص منעות است و در این جا رساندن بیان حالت ضمنی است و غرض از حال بیان هیئت ذو الحال میباشد.

در این تعریف نعت هایی مثل مررتُ برجلٍ راکبٍ داخل میشوند زیرا فهماننده حالت ذوالحال اند

شناخت حال متوقف بر شناخت منصوب و معرفت منصوب از استعمال عرب فهمیده می شود.

در این تعریف دور هست زیرا: «معرفت حال متوقف بر شناخت منصوب است و معرفت منصوب متوقف بر شناخت حال است.»

دو اشکال بر تعریف





حال جامد

تأویل به مشتق می‌رود (کثیر الاستعمال)

تأویل به مشتق نمی‌رود (قلیل الاستعمال)

حال بر تعیین قیمت دلالت کند

حال بر مفاعله دلالت کند

حال بر تشبیه ذوالحال به خودش دلالت کند

حال بر ترتیب دلالت کند

حال موصوف باشد

حال دلالت بر عدد کند

حال دال بر مفضل یا مفضل علیه برای اسم تفضیل باشد

حال قسمی (نوعی) از ذوالحال باشد

حال فرع بر ذوالحال باشد

حال اصل بر ذوالحال باشد

بعه مدأً بكذا

بعه یداً به ید

کر زیداً أسداً

تعلم الحساب باباً باباً

فتمثل لها بشراً سوياً

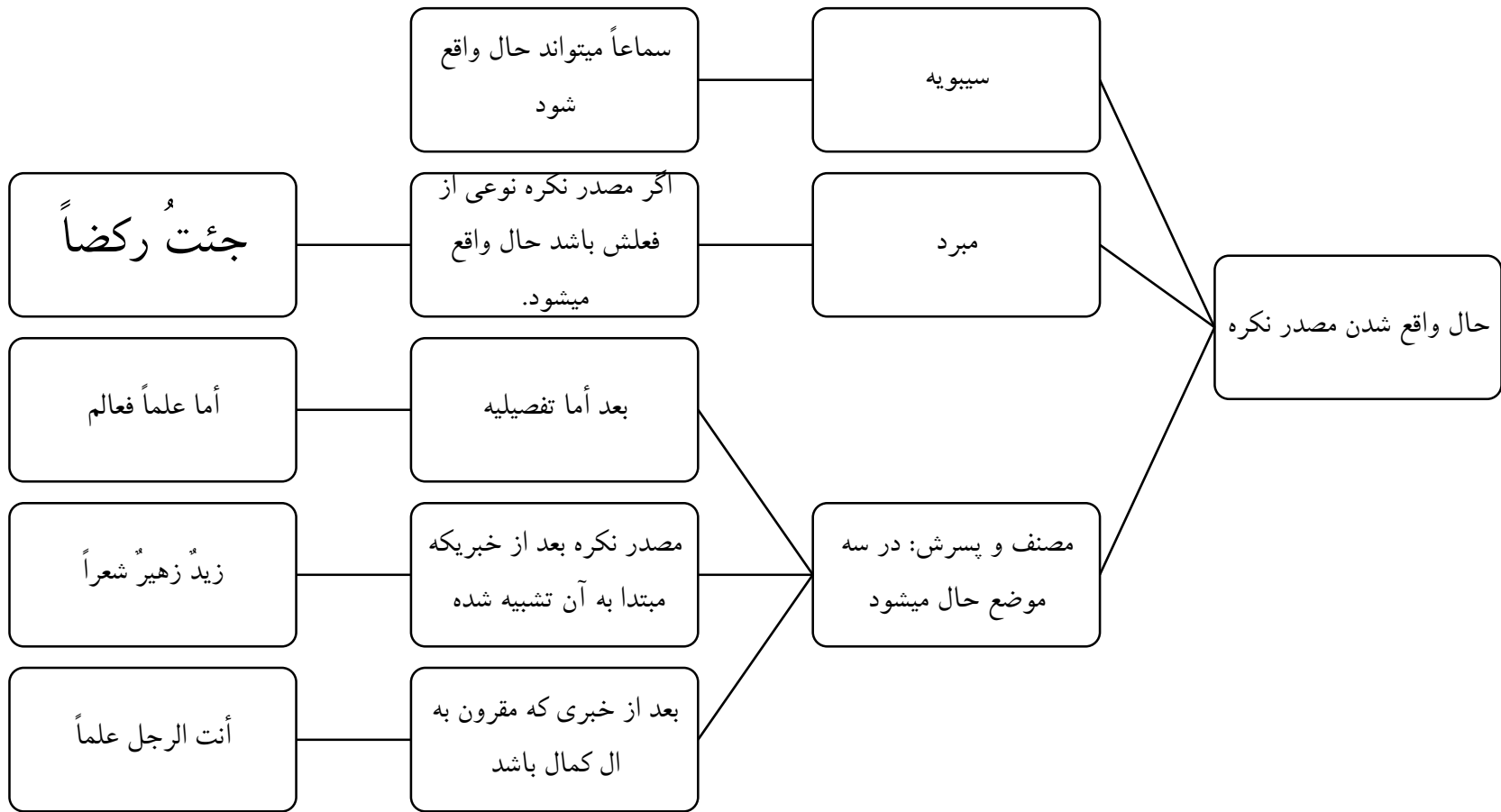
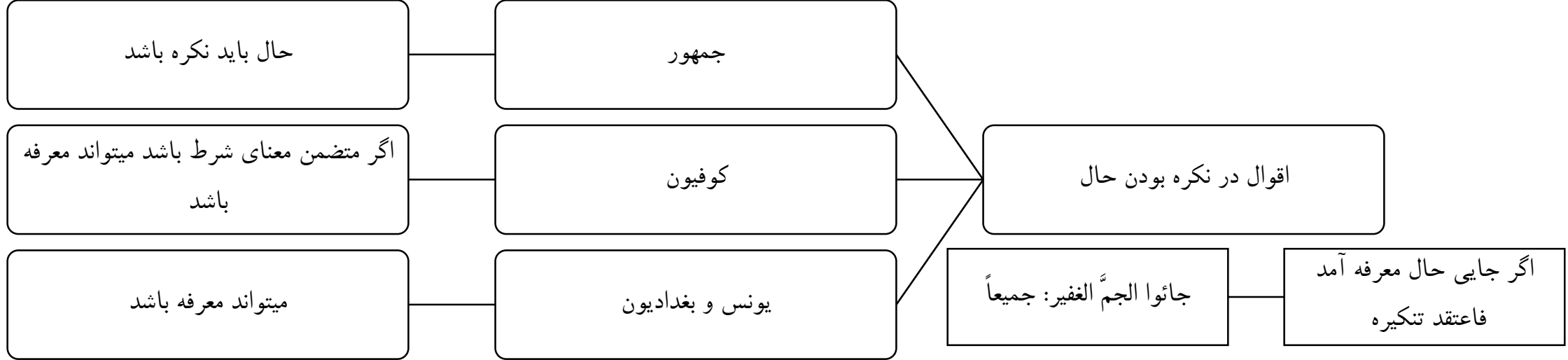
فتمّ میقات ربّه أربعین لیلة

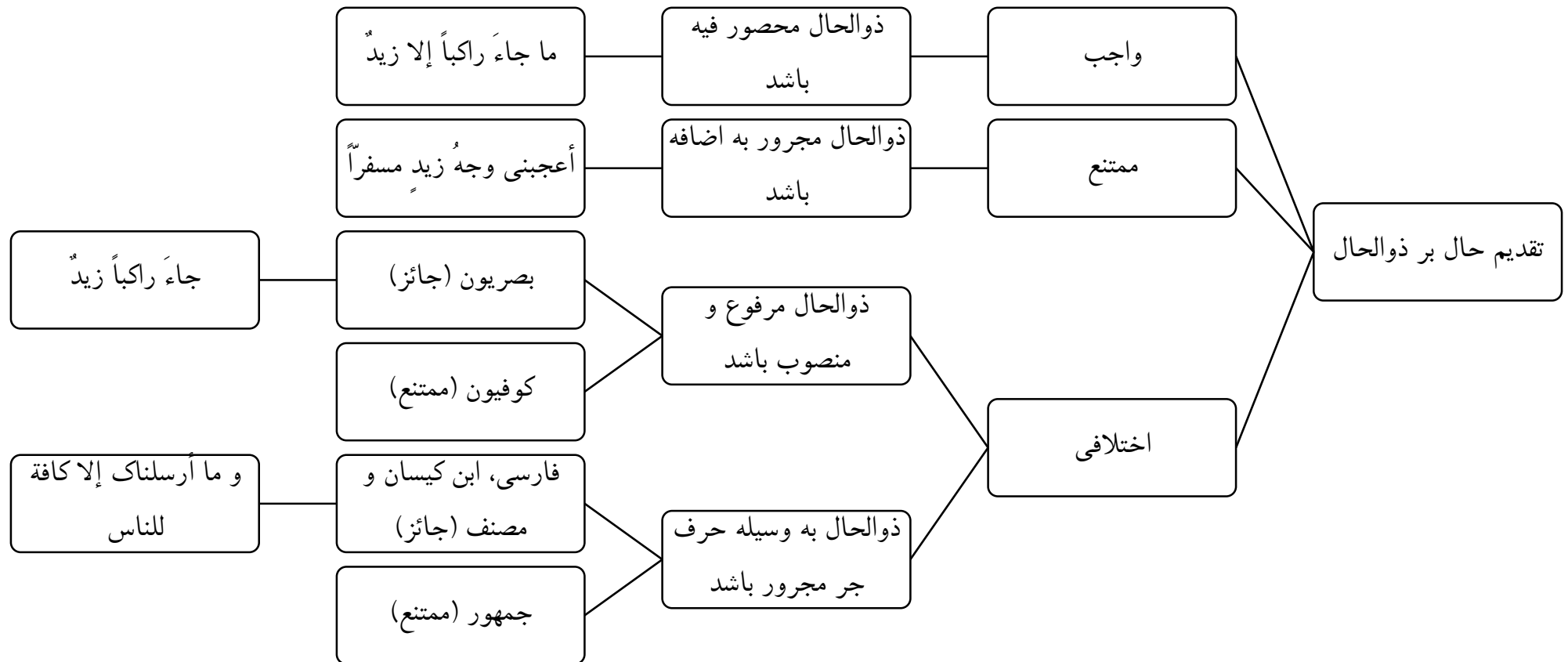
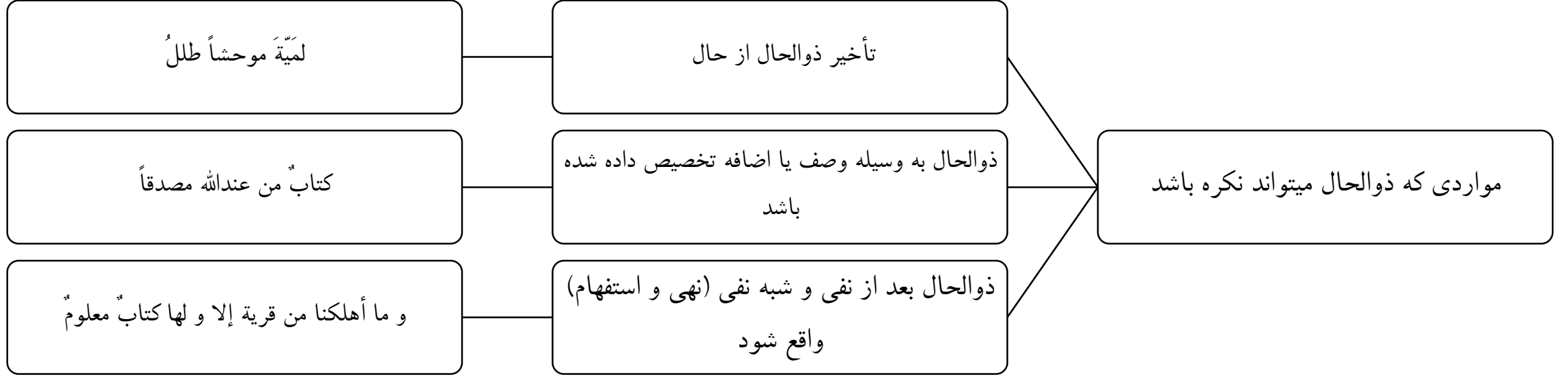
هذا بسراً أطیب منه رطباً

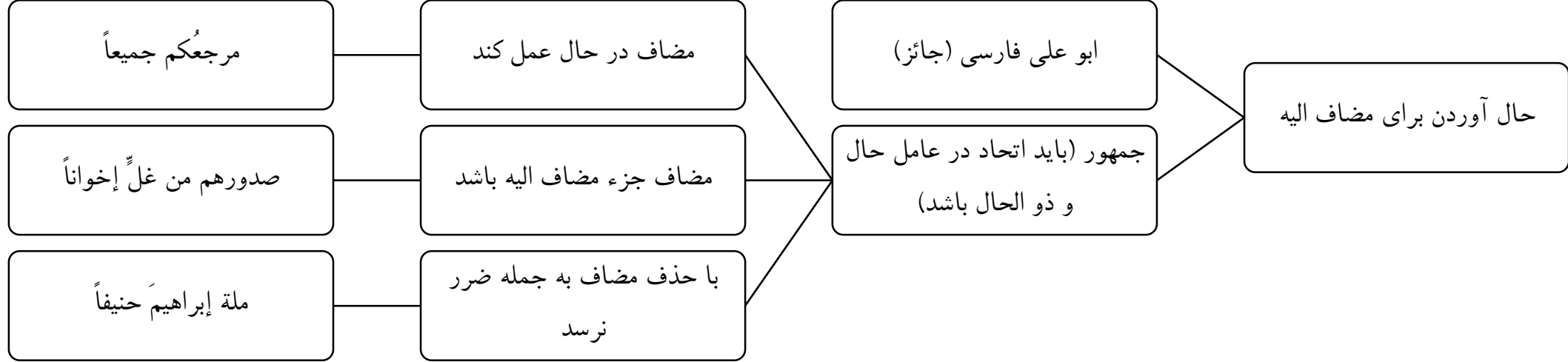
هذا مالک ذهباً

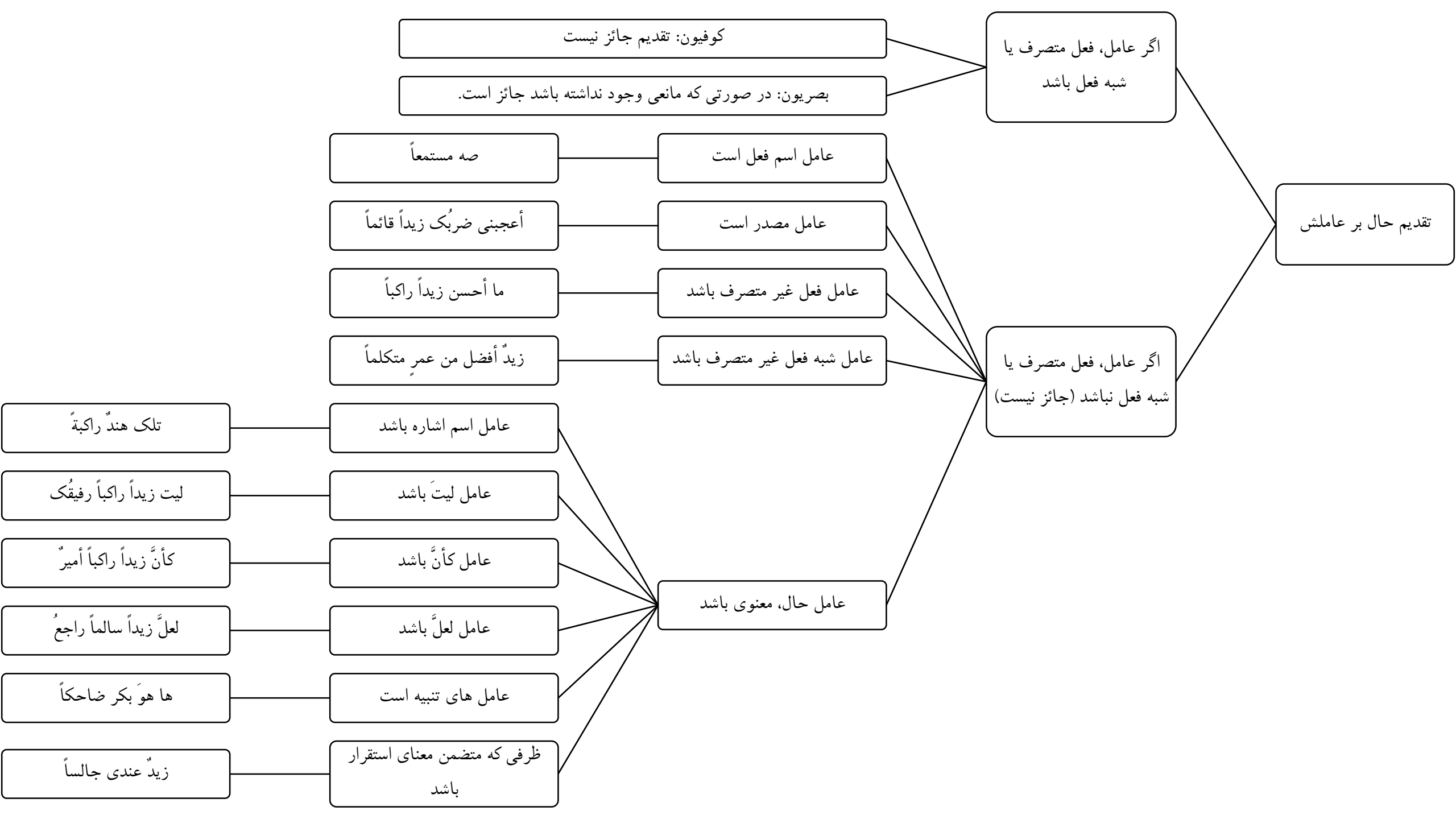
هذا حدیدک خاتماً

هذا خاتمک حدیداً









بعد از ادات مصدری باشد

بعد از لام قسم قرار گیرد

بعد از لام ابتدا قرار گیرد

حال ما جمله باشد

قرار گرفتن وصف صله از ال موصول

در فعل متصرف

در وصف متصرف

موانع

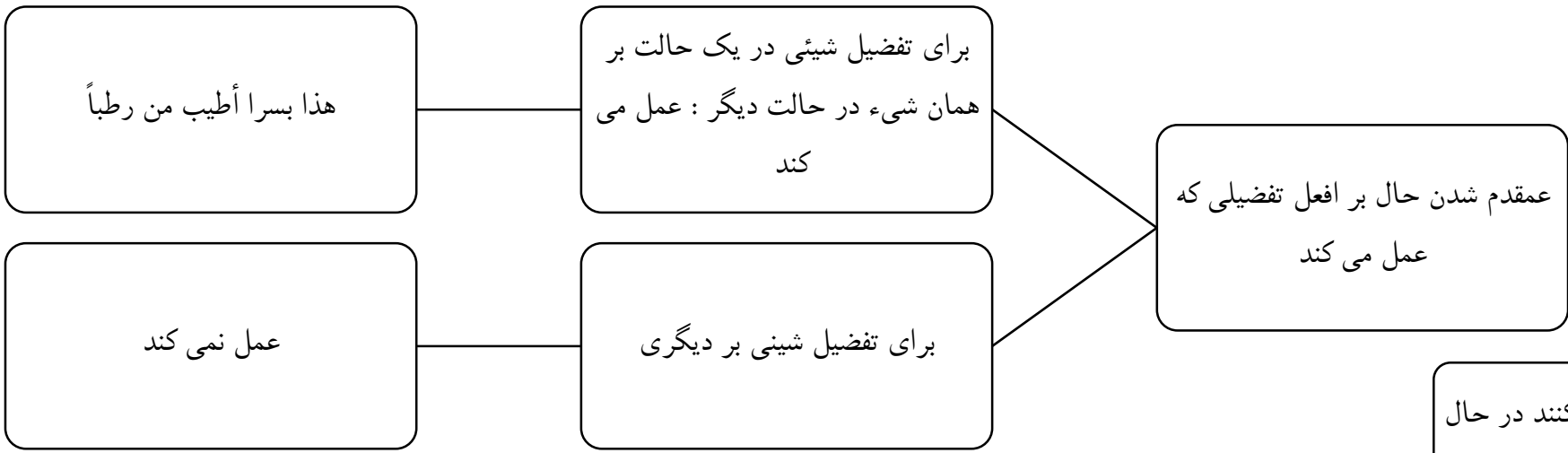
سَعِيدٌ مُسْتَقْرَأٌ فِي هَجْرٍ

جمهور نحویون و مصنف
(صحیح است ولی کم است)

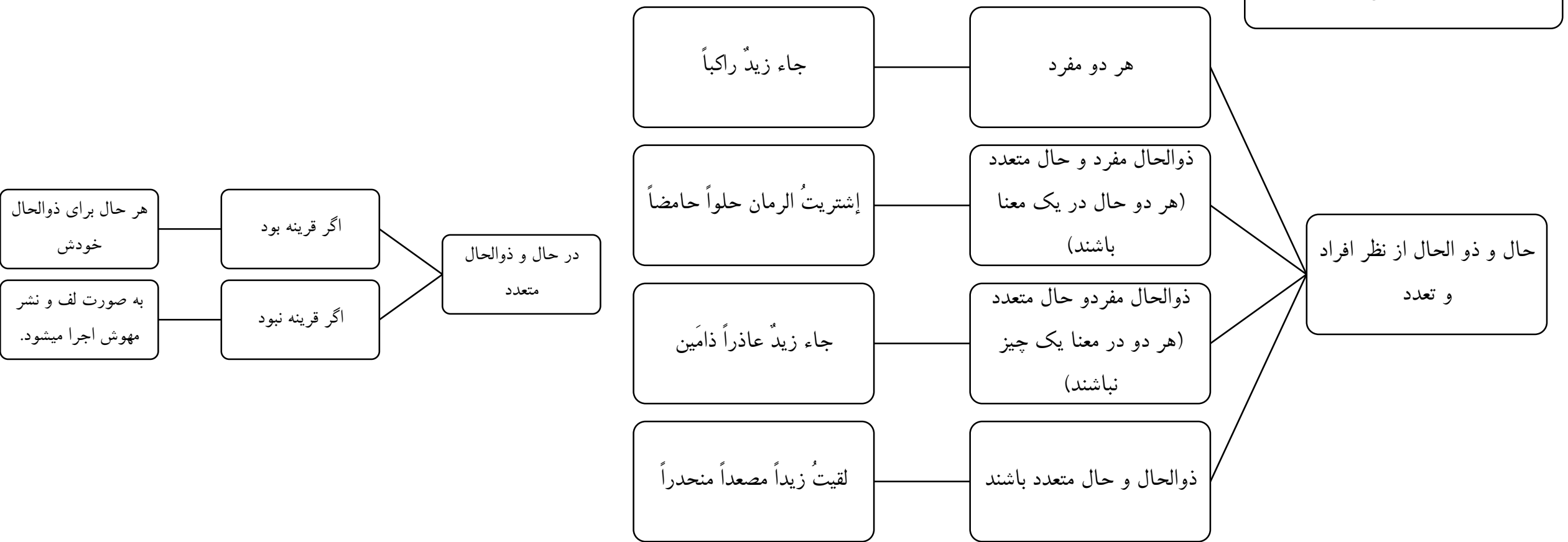
أخفش
(جائز و زیاد است)

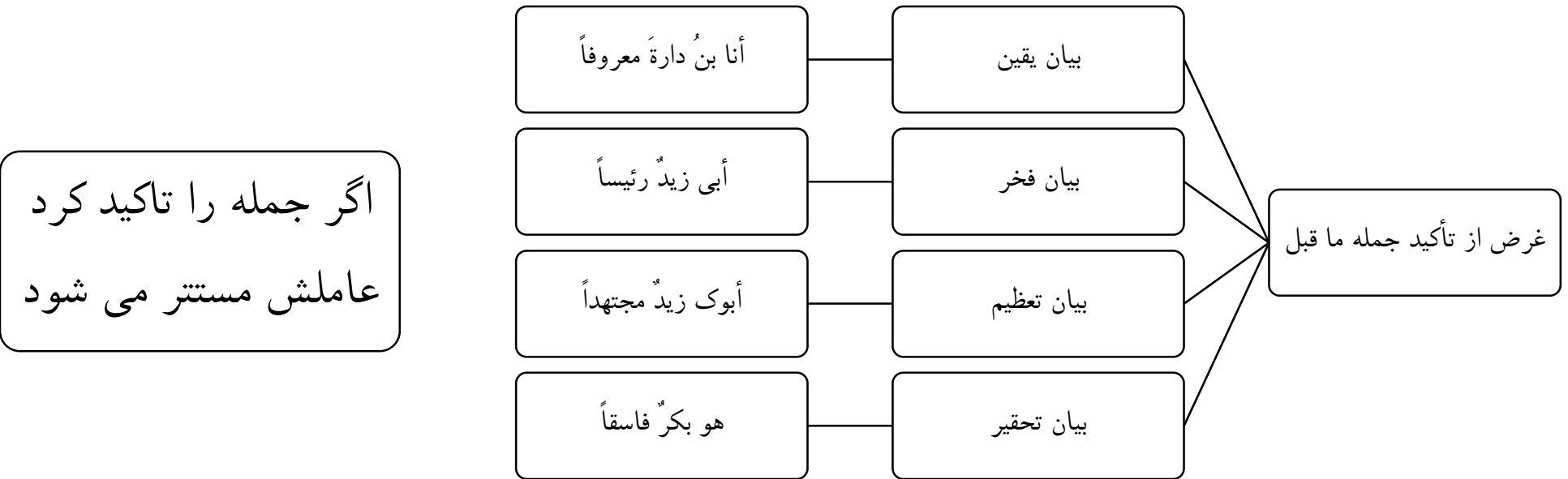
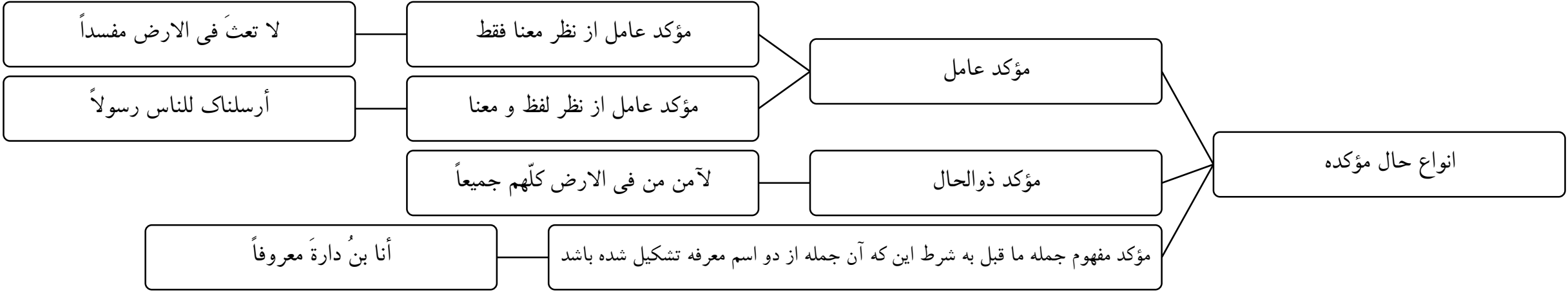
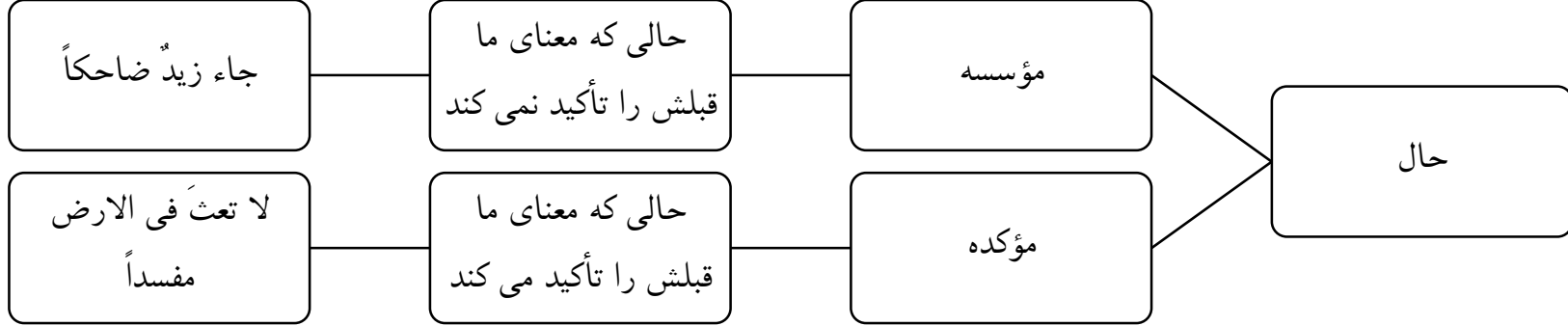
سیبویه (ممتنع)

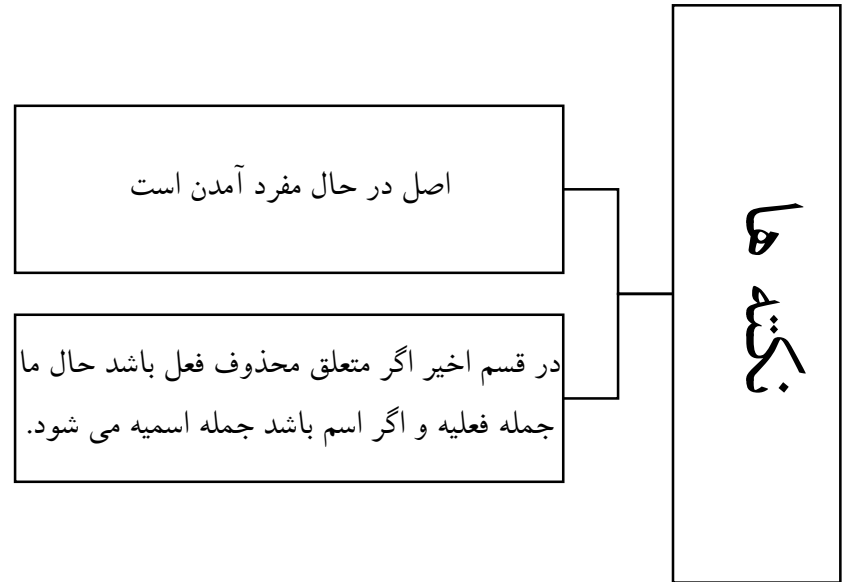
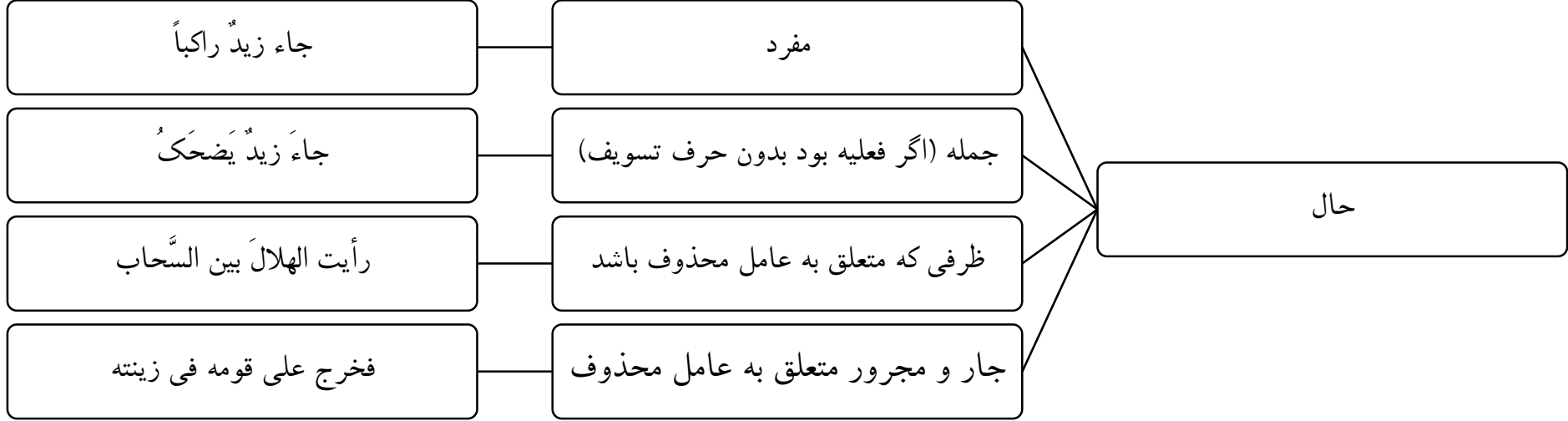
واسطه شدن حال بین ظرفی که عامل
معنوی است

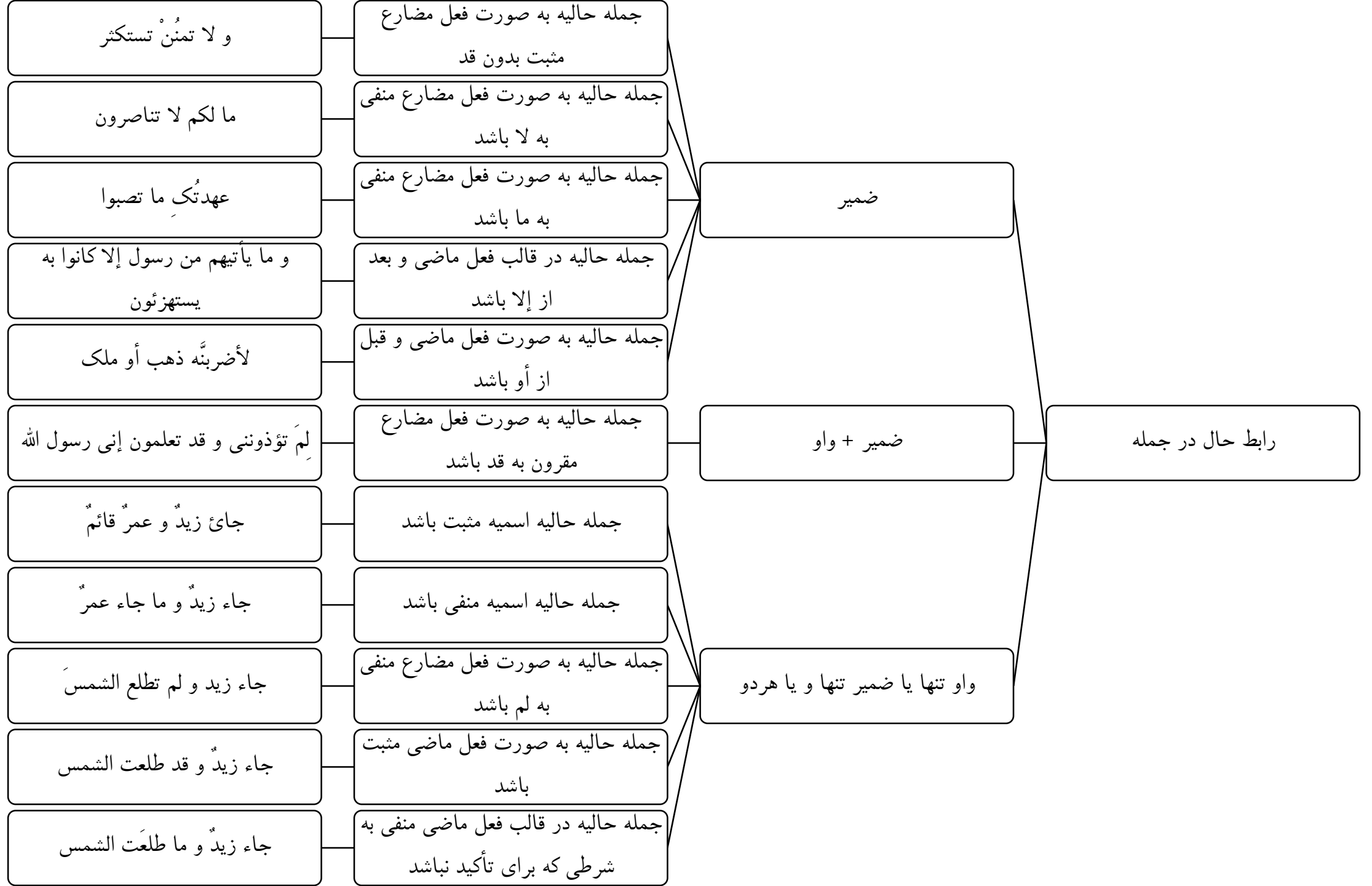


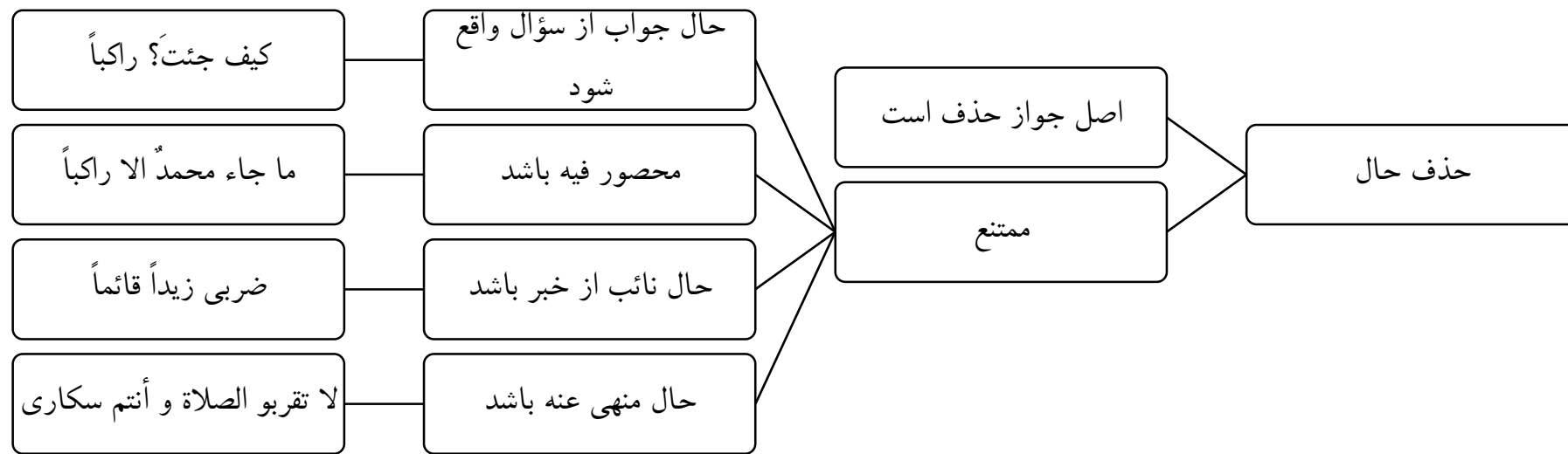
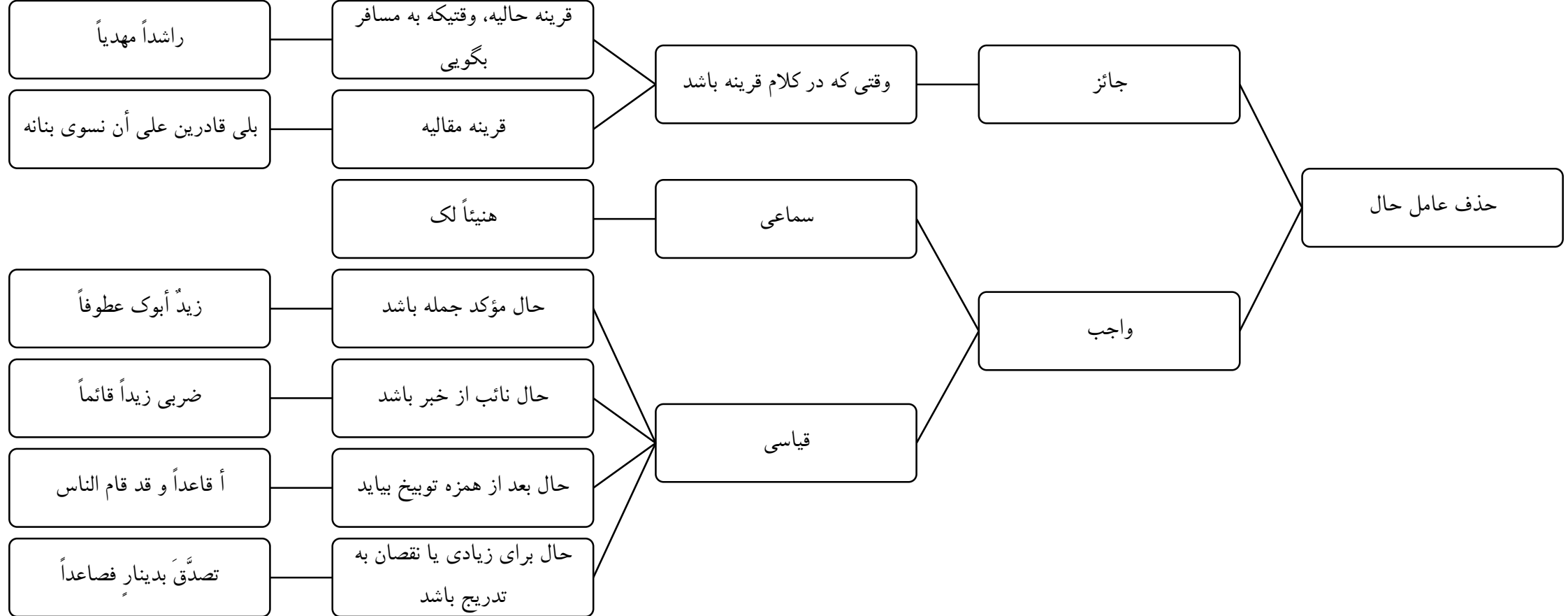
همه ی عوامل لفظی عمل می کنند در حال مگر افعال ناقصه و عسی و حروف جر







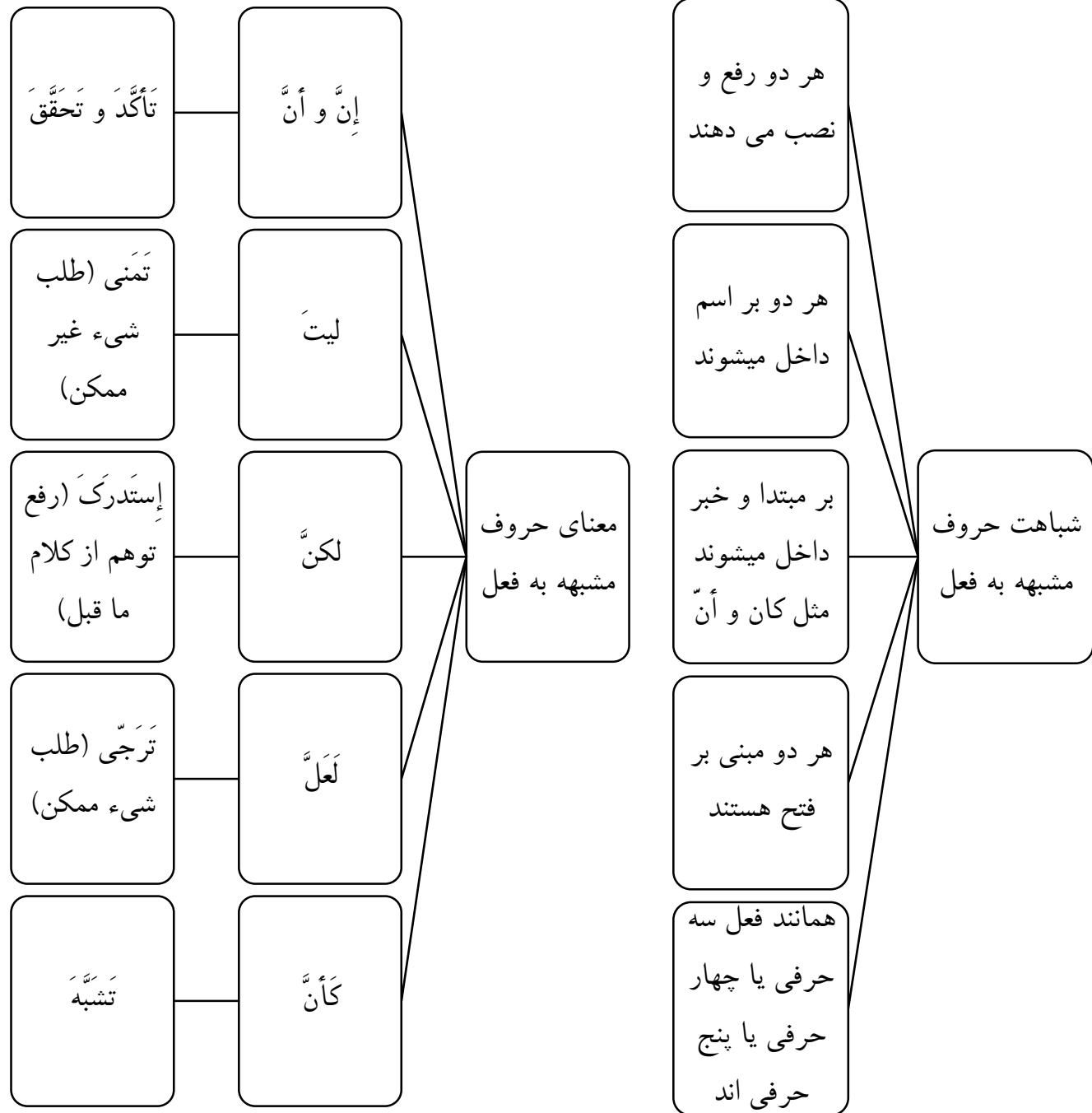
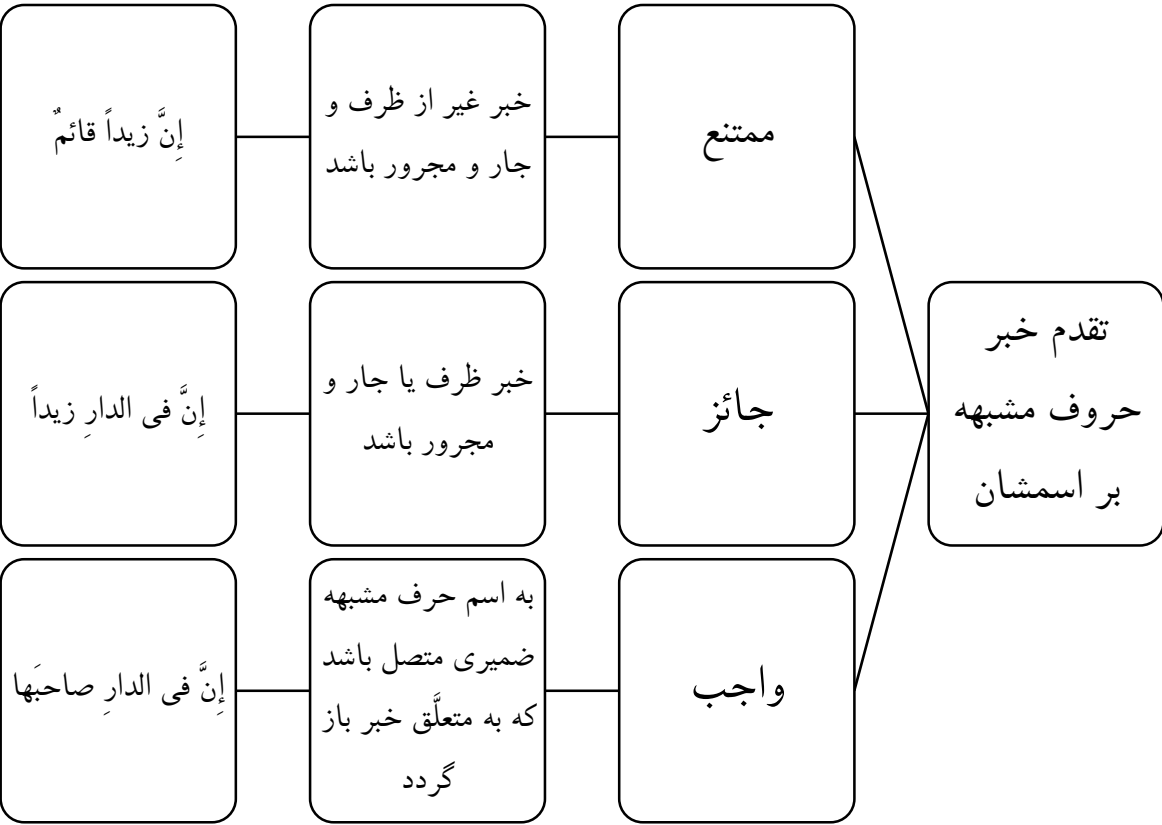
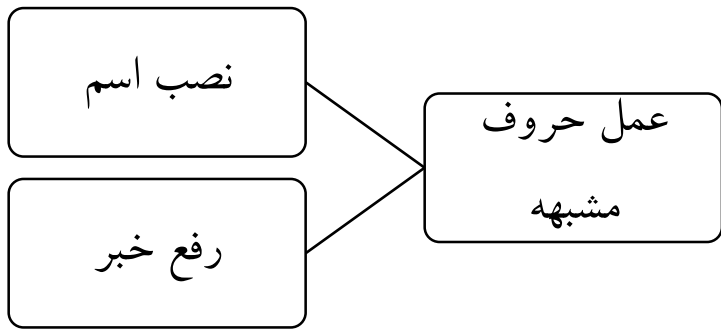




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

MRTsoft

صَلَّى مُحَمَّدًا عَبْدًا وَرَسُولًا



موارد وجوب فتح أَنْ

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ فَاعِلٍ وَاقِعٌ
شود

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ نَائِبِ فَاعِلٍ
واقع شود

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ مَفْعُولٍ غَيْرِ مَحْكِيٍّ
به قول واقع شود

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ مَبْتَدَأِ وَاقِعٌ شَائِدٌ
شود

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ خَبَرٍ مِنْ اسْمٍ
معنای غیر قول باشد

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ مَجْرُورٍ وَاقِعٌ شَائِدٌ
شود

أَنَّ بِاِصْطِحَاقِ تَابِعٍ يَتَّبِعُ مِنْ مَوَارِدٍ
بالا باشد

أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ

قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ
تَعْبُدُونَ

جِهَادُكَ أَنْكَ تَتَّقِي اللَّهَ

عَجِبْتُ مِنْ أَنَّكَ قَائِمٌ

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

موارد وجوب کسر اِنَّ

اِنَّ در ابتدای کلام واقع شود

اِنَّ الْاِنْسَانَ لِفِيْ خُسْرٍ

اِنَّ در ابتدای صله واقع شود

اَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوْزِ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوْا بِالْعَصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ

اِنَّ با دو معمولش جواب قسم واقع شود

وَ الْكِتَابِ الْمُبِيْنِ، اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِيْ لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِيْنَ

اِنَّ با دو معمولش محکی به قول باشد

قَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مَعَكُمْ

اِنَّ با اسم و خبرش در محل حال واقع شوند

زُرْتُهُ و اِنِّيْ ذُوْ اَمَلٍ

اِنَّ با اسم و خبرش بعد از فعل قلبی که به وسیله لام از عمل تعلیق شده قرار بگیرد

اِعْلَمْ اِنَّهٗ لَذُوْ تَقٰى

اِنَّ با اسم و خبرش صفت برای اسم ذات واقع شوند

مَرْرَتُ بَرَجَلٍ اِنَّهٗ فَاضِلٌ

اِنَّ با اسم و خبرش خبر برای اسم ذات واقع شوند

زَيْدٌ اِنَّهٗ فَاضِلٌ

موارد جواز فتح و کسر انَّ

انَّ با صلّه اش بعد از إذا فجائیّه واقع شود

خَرَجْتُ فَإِذَا أَنْكَ قَائِمٌ

انَّ با صلّه اش بعد از فعل قسمی واقع شود که لام قسم بعدش نیست

حَلَفْتُ أَنْكَ كَرِيمٌ

انَّ بعد از فاء جواب شرط واقع شود

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

انَّ با صلّه اش خیر برای قول واقع شود به شرط این که خیر انَّ نیز قول باشد و فاعل هر دو قول یکی باشد

خَيْرُ الْقَوْلِ إِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ

انَّ در محل تعلیل واقع شود

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ



در غیر موارد بالا دخول لام ابتدا جایز نیست و هر کجا از عرب شنیده شده حمل بر زاید بودن می شود

لَيْتَمَا زَيْدًا قَائِمًا، لَيْتَمَا زَيْدٌ قَائِمٌ

إِنَّمَا قَامَ زَيْدٌ، إِنَّمَا زَيْدٌ قَائِمٌ

مخصوص اسمیه

جواز اعمال و اهمال در عمل

جواز دخول بر اسمیه و فعلیه

اهمال در عمل

دارای دو ویژگی می باشد

دارای دو ویژگی می باشد

لَيْتَ

غیر لَيْتَ

الحاق ما زائده به حرف مشبّهه

إِنَّ زَيْدًا وَعَمْرًا قَائِمٌ

إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ وَعَمْرٌ

فَعَلِمُوا أَنَّا وَأَنْتُمْ بَغَاةٌ (خبر حرف مشببه با قرينه بغاة حذف شده است)،
وَإِذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

جایز

إِنَّ و لَكِنَّ: اگر معطوف بعد از خبر
باشد جایز است

أَنَّ: اگر معطوف بعد از خبر باشد و
قبل از آن ماده علم یا معنای علم
باشد جایز است

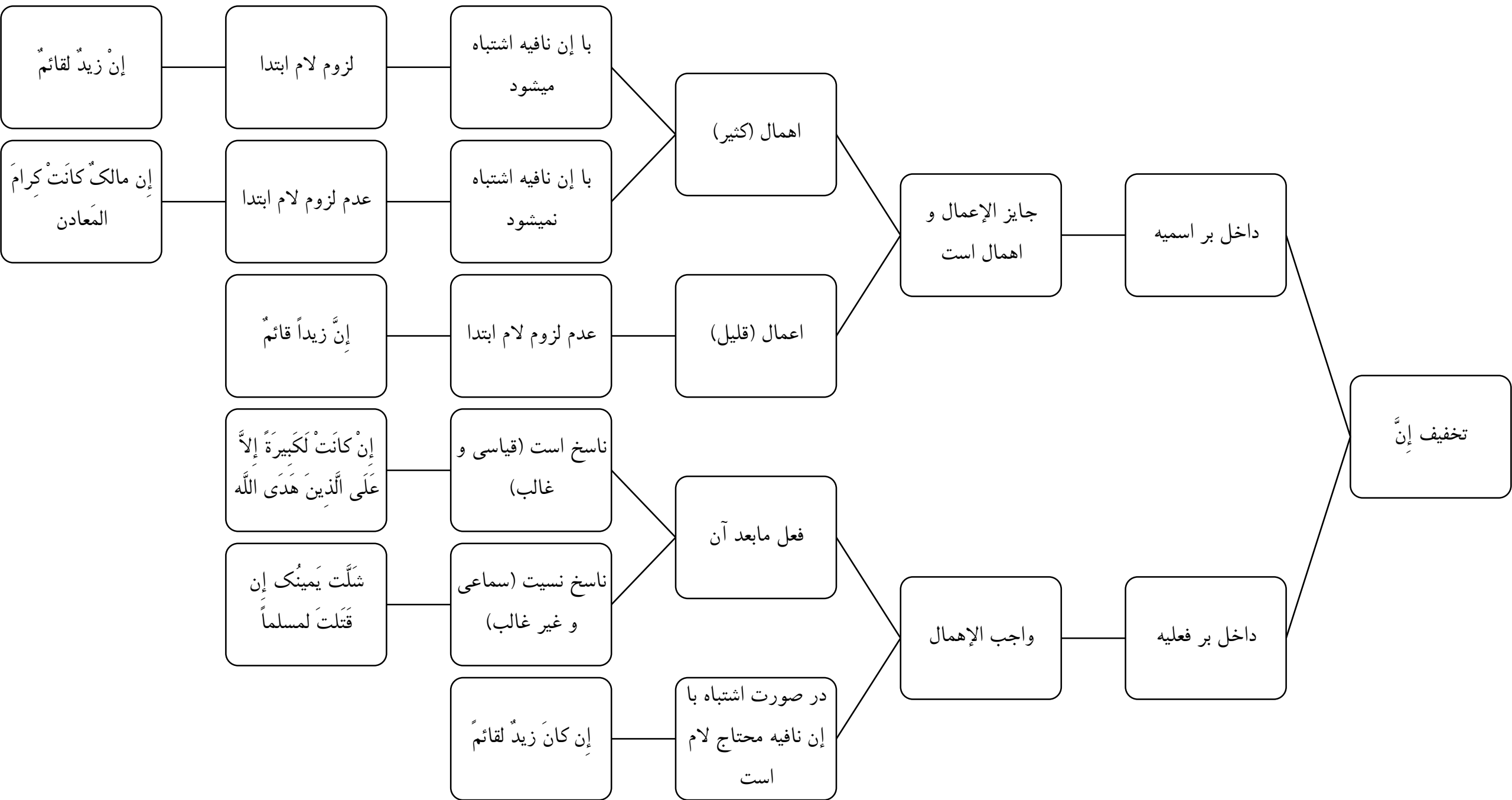
لَيْتَ و لَكِنَّ و لَعَلَّ: ممتنع است

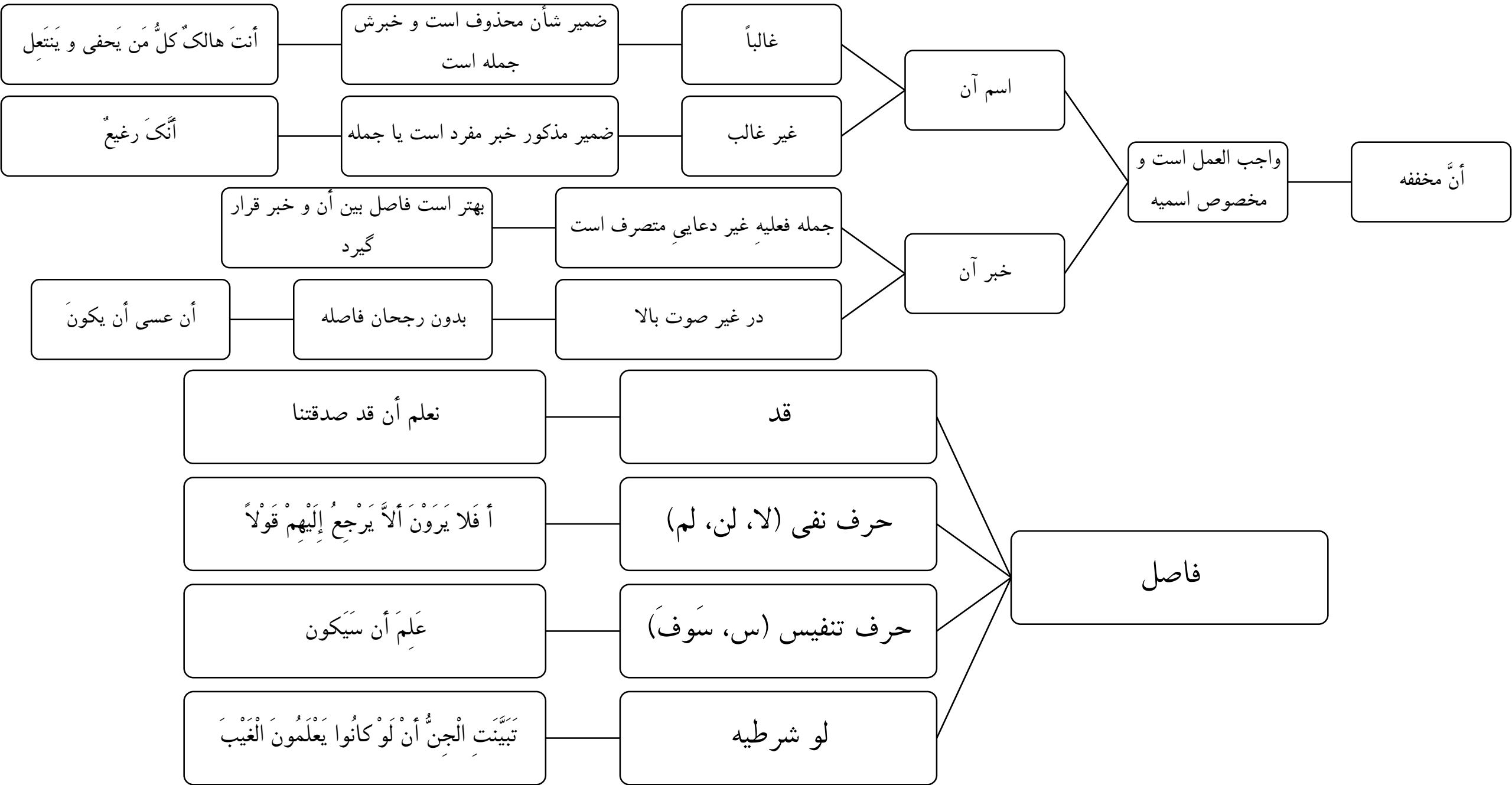
نصب: عطف بر لفظ

رفع: عطف بر محل، در

عطف بر اسم حروف
مشببه بالفعل

منظور از علم یقین است





خبر آن همیشه جمله است ولی خبر کأن
گاهی جمله است

فرق کأن مخففه با أن مخففه

کأن ظبیبةٌ تُعطوْا إلى وارق السلم

اسم آن غالباً حذف میشود ولی حذف
اسم کأن جایز است

شاهد در ظبیبةٌ است که اسم کأن می باشد و تُعطوْا خبرش است

اگر ظبیبةٌ بخوانیم در این صورت اسم کأن ضمیر مستتر بوده و خبرش ظبیبةٌ می باشد

عمل نمی کند بلکه
حرف عطف است

اکثر نحوین

در لکن بعد از تخفیف
دو قول است

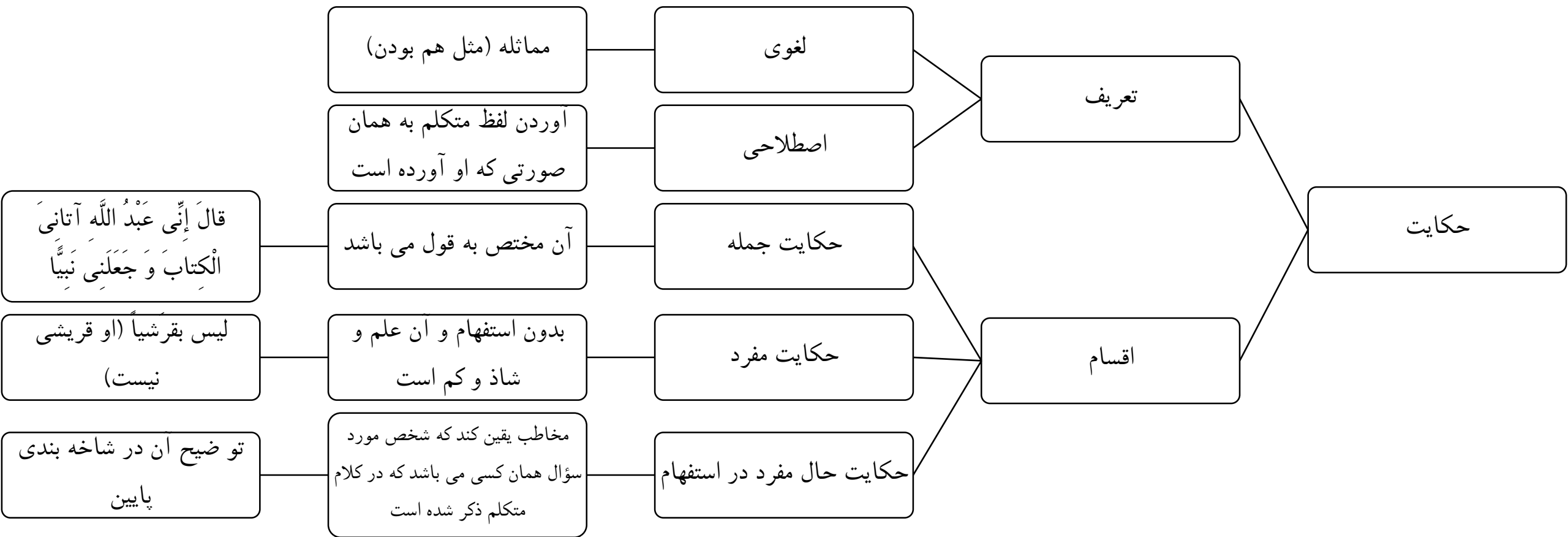
إعمال آن جایز است

یونس و أخفش

لعلّ مخفف نمی شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



اگر من به ما بعدش وصل شود
هیچ حکایتی صورت نمی گیرد

«فقلتُ منون أنتم» قرائت منون
شاذ است

در مثنی مؤنث مَنَّتَانِ نیز خوانده
می شود که این قلیل است

حکایت حال مفرد در
استفهام

حکایت با لفظ أیّ

در اعراب و تذکیر و تأنیث و افراد و
تشبیه و جمع أیّ مطابق با اسم نکره
ای که متکلم آن را بیان کرد

حکایت با لفظ مَن

در اعراب و تذکیر و تأنیث و افراد و تشبیه و جمع أیّ
مطابق با اسم نکره ای که متکلم آن را بیان کرد و در
مفرد مذکر آن اشباع رخ میدیهد و من ضمه برای رفع
و فتحه برای نصب و کسره برای جر می گیرد و بعد از
حرکات حرف مطابق آن ها می آید

اگر از اسم علمی که متکلم آن را بیان کرد سؤال شود
حکمش مانند من در قسم بالاست ولی یک شرط
دارد: من همراه عاطف نباشد اگر کسی گفت جاءَ زیدٌ.
من زیدٌ؟ رأیتُ زیداً. من زیداً؟ مررتُ بزید. من زیدٌ؟
ولی اگر همراه عاطف بود زید بعد از من فقط مرفوع
می شود

مثال

رأیتُ رجلاً. آیا؟

رأیتُ إمراً. آیه؟

رأیتُ غلامینَ آیین؟

رأیتُ جاریتینَ
آیتین؟

رأیتُ بنینَ آیین؟

رأیتُ بناتِ آیات؟

(جائنی رجلٌ. منو؟) (رأیتُ
رجلاً. منا؟) (مررتُ برجلٍ.
منی؟)

رأیتُ إمراً. منه؟

(جائنی رجلان. منان؟) (مررتُ
برجلین و رأیتُ
رجلین. منین؟)

(جائنی امرأتان. مَنَّتَانِ؟)
(رأیتُ امرأتین و مررتُ
بامرأتین. مَنَّتین؟)

(جائنی رجلون. منون؟) (مررتُ
برجلین و رأیتُ
رجلین. منین؟)

(جائنی امرئات. منات؟) (رأیتُ
امرئات و مررتُ
بامرئات. منات؟)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَجِئْهُمُ

غیر منصرف

تعریف

اسمی که در آن دو علت یا یک علتی که جانشین دو علت است وجود دارد.

وجه تسمیه (علت نام گذاری)

تنوین صرف که به آن تنوین تمکین نیز می گویند بر آن داخل نمی شود. زیرا این تنوین میرساند که اسم ما شبیه به فعل نیست در صورتی که اسم غیر منصرف شبیه به فعل می باشد.

دو علت که هر یک جانشین دو علت می باشد

الف تأنیث خواه مقصور و خواه ممدود

جمع منتهی الجموع

اسباب منع صرف

تأنیث

الف تأنیث مقصور و ممدود
جانشین دو علت می شوند

علمیت

با دو سبب جمع می شود که
باعث منع صرف شود

ال و نون زائد

وصفیت

با شرط این که مؤنث آن با تاء نباشد (سکران و غضبان)

وصف

اقسام

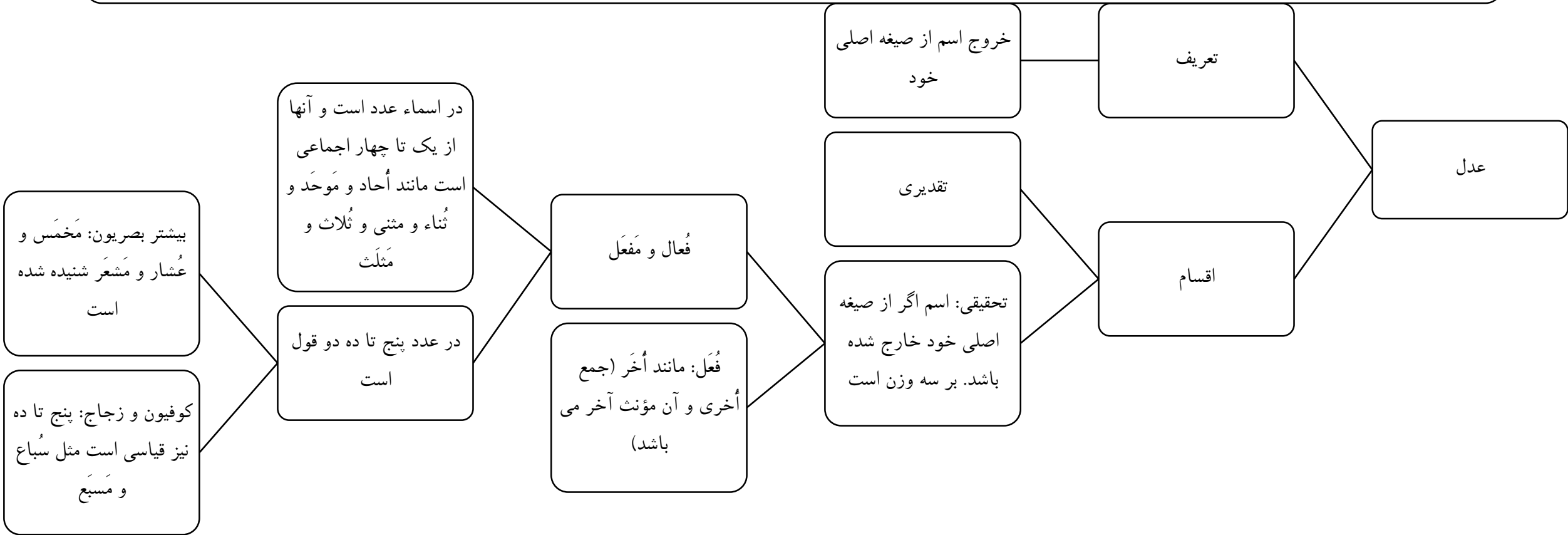
اصلی: این قسم با وزن أفعل که مؤنث آن با تا نباشد سبب منع صرف میشود (أشهل و أفضل و أکمر)

عارضی: که در آن متع صرف معنا ندارد

وصفیت عارضی باعث غیر منصرف شدن نمی شود زیرا در اصل اسم است مانند
أَبْعُ در «مَرَرْتُ بِنِسْوَةِ أَرْبَعٍ» (گذشتم به زنانی که چهار نفر بودند)

در مقابل اگر وصفیت اصلی و اسم بودن عارضی باشد ضروری به منع صرف أَفْعَلُ
نمی زند مانند أَدَقَمَ (قیدی که در پا می نهند) غیر منصرف می باشد زیرا هر چند
الآن اسم است ولی در اصل برای هر چیز سیاه وضع شده است

أَجْدَلُ (باز شکاری)، أَخِيْلُ (پرنده دارای خال ها)، أَفْعَى (یک نوع مار) منصرف هستند زیرا درست است که این کلمات در اصل در حال اسم
هستند ولی گاهی به لحاظ توهم معنای وصف غیر منصرف می شوند یعنی توهم میشود أَجْدَلُ از جَدَل و أَخِيْلُ از خِيول مشتق شده اند



جمع منتهی الجموع

تعریف

این نوع جمع به نهایت
درجه جمع مکسر رسیده
است و دیگر جمع مکسر
بسته نمی شود

مفاعِل

معتل: جوارى که اعرابش
دو گونه است

غیر معتل: مساجد

اوزان عروضی

مفاعیل: مَصاییح و قَنادیل

مانند قاضی می باشد که در
رفع و جر جوارِ خوانده می
شود مثل غواش و لیال و
در نصب لیالی یا جوارى
خوانده میشود.

گاهی یاء حذف نمی شود
بلکه کسره قبل از یاء به
فتحه تبدیل شده و یاء قلب
به الف می شود و اعراب
آن تقدیری می گردد.

اقوال در تنوین جوارِ

بیشتر نحوینون

تنوین عوض از یاء محذوف است

أخفش

این تنوین را تمکن می داند زیرا اعتقاد دارد جوارى با
حذف یاء از غیر منصرف بودن خارج شده و منصرف
گردیده است

زجاج

تنوین جوارِ عوض از حرکت یاء محذوف است

یاء محذوف قوتش به اندازه یاء مذکور می باشد

اگر تنوین عوض از یاء محذوف باشد حتما باید از حرکت
الف در موسی عوض آورد زیرا الف که اصلاً حرکت
نمیگیرد به تعویض بیشتر از یاء نیاز مند است

سراویل مفرد اَعجمی است و از حیث وزن (نه از حیث معنا) شباهت به جمع منتهی الجموع دارد از این رو در تمام موارد غیر منصرف است

ابن مالک

سراویل عربی و جمع سِرْوَالَة (شلوار) و غیر منصرف است

بعضی

در سراویل دو وجه جایز است یکی انصراف زیرا جمع حقیقی نیست و دومی عدم انصراف به دلیل این که در لفظ همانند جمع منتهی الجموع است

ابن حاجب

در سراویل سه قول است

به شرطی که مرکب مزجی باشد نه اضافی و اسنادی و جزء دوم مرکب مزجی ویه نباشد مانند مَدِیْکَرَب و حَضْرَمَوْت

علمیت + ترکیب = غیر منصرف

حذف آن ها در تغییر کلمات اگر کلمات دارای آن ها متصرف باشند مانند نسیان که الف و نون در نسی ینسی و ناس حذف شده است

بیش از دو حرف بودن حروف قبل از آنها در صورتی که کلمات دارای آن ها متصرف نباشند مثل عِمْران و عُمّان و ...

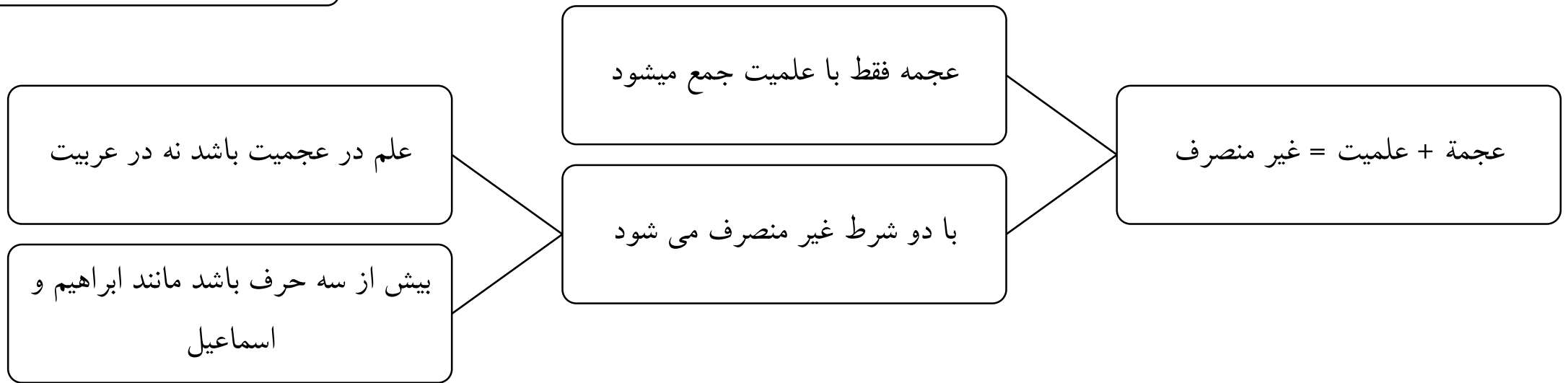
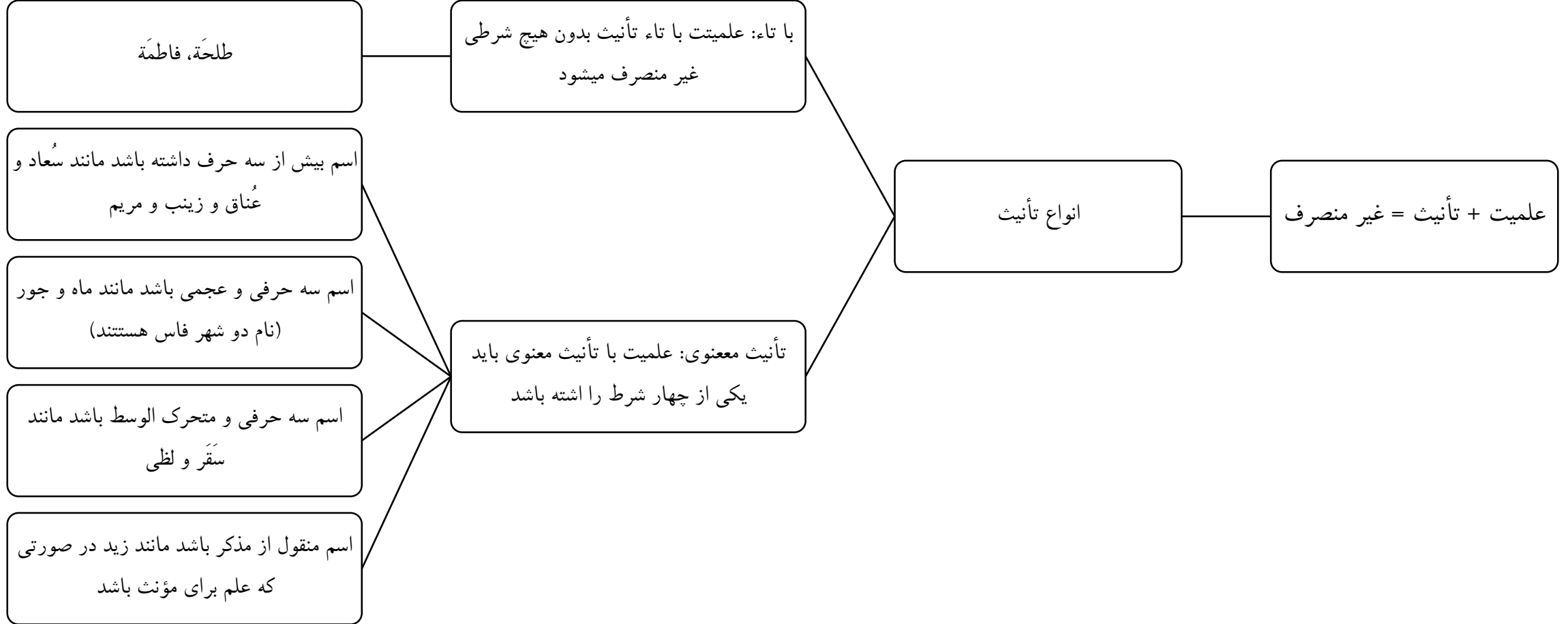
در صورتی که تضعیف را اصل بدانیم، الف و نون حرف زائد و کلمه غیر منصرف است مانند حَسان که از حس گرفته شده است

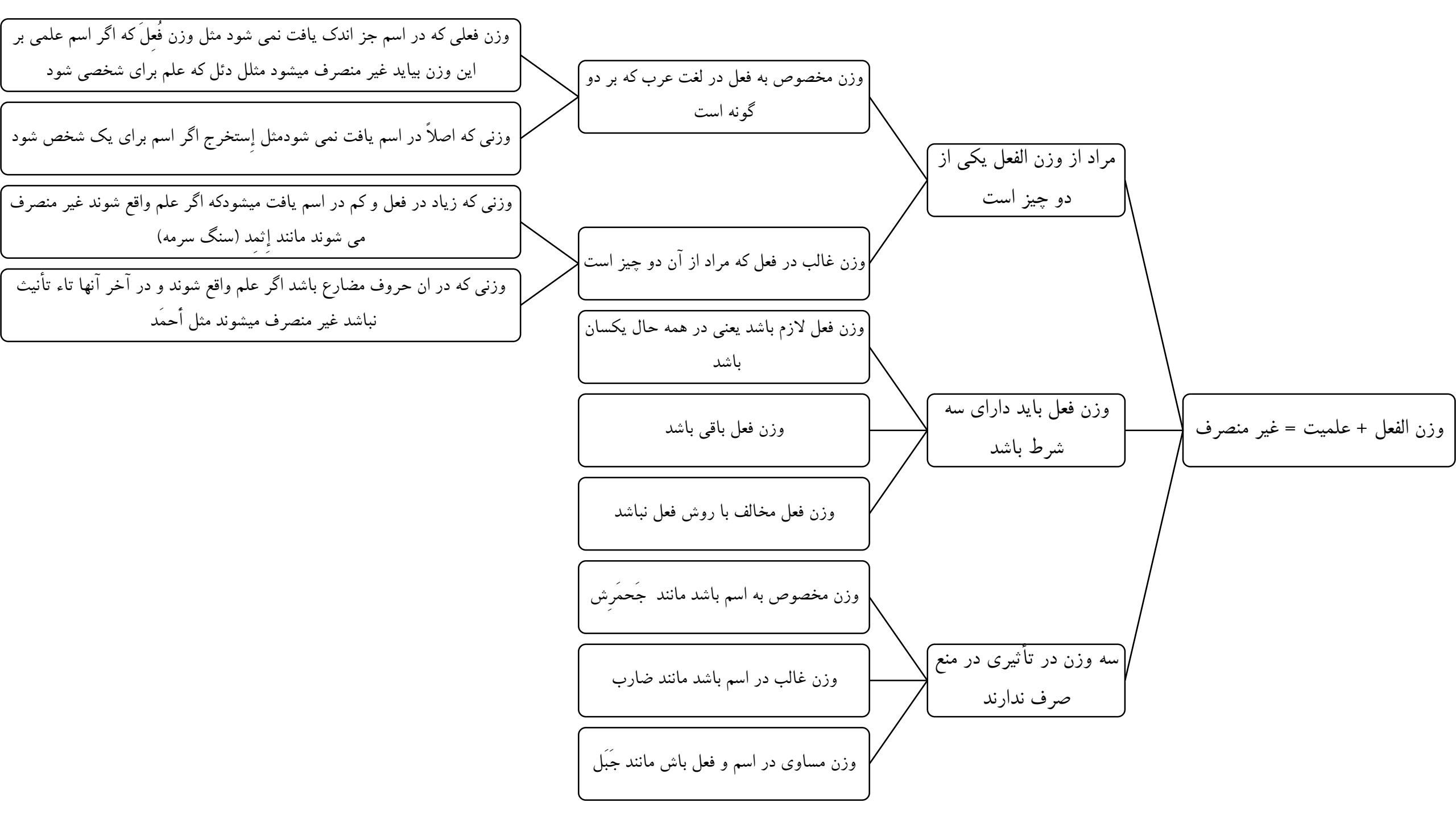
در صورتی که تضعیف را اصل ندانیم، الف و نون حرف اصلی و کلمه منصرف است مانند حَسان که از حسن گرفته شده است

راه های تشخیص الف و نون زائد:

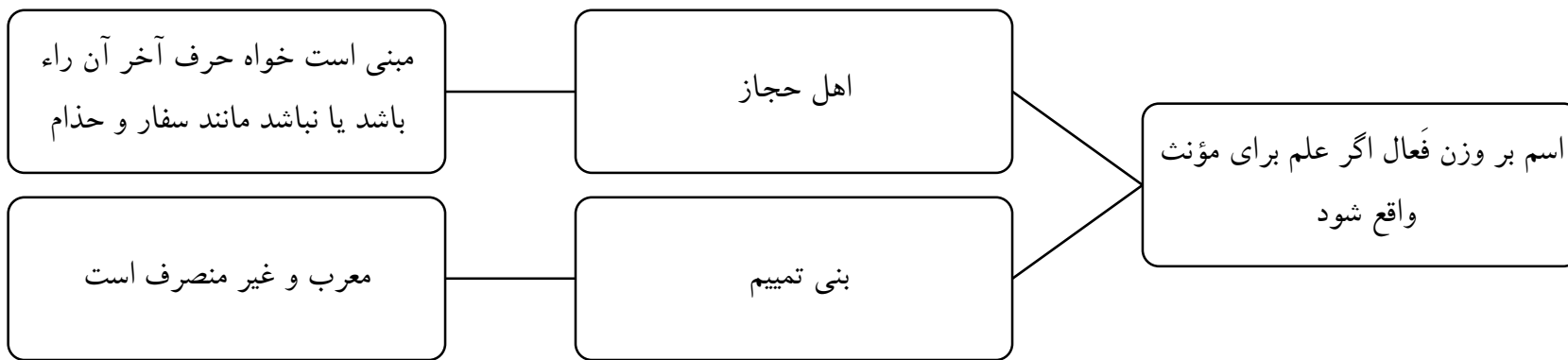
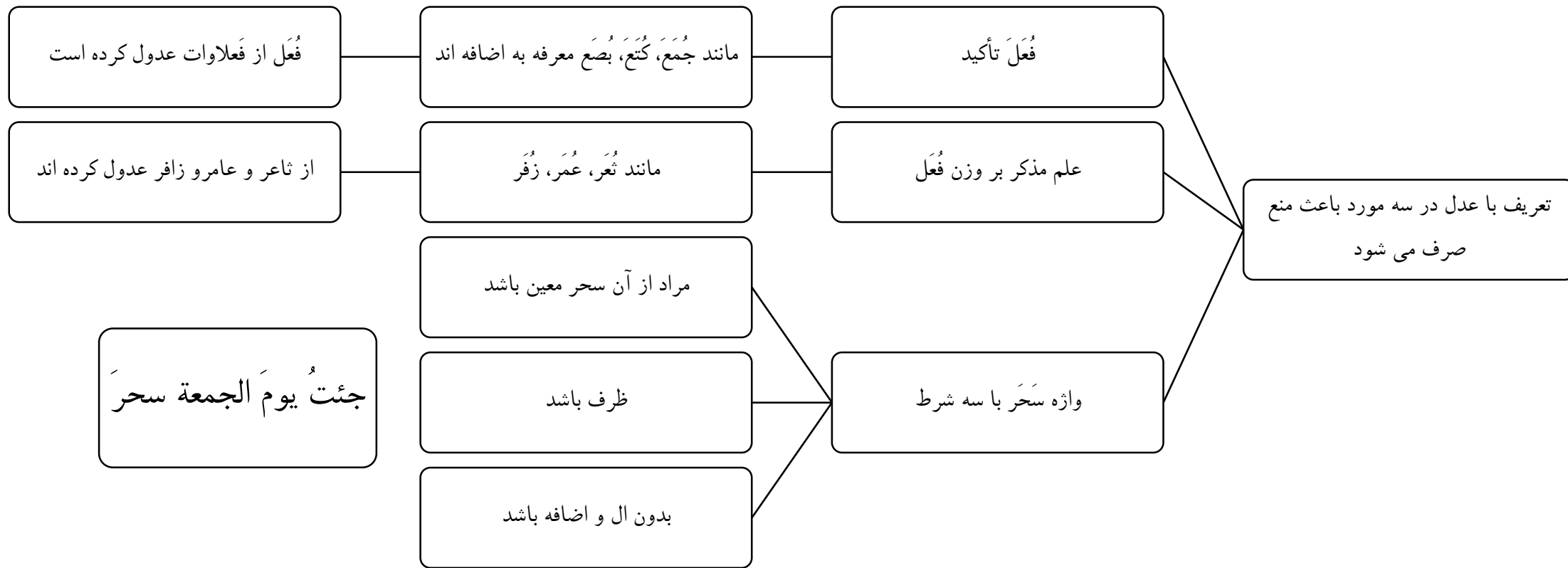
اگر در کلمه ای قبل از الف و نون دو حرف و حرف دوم مضاعف باشد

علمیت + الف و نون زائد = غیر منصرف





اگر علمیت با الف الحاق مقصوری جمع شود غیر منصرف میشود مانند عَلَقَى و أَرْطَى



اسباب صرف غیر منصرف

تنکیر غیر منصرفی که یکی از دو
سبب منع صرف آن علمیت باشد

رَبِّ مَعْدِيكَرَبٍ وَ غَطْفَانَ وَ طَلْحَةَ وَ
سَعَادٍ وَ اِبْرَاهِيمَ لَقِيْتَهُمْ (زیرا رَبُّ فَقَطَّ
بر سر نکره می آید)

تصغیر که باعث از بین رفتن یکی از
دو سبب می شود

حَمِيدٌ وَ عَمِيرٌ

ضرورت شعری

تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَل تَرِي مِنْ ظَعَائِنِ

تناسب در آخر آیات قرآن و سجع ها

وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَاقِينِ



تای تأنیث ساکنه بر آن داخل می شود و آن از خصوصیات فعل است مثل نَعَمْتُ الْمَرْأَةَ مَرِيْمٌ

کسایی میگویند بعضی از قبایل ضمیر مرفوع به نعم و بئس متصل می کنند مثل الزیدون نَعْمُوا رَجَالاً

بر آنها حرف جر داخل می شود مثل نعم السیر علی بئس العیر

بصریون و کسایی: فعل است به دو دلیل

کوفیون: اسم هستند به دلیل

اقوال در فعل بودن نعم و بئس

آنهایی که معتقدند این دو فعل اند می گویند غیر متصرف اند و غیر از فعل ماضی مشتقات دیگری ندارند

دارای ال جنسیه است مثل نعم المولی و نعم النصیر

مضاف به اسم دارای ال مثل نعم عقبی الکرماء

مضاف به مضاف دارای ال مثل نعم ابن اُخت القوم

ضمیر مستتر است که به وسیله تمییز بعدش تفسیر می شود مثل بئس (إبلیس) للظالمین بدلاً

فاعل نعم و بئس

مَنْ تَوَضَّأَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فِیْهَا وَ نَعِمْتُ

گاهی در جایی که فاعل نعم و بئس ضمیر است تمییز آن ذکر نمی شود چون جنس ضمیر معلوم است

نکات ضمیر

این ضمیر در مثنی و مجموع ظاهر نمی شود زیرا مثنی و مجموع بودن تمییزش ما را بی نیاز می کند

برای این ضمیر تابع آورده نمی شود

اگر تمییز ضمیر مؤنث باشد به نعم و بئس تاء اضافه می شود
مانند نعمتُ امرأةً هندُ

مؤخر از ضمیر ذکر میشود در نتیجه مقدم بر نعم و بئس نمی شود

بر مخصوص مقدم میشود

در افراد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث وبا مخصوص مطابق است.

باید بتواند ال بگیرد در نتیجه مثل و غیر و آی و أفعال تفضیل تمییز واقع نمی شوند

ذکرش لازم و ضروری است و بعضی گفته اند حذفش جایز نیست هر چند معنا فهمیده شود

نکات تمییز

چند نکته در جایی که فاعل نعم و بئس ضمیر مستتری است که به وسیله تمییز بعدش تفسیر می شود

سیبویه و سیرافی: جایز نیست

مبرد: جایز است

اقوال در جمع بین تمییز و فاعل ظاهر

ما نکره موصوفه و تمییز است از ضمیر مستتر و به معنای شیئاً می باشد

زمخشری و بسیاری از نحویون متأخر

حکم مای بعد از نعم و بئس

ما فاعل است

سیبویه و ابن خروف

در بیشتر موارد بعد از نعم و بئس و فاعل آنها ذکر می گردد

مکان

اسمی را بعد از فعل ذکر کرده اند که شامل مخصوص نیز میشود تا از ایتن طریق مدح و ذم به صورت اجمال متوجه مخصوص گردد سپس خود مخصوص را ذکر کرده اند تا تا مدح و ذم به طور تفصیل متوجه مخصوص گردد

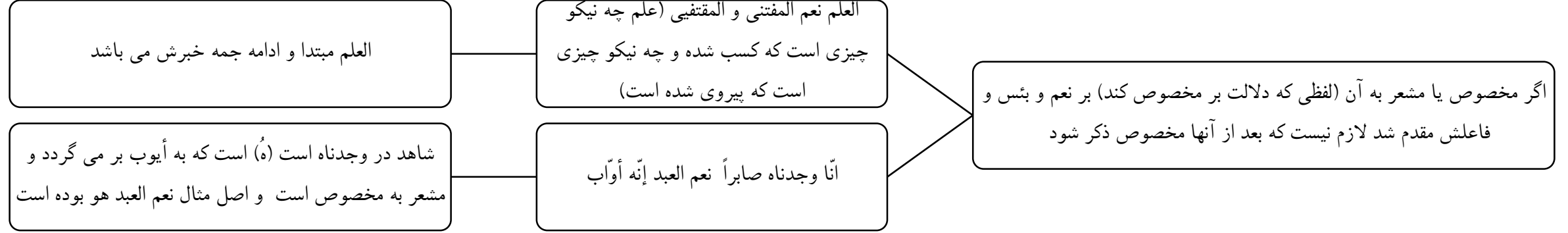
دلیل ذکر بعد از فاعل نعم و بئس

مخصوص به مدح و ذم

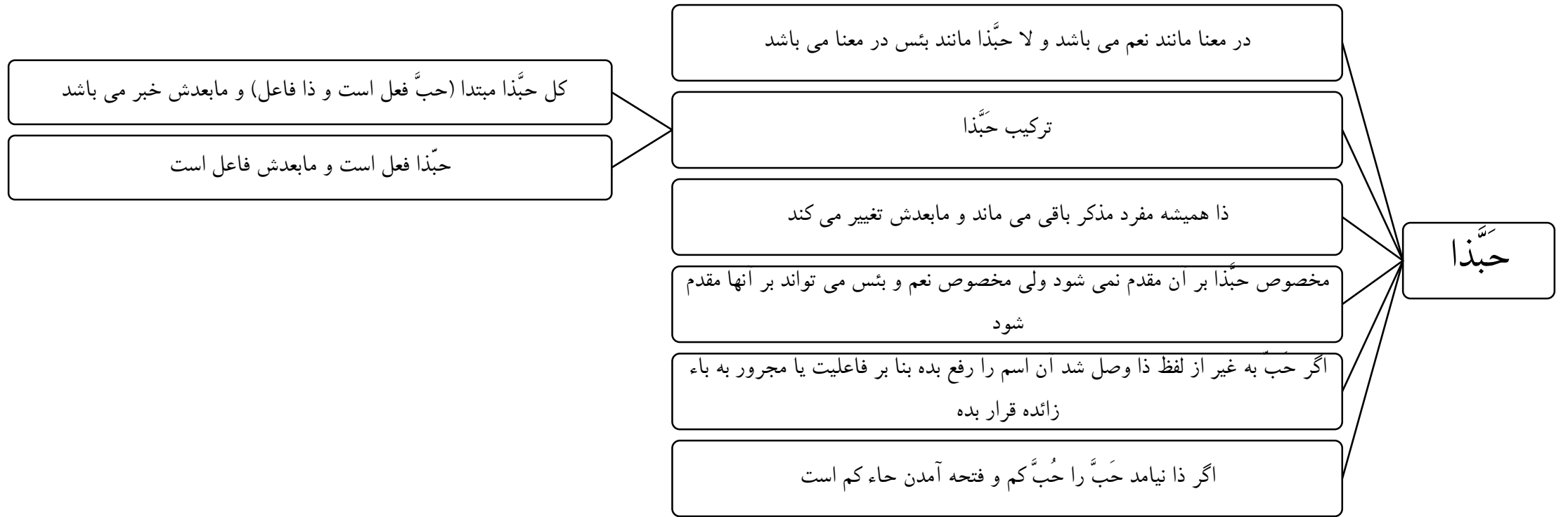
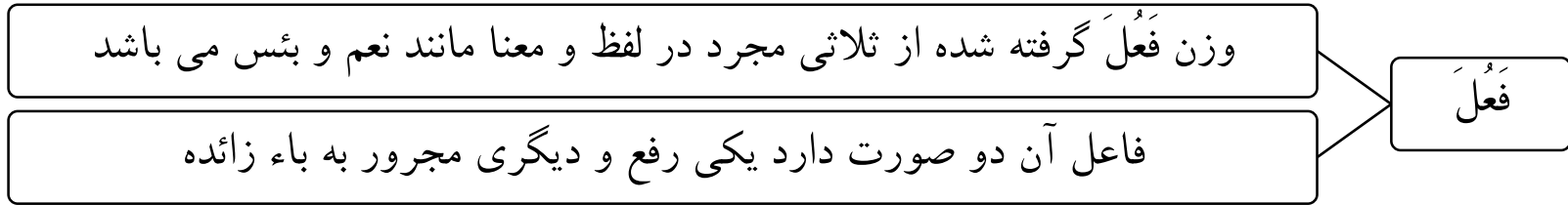
مخصوص مبتدای مؤخر و جمله ی قبل خبر مقدم باشد.

ترکیب مخصوص

مخصوص خبر برای مبتدای محذوف است که حذفش واجب است



ساء مانند بئس است در لفظ و معنا در آنچه که تا کنون گفته ایم مثل ساء الرجلُ زیدٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

MRTsoft

صَلَّى مُحَمَّدًا عَبْدًا وَرَسُولًا

کم و کأین و کذا اسماء عددی اند که جنس و مقدار آنها مبهم است و نیازمند به تمییز می باشند

چون که حرف جر بر کم داخل میشود کم اسم می باشد.

کم

استفهامی

به معنای **أی عدد** می باشد یعنی به وسیله آن از مقدار و اندازه چیزی سؤال میشود

تمییز کم استفهامی مانند تمییز **عشرون** می باشد مانند کم شخصاً **سما؟** (چند نفر بالا رفت؟)

اگر کم استفهامی به وسیله حرف جر **ظاهری** مجرور شود میتوان تمییز آن را به وسیله **من مقدر جر داد** هر چند که نصبش بهتر است مانند **بکم درهم تصدقت؟** (با چند درهم صدقه دادی؟)

خبری

به معنای **عدد کثیر** است و کاربرد آن در مورد افتخار و زیاد کردن می باشد

تمییز کم خبری **مجموع و مجرور** است مانند **کم رجالر** جائونی (مردان بسیاری نزد آمدند)

تمییز کم خبری **مفرد و مجرور** است مانند **کم مرءة** جائتنی (چه بسیار زن نزد آمدند)

